

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ...»^۱

«آنان خدا را درست نشناختند که گفتند: خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است.»

هدف از بعثت انبیا، تکمیل آفرینش

خداوند جلّ شأنه این دستگاه عظیم خلقت را آفریده است تا موجود عاقل در زمین او را به وحدانیت، حکمت و قدرت بی‌پایان شناخته و پرستش کند^۲ همان‌طور که این معنا از آیات متعدد قرآن مجید استفاده می‌شود.^۳ چگونه ممکن است خداوند برای راهنمایی آنان به این هدف عالی، راهنما نفرستد و برای یادآوری و اشتباهاتشان در مبدأ و معاد،

(۱) - انعام: ۹۱.

^۱ (۱) - انعام: ۹۱.

^۲ (۲) - «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ذاریات: ۵۶.

^۳ (۳) - «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق: ۱۲.

(۲) - «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ذاریات: ۵۶.

(۳) - «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق: ۱۲.

نبوت، ص: ۶

هدایتشان نمی‌فرماید. راستی که همین آیه شریفه برای پاسخ منکرین نبوت کافی است که قدر خدا را ندانستند آن طوری که سزاوار دانستن است؛ چون گفتند: «خداوند، چیزی بر بشری نفرستاده است». مگر می‌شود این جهان پهناور را برای غرضی بیافریند ولی به آن غرض، راهنمایی نفرماید؟ لذا از جمله دلیلهای عقلی بر لزوم نبوت انبیا همین مطلب است که متمم حکمت و مکمل غرض از آفرینش، در بعثت انبیاست و گرنه آفرینش لغو می‌بود.

علت پیامبر نشدن ملائکه

از قدیم در ذهن بشر این مطلب وجود داشته که چرا خداوند برای هدایت بشر، «ملائکه» را نفرستاده است، آن موجودات لطیف روحانی که در کتابهای آسمانی از آنها زیاد نامبرده شده است و

یکی از ایراد مشرکین نیز همین بود؛ یعنی بهانه تراشی می کردند تا به پیغمبر ایمان نیاورند همان طور که در قرآن از این واقعیت خبر داده است^۴؛ نظیر بهانه تراشهای دیگر که در سوره اسراء تذکر می دهد و به اصطلاح از رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات مقترحه^۵ مطالبه می نمودند.^۶

(۱) - «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلِكَةُ...»
فرقان: ۲۱.

(۲) - اقتراح: بی اندیشه سخن گفتن و به اندیشه و قریحه خود، چیز تازه و نو آوردن، برگزیدن و اختیار کردن چیزی و به تحکم چیزی از کسی خواستن و ... (فرهنگ عمید).

(۳) - در کتاب ۸۲ پرسش از شهید آیه الله دستغیب در بحث نبوت، مشروحاً در این باره از روی استدلال بحث شده است.

نبوت، ص: ۷

پیامبران علیهم السلام از جنس بشر

^۴ (۱) - «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلِكَةُ...» فرقان: ۲۱.

^۵ (۲) - اقتراح: بی اندیشه سخن گفتن و به اندیشه و قریحه خود، چیز تازه و نو آوردن، برگزیدن و اختیار کردن چیزی و به تحکم چیزی از کسی خواستن و ... (فرهنگ عمید).

^۶ (۳) - در کتاب ۸۲ پرسش از شهید آیه الله دستغیب در بحث نبوت، مشروحاً در این باره از روی استدلال بحث شده است.

شکی نیست که برای هدایت کردن افراد بشر، بایستی پیغمبر در میانشان باشد، به زبان و عاداتشان آشنا بوده و با طرز نیکوتری که در آن اجتماع است، آنان را با پروردگارشان و قوانین الهی آشنا سازد و به تعبیر قرآن مجید: به حکمت و اندرز شایسته و مجادله به روش بهتر، پردازد.^۷ باید پیامبر در میان مردم باشد تا او را بشناسند و بتوانند با او انس بگیرند. بشر عادی که از دیدن ملک نیز ناتوان است چگونه می‌تواند با او انس بگیرد و معارف و احکام را از او بگیرد؟ این حقیقت را در قرآن این‌طور بیان می‌فرماید که بر فرض اگر ملک را بر آنان می‌فرستادیم، باز لباس بشریت به او می‌پوشاندیم.^۸

از نبی باید حکمی را خواستن

البتّه کسی که بنا ندارد زیر بار دین برود، بر فرض ملائکه هم بر او به عنوان پیغمبری، نازل شود باز ایراد دیگری می‌تراشد مثلاً می‌گوید مگر نمی‌شد خدا از خودمان بشری را پیغمبر کند؟ همان‌طور که ایرادهای خنک بر بشریت پیغمبر می‌گرفتند و می‌گفتند چگونه این

^۷ (۱) - «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَأَلْمُوعِظَةَ الْحَسَنَةِ وَجِدْهُمْ بِاللَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ...» نحل: ۱۲۵.

^۸ (۲) - «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» انعام: ۹.

(۱) - «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُمْ
بِأَتَى هِيَ أَحْسَنُ...» نحل: ۱۲۵.

(۲) - «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ» انعام:
۹.

نبوت، ص: ۸

پیغمبر است که خوراک می خورد و در بازارها راه می رود؟^۹ یا چرا
قرآن بر مرد اسم و رسم دار و ثروتمندی از مکه یا مدینه نازل
نشد؟!^{۱۰} یا به صالح پیغمبر ایراد می گرفتند که قبیله و عشیره ندارد!^{۱۱}
یا به نوح پیغمبر می گفتند: «افراد پست پیروان تو هستند وما
نمی توانیم تو را پیروی کنیم!».^{۱۲} و نظایر این ایرادها که در لابلای
آیات قرآن به چشم می خورد.

آری «از نبی باید حکمی را خواستن»؛ از پیغمبر باید حکم خدا را
خواست، اگر بهانه تراشی نباشد، مقصود از پیغمبری پیغمبران را باید

^۹ (۱) - «وَقَالُوا مَا لَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...» فرقان: ۷.

^{۱۰} (۲) - «... لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ» زحرف: ۳۱.

^{۱۱} (۳) - «... أَبَشْرًا مِّثْلًا وَاجِدًا تَتَّبِعُهُ...» قمر: ۲۴.

^{۱۲} (۴) - «... أَنْزَلْنَا لَكَ وَالْبَعَاكَ الْأَزْدَلُونَ» شعراء: ۱۱۱.

دریافت و گرنه بر فرض ملائکه هم پیغمبر می شدند، باز همین ایرادهای خنک را می گرفتند.

پیامبران علیهم السلام برگزیدگان خداوند

میزانی که کوه نظران در نظر می گیرند: ثروت، مقام، شهرت، قبیله و کثرت پیروان و نظایر اینهاست، هر کس ثروت و مقامش بیشتر باشد، در اجتماع و جامعه، بزرگ شمرده می شود و کسی که فاقد این امور باشد، حقیر است.

(۱) - «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...»

فرقان: ۷.

(۲) - «... لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ»

زخرف: ۳۱.

(۳) - «... أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ...» قمر: ۲۴.

(۴) - «... أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ» شعراء: ۱۱۱.

نبوت، ص: ۹

اما آنچه نزد خداوند و صاحبان خرد و اندیشه صحیح و معتبر است
«پاکدامنی» و «فضیلت» است؛ از آلودگیها به دور و به صفات
پسندیده آراسته بودن است. پاکدامنی و فضیلت است که موجب
امتیاز می‌باشد، لذا انبیا علیهم السلام از حیث پاکدامنی و فضیلت، نه
ثروت و مکت، یا مقام و شهرت، برگزیدگان اجتماع و جامعه بودند.

وجوب عصمت انبیا علیهم السلام

در میان علمای شیعه، اتفاق است که پیغمبران باید حتماً معصوم
باشند؛ یعنی از هر گناه کبیره و صغیره، چه عمداً و چه نسیاناً پاک
باشند؛ زیرا بدیهی است اگر پیامبری، گناهی هر چند در گذشته‌های
دور داشته باشد، این برای او نقطه ضعفی شمرده می‌شود و علاوه بر
این که بهانه تبلیغی بر علیه او به دست دشمنانش می‌افتد، آن وزن
اجتماعی را که شأن یک رهبر الهی است، ندارد.

در مقررات استخدامی در همه ممالک از جمله شرایطش نداشتن
سوء پیشینه است و هر چه اداره مربوطه حسّاس‌تر باشد، اهتمام
بیشتری به این موضوع می‌دهد؛ این یک روش عقلایی است که در
میان بشر، فرمانروایی می‌کند.

جایی که یک مأمور دولتی و یک کارمند معمولی نباید دارای سوء پیشینه باشد، چگونه مأمور الهی، آن هم مأمور چنین امر عظیمی که رسالت خداوندی است؛ با داشتن سوء پیشینه،

نبوت، ص: ۱۰

امکان پیامبر شدن دارد؟

اگر پیامبری سابقه خلاف داشته باشد، چگونه با قدرت و جرأت می‌تواند از گناه جلوگیری کند؟ فوراً به خودش می‌گویند خودت مرتکب گناه بودی، پس چرا خودت باز داشته نشدی؟

از همه اینها گذشته، پیغمبر باید روحی والاتر از سایر ارواح و نفسی قدسی‌تر از سایر نفوس داشته باشد، گناه موجب آرایش روح و کدورت نفس می‌گردد.

آیا با ارتکاب گناه، قداستی برای نفس پیامبر باقی می‌ماند تا بخواهد واسطه بین خالق و خلق گردد؟

تماس انبیا علیهم السلام با مبدأ وحی

اعمال انسان به دنبال اعتقادات و ملکات است که همه از «نفس ناطقه» سرچشمه می‌گیرد. وقتی بنا باشد کسی با مبدأ وحی؛ یعنی

ربّ العالمین در تماس باشد، حتماً دارای علو و تجرّدی است که فوق وضع معمولی مردمان است.

از چنین روح صاف و نفس مجرد از علقه‌های مادی، چگونه گفتار و کردار ناشایست سر می‌زند؟ اصلاً منشأ و مبدأ غلط در او راه ندارد و به تعبیر قرآن مجید: «اذهاب رجس شده و پلیدی از آنان رفته است».^{۱۳}

(۱) - «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب: ۳۳.

نبوت، ص: ۱۱

عَلَّتْ اسْتِغْفَارُ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

در این جا شبهه دیگری در ذهنها می‌آید که مکرر نیز می‌پرسند اگر پیغمبر و امام، پاک‌اند و به تعبیر دیگر، معصوم از هر گناهی می‌باشند، پس چرا در دعاها این‌گونه از خداوند پوزش می‌خواهند

^{۱۳} (۱) - «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب: ۳۳.

و در قرآن مجید نیز صریحاً به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «از گناهت استغفار کن».^{۱۴}

پاسخ علامه مجلسی رحمه الله

مرحوم مجلسی چندین پاسخ برای این مطلب داده که دو پاسخ آن جالب‌تر است.^{۱۵}

پاسخ اول

یکی آن‌که: ترک مستحب و انجام مکروه بلکه پاره‌ای از مباحات نسبت به شأن ایشان گناه محسوب می‌شود؛ زیرا مقامشان بسی رفیع و شامخ است، پس «خلاف بهتر» یا به تعبیر رایج «ترک اولی»؛ یعنی انجام ندادن چیزی که انجامش بهتر، یا انجام دادن چیزی که ترک کردنش بهتر است، نباید از آنان سرزند.

توقّعی که از عالم است از جاهل نیست، لذا گناه جاهل، زودتر بخشیده می‌شود تا گناه عالم. و هر چه علم هم بیشتر شود، مسؤولیت

(۱) - «... وَاسْتَغْفِرْ لِدَنبِكَ...» غافر: ۵۵.

^{۱۴} (۱) - «... وَاسْتَغْفِرْ لِدَنبِكَ...» غافر: ۵۵.

^{۱۵} (۲) - سفینه البحار: ۲ / ۲۰۱.

نبوت، ص: ۱۲

سنگین تر می گردد و مضمون روایت شریف این است که:

«هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشیده گردد».

بدیهی است در رأس علما، انبیا و ائمه علیهم السلام هستند بلکه عالم مطلق ایشانند، لذا لغزشهای جزئی آنان، در حکم گناه دیگران است، هر چند گناه نیست؛ مثلاً ترک نافله شب برای پیغمبر، یا امام، گناه شمرده می شود ولی برای دیگران، نه.

پاسخ دوّم

پاسخ دوّم این است که: حالات پیغمبر و امام یکنواخت نیست، آن استغراق و حالت خشوعی که نیمه های شب داشتند، آن غشوها و راز و نیازها را هنگام معاشرت با مردم و هدایت کردن آنان نداشتند، هر چند خود همین معاشرت و راهنمایی خلق، طاعت بود و برایشان واجب، اما شکی نیست که آن حالت قرب و استغراق در تنهایی را نداشتند.

انبیا علیهم السلام این اختلاف حال را برای خود گناه می‌پنداشتند و می‌خواستند با استغفار جبران آن کمبود حال را بنمایند.

گواه این توجیه نیز روایت شریفی است از حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

«دلّم کدورت پیدا می‌کند (در اثر برخورد و گفتگو با افراد و رفع نیازهای ضروری به واسطه جنبه بشریت) و من در روز،

نبوت، ص: ۱۳

هفتاد مرتبه استغفار می‌نمایم».^{۱۶} و در قرآن مجید، برای پیامبر صلی الله علیه و آله شب هنگام را برای راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز، مناسب‌تر دانسته است؛ چون در روز برایش سرگرمی زیاد است.^{۱۷}

مقبول و پسندیده بودن انبیا از نظر ظاهری و باطنی

بعضی از بزرگان ذکر فرموده‌اند که: «از جمله شرایط پیغمبر آن است که به بیماری‌هایی که موجب نفرت و کناره‌گیری مردمان از او می‌شود، مبتلا نباشد» و علتش را نیز در حکمت پیغمبری ذکر می‌کنند؛ یعنی چون پیغمبر برای راهنمایی مردم می‌آید، نباید

^{۱۶} (۱) - لیغان علی قلبی وأبی لا استغفر الله بالنهار سبعین مرّة (سفینة البحار: ۲ / ۲۰۱).

^{۱۷} (۲) - «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» مرقم: ۶ - ۷.

وضعش طوری باشد که مردم از او فرار کنند و در نتیجه نتواند
مأموریتش را انجام دهد. بعضی از این بیماریها را به طور صریح بر
می‌شمارند مانند «بیماری خوره» و نسبت به بعضی دیگر به عنوان
خلاف مطرح می‌سازند چون کوری و نابینایی.^{۱۸}

متفاوت بودن معنای رسول و نبی

در قرآن مجید نسبت به فرستاده‌های خداوند گاهی از آنان به

(۱) – لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله بالنهار سبعین مره (سفینه
البحار: ۲ / ۲۰۱).

(۲) – «ان نأشئه الیل هی اشد و طاً و أقوم قیلاً* ان لك فی النهار
سبعا طویلاً» مزمل: ۶ – ۷.

(۳) – سفینه البحار: ۲ / ۵۶۵.

نبوت، ص: ۱۴

^{۱۸} (۳) – سفینه البحار: ۲ / ۵۶۵.

«رسول» و گاهی به «نبی» تعبیر می‌کند. اینک جای این پرسش است که آیا این دو لفظ بر یک معنا اطلاق می‌شود، یا به دو معنا و یا به تعبیر دیگر «رسول» و «نبی» یکی هستند یا دو تا؟

حسب روایاتی که از طریق ائمه هدی علیهم السلام رسیده این است که نبی با رسول متفاوت است و مقام رسول بالاتر و قدرت روحانیتش بیشتر است به قسمی که جبرئیل پیش روی رسول، ظاهر می‌شود و با او سخن می‌گوید اما نبی، تنها در عالم رؤیا می‌تواند جبرئیل را ببیند.^{۱۹} با این ترتیب، هر رسولی، نبی نیز هست؛ چون وقتی در بیداری بتواند جبرئیل را ببیند و با او از روی مشافهه سخن گوید، پس در عالم رؤیا به طریق اولی می‌تواند، همان‌طور که مضمون روایت دیگر همین‌طور است^{۲۰}؛ اما هر نبی، رسول نیست.

ضرورت افضلیت پیغمبران

چون پیغمبران برای تکمیل روحانیت و معنویت مردم برگزیده

^{۱۹} (۱) - ان الرسول یأتیه جبرئیل قبلاً فیراه فیکلمه وأما النبی یری فی منامه علی نحو ما رای إبراهیم (سفینة البحار: ۱/ ۵۲۲).

^{۲۰} (۲) - عن زراره قال: سئلت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله عزّ وجلّ وكان رسولاً نبياً أما الرسول وما النبی؟ قال علیه السلام: النبی الذی یری فی منامه ویسمع الصوت ولا یعاین الملك والرسول الذی یسمع الصوت ویری فی المنام ویعاین الملك. قلت: الإمام ما منزلته؟ قال: یسمع الصوت ولا یری ولا یعاین الملك (سفینة البحار: ۱/ ۵۲۲).

(۱) - ان الرسول يأتيه جبرئيل قبلًا فيراه فيكلمه وأما النبي يرى في منامه على نحو ما رأى إبراهيم (سفينه البحار: ۱ / ۵۲۲).

(۲) - عن زراره قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل وكان رسولاً نبياً أما الرسول وما النبي؟ قال عليه السلام: النبي الذي يرى في منامه ويسمع الصوت ولا يعاين الملك والرسول الذي يسمع الصوت ويرى في المنام ويعاين الملك. قلت: الإمام ما منزلته؟ قال: يسمع الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك (سفينه البحار: ۱ / ۵۲۲).

نبوت، ص: ۱۵

می شوند و مردم به برکت پیروی ایشان، به کمالات انسانیّت می رسند، لذا باید خودشان از دیگران برتر باشند تا دیگران از آنان استفاده نمایند، پس اگر از حیث فضایل و کمالات در میان امت از ایشان برتری وجود داشته باشد، به حکم عقل امکان ندارد این مدّعی نبوت بر افضل از خودش مبعوث باشد، بلکه باید از لحاظ صفات کمالی مانند: حلم، جود، عفو و حیا سر آمد امتش باشد. برای نمونه، از

**حالات و صفات حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نمونه‌هایی
نقل می‌شود:**

۱- عفو هنگام قدرت و حلم به جای درگیری

کمال بزرگواری انسان در این است که در عین قدرت بر انتقام، عفو کند و در حالی که توانایی درگیری دارد، بردباری نماید، این دستور العملی است که قرآن مجید به همه پیروانش داده هر چند شخص خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

«عفو را بگیر و به نیکی فرمان ده و از نادانان رو بگردان»^{۲۱}.^{۲۱} اجرای این دستور خداوندی را در روش محمد صلی الله علیه و آله به خوبی در می‌یابیم، با آن همه ناملایماتی که از مشرکین می‌دید، جز صبر از او سراغ نداریم و جز بردباری در برابر جهل آنان، کاری نمی‌کرد.

۲- عذرخواهی از خداوند به جای نفرین

هنگامی که کفار و مشرکین مکه دندانه‌های پیشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را

^{۲۱} (۱) - « خَلِدِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ » اعراف: ۱۹۹.

(۱) - «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» اعراف: ۱۹۹.

نبوت، ص: ۱۶

در جنگ احد شکستند، بر یارانش سخت گران آمد، از او خواستند تا مشرکین را نفرین فرماید؛ ولی حضرت فرمود:

«من برای بسیار لعن کننده فرستاده نشده‌ام بلکه خواننده به سوی خداوند و برای رحمت فرستاده شده‌ام. خداوندا! قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا ایشان نمی‌دانند (که من خیر خواه آنان هستم و فرستاده به حق توأم)».^{۲۲}

برخی از ویژگیهای اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله

همان طور که بعضی از بزرگان فرموده‌اند در جمله: «اللهم اهد قومی فإنهم لا يعلمون» چند نکته جالب وجود دارد:

۱- عفو و مهربانی

نخست آن که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نفرین کردنشان در برابر این ستم گذشت نموده و عفو می‌فرماید، سپس بر آنان ترحم

^{۲۲} (۱) - فقال صلی الله علیه و آله: إني لم أبعث لعاناً ولكني بعثت داعياً ورحمة الله عليهم اهد قومی فإنهم لا يعلمون (سفينة البحار: ۱/ ۴۱۲).

فرموده دعایشان نموده و شفاعتشان کرده می‌فرماید: «خداوندا!
هدایتشان فرما» آنگاه سبب شفقت و رحمتش را نیز بیان فرمود که
اینان وابسته به من هستند و با من خویشاوندند.

در آخر نیز عذر نافرمانی آنان را می‌خواهد که چون اینان جاهلند
با من چنین می‌کنند، خداوندا! آنها را عقوبت نکن بلکه هدایت
فرما.

(۱) – فقال صلى الله عليه وآله: إني لم أبعث لعاناً ولكني بعثت
داعياً ورحمةً اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون (سفينة البحار: ۱/
۴۱۲).

نبوت، ص: ۱۷

و به راستی چقدر جای امیدواری است. به قول آن شاعر:
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

یا به قول سعدی شیرازی:

چه غم دیوار امت را که چه باک از موج بحر آن را

۲- بخشودن سرکشان قریش

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن که مکه معظمه را با قدرت هر چه تمامتر فتح کرد و سران قریش و گردنکشان مکه را دستگیر فرمود، در مجمع آنان حضور یافت و از خودشان پرسید: «با شما چگونه رفتار نمایم؟».

آنان هم بزرگواری حضرتش را یاد آور شدند.

فرمود: «من به شما آن می گویم که برادرم یوسف (به برادرانش) گفت که امروز سرزنش و ملامتی بر شما نیست و همه شما را بخشیدم».^{۲۳} با آن همه جنایاتی که مرتکب شده بودند، حالا که بر آنان پیروز شده، انتقام نمی گیرد بلکه می بخشد.

چقدر افرادی که حکم اعدامشان را صادر فرموده بود ولی آنان

^{۲۳} (۱) - فقال صلی الله علیه و آله: أقول كما قال أخي يوسف لا تئيب عليكم أي لا تأنيب عليكم ولا عتب (سفينة البحار: ۱ / ۴۱۲).

(۱) - فقال صلى الله عليه و آله: أقول كما قال أخی يوسف لا تتریب
علیکم ای لا تأنیب علیکم ولا عتب (سفینه البحار: ۱ / ۴۱۲).

نبوت، ص: ۱۸

پشیمان شده و اظهار اسلام کردند و از آنان درگذشت.^{۲۴}

۳ - حیا فوق العاده

از صفات پسندیده در انسان «حیا» است تا آنچه را ناخوش دارد
آشکار نکند بلکه در خودش نگه دارد و به اصطلاح، خودش را غافل
نشان دهد و چشم پوشی کند و به رخ طرف نکشد.

این صفت کمالی در شخص خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله به حدّ
کمال بود و در موارد متعدّد از حضرتش آشکار می‌شد؛ مثلاً برخی از
مردم در خانه‌اش می‌آمدند و در آن جا طعام می‌خوردند و سپس
مدّت طولانی در همان جا می‌نشستند و از این طرف و آن طرف
مانند مجالس عادی خودشان سخن می‌گفتند و وقت عزیز رسول خدا
صلی الله علیه و آله را گرفته و روح لطیفش را می‌آزردند. آیه
شریفة نازل شد و فرمود:

^{۲۴} (۱) - عفی عن جماعة كثيرة بعد ان كان أباح دمهم وأمر بقتلهم (سفینه البحار: ۱ / ۴۱۲).

«پس از آن که طعام خوردید، بر خیزید و پراکنده شوید و سخن از این جا و آن جا نگویند؛ زیرا پیغمبر را می آزارد و پیامبر از شما حیا می کند که بگوید شما اینک مزاحم من هستید».^{۲۵} از بس پیامبر با حیا بود، هر کس از او چیزی می خواست به او می داد و از محروم کردنش حیا می فرمود.^{۲۶}

(۱) - عفی عن جماعة كثيرة بعد ان كان أباح دمهم وأمر بقتلهم
(سفینه البحار: ۱ / ۴۱۲).

(۲) - «... فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَنْسِينَ لِحَدِيثِ إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِ مِنْكُمْ...» احزاب: ۵۳.

(۳) - كان صلى الله عليه و آله حياً لا يسئل شيئاً إلا أعطاه
(بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۳۰).

نبوت، ص: ۱۹

۴ - عدم توبیخ و تذکر کریمانه

^{۲۵} (۲) - «... فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَنْسِينَ لِحَدِيثِ إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِ مِنْكُمْ...» احزاب: ۵۳.

^{۲۶} (۳) - كان صلى الله عليه و آله حياً لا يسئل شيئاً إلا أعطاه (بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۳۰).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور طرف، به چیزی که او را خوشایند نبود مخاطبش نمی فرمود به خاطر حیا و کرامت نفسی که داشت و هنگامی که چیز ناپسندی از کسی به او می رسید و لازم بود تذکر بفرماید، صریحاً به او نمی فرمود: چرا فلان شخص چنین کرده است بلکه می فرمود: چرا بعضی از افراد چنین می کنند، یا چنین می گویند؛ یعنی نهی می فرمود بدون این که مرتکب منکر را نام ببرد.

۵- ملاطفت و نرمی در گفتار

نرمی در گفتار و کردار پیامبر با آن عرب خشن که خشونتش مخصوصاً در آن ایام زبانزد بود، خود معجزه‌ای است که قرآن آن را از رحمت خداوند می شمارد و می فرماید:

«ای پیامبر! به برکت رحمت الهی، در برابر مردم، نرم (و مهربان) شدی، اگر تند خو و سخت دل بودی، از اطرافت پراکنده می شدند».^{۲۷} به آنچه دیگران را از اخلاق نیک دستور می داد، خودش به نحو کامل رفتار می کرد؛ مثلاً اگر به دیگران می فرمود:

^{۲۷} (۱) - «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» آل عمران: ۱۵۹.

«به آنچه بهتر است، پاسخ ده»^{۲۸} خودش بدیهای مشرکین را که به او کردند، با عفو و حلم

(۱) - «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...» آل عمران: ۱۵۹.

(۲) - «... ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ...» فصلت: ۳۴.

نبوت، ص: ۲۰

بلکه در بعضی موارد با احسانهای بسیار، پاسخ می‌داد به حدی که طرف شرمنده می‌شد.

انس گوید: «ده سال رسول خدا صلی الله علیه و آله را خدمت می‌کردم، در این مدت هرگز به من اف، یا کلمه ناهنجاری نفرمود و به خاطر کاری که کردم، نفرمود چرا کردی و به خاطر چیزی که انجام ندادم، نفرمود چرا نکردی».^{۲۹}

ملاطفت با انس

^{۲۸} (۲) - «... ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ...» فصلت: ۳۴.

^{۲۹} (۱) - عن انس قال: خدمت رسول الله صلى الله عليه و آله عشرين فما قال لي اف قط وما قال لشيء صنعته لم صنعته ولا لشيء تركته لم تركته (سفينة البحار: ۱ / ۴۱۵).

همچنین انس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ظرف شیری افطار می کرد و مقداری هم برای سحرش می گذاشت و گاهی یک خوراک شیر بیشتر نداشت و گاهی نان را در آن می گذاشت و میل می فرمود، شبی شیر را برایش آماده کردم ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله دیر کرد، گمان کردم بعضی از یارانش او را دعوت نموده اند، پس آن شیر را نوشیدم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از ساعتی از شب آمد (و چیزی نفرمود) از بعضی از همراهانش پرسیدم آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله در جایی افطار فرموده است؟

گفت: نه، آن شب را جز خدا کسی نداند چه بر من گذشت از غصه این که پیغمبر صلی الله علیه و آله از من آن شیر را بخواهد و نیابد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شب را گرسنه به سر برد و روز را روزه

(۱) – عن أنس قال: خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عشر سنين فما قال لي اف قط وما قال لشيء صنعته لم صنعته ولا لشيء تركته لم تركته (سفينة البحار: ۱ / ۴۱۵).

نبوت، ص: ۲۱

داشت و از من از شیر نپرسید و تاکنون از آن مطلب سخنی به میان نیاورده است».^{۳۰}

کتابی بزرگ در حجمی اندک

کتاب حاضر که در بحث نبوت و حاصل یازده مجلس سخنرانی حضرت آیه الله شهید سید عبدالحسین دستغیب در ماه مبارک رمضان، در مسجد جامع شیراز است، به راستی با حجم اندکی که دارد، کتابی بزرگ با محتوایی بس والا تحویل ما داده است.

بیان رسا و شیوا با داستان و مثال، همراه با آیات و اخبار، این کتاب را از شیرین‌ترین آثار آن شهید بزرگوار ساخته که با بحث‌های فشرده و جالب از نبوت عامه و سپس خاصه، سخن رفته است.

نیاز بشر به قانون

نخست از روی دلیل عقل ثابت می‌کند که بشر چون طبعاً مدنی و خواهی نخواهی اجتماعی است، پس نیاز به مقرراتی دارد تا در موارد اصطکاک منافع، طبق آن مقررات عمل شود و از حیث

^{۳۰} (۱) - سفینه البحار: ۱ / ۴۱۵.

معنویت نیز هر فردی نیاز به راهنما داشته تا بتواند به سعادت ابدی خویش برسد.

سپس با ذکر مثالی چون «قانون ازدواج» با توجه به تاریخ

(۱) - سفینه البحار: ۱ / ۴۱۵.

نبوت، ص: ۲۲

این سخنرانیها که در ۲۵ سال قبل از شهادتش بوده، بدیهی است در زمان ستمشاهی محمد رضا پهلوی می باشد، لذا از نارسایی این قانون و امثالش داد سخن می دهد و نتیجه می گیرد که قانونگذار حتماً باید بر مصالح و مفاسد امور در همه دوره ها و برای همه جاها محیط باشد، از این گذشته باید فردی بی غرض و دارای قوه مجریه باشد و به راستی که قوه مجریه در قانون الهی تنها توسط انبیا قابل اجراست و هر فرد معتقد نیز ملزم است در تنهایی، یا در جمع، آنرا اجرا نماید.

لزوم عصمت انبیا علیهم السلام

پس از آن «لزوم عصمت» در انبیا را یادآور شده ثابت می‌کند که غیر معصوم نمی‌تواند رهبری معنوی مردم را داشته‌باشد، نه تنها عصمت از گناه بلکه عصمت از سهو و خطا و اشتباه نیز لازمه انبیاست.

آنگاه برتری انبیا را نسبت به پیروانشان یادآور می‌شود که این برتری، مطابق عقل است و غیر آن قابل قبول نیست.

از این گذشته، ادّعی مدّعی نبوت باید با عقل سازگار باشد، پس اقلانیم ثلاثه در مذهب نصارا چون برخلاف ضرورت عقل می‌باشد، باطل است و هرگز حضرت مسیح علیه السلام چنین ادّعی را نفرموده است، یا مثلاً ادّعی پیغمبری پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ادّعاهای باطل است که نباید به آن گوش فرا داد.

نبوت، ص: ۲۳

سخن از معجزه و حقیقت آن

سپس از «معجزه» سخن به میان می‌آید و حقیقت آن را می‌شکافد که عبارت از رشته‌ای از قدرت حق است که خرق عادت نموده، دیگران را از آوردنش عاجز می‌نماید.

آنگاه آن را بر دو قسم تقسیم می‌نماید؛ «معجزه موقت» و «معجزه باقی و ابدی» و سپس بحث را به مناسبت خاصی به نبوت خاصه و پیغمبری خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله می‌کشاند و از قرآن – این معجزه باقی و ابدی پیامبر اکرم – برای دین جاوید آن حضرت، سخن می‌گوید.

سخن از علوم مختلف در قرآن مجید

از علم طب در آیه: «... كَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...»^{۳۱}؛ «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید» و خبرهایی از علم هیئت چون متصل بودن کرات در ابتدا و گردش همه و حرکت خورشید با منظومه‌اش به سوی ستاره و گا و حرکت گهواره گونه زمین و کوههایی که نگهدارنده و چون میخهای کوبنده شده در زمین هستند، به قدر کافی سخن می‌گوید.

سپس نمونه‌هایی از فقه مانند نبودن حکم حرجی در اسلام و گرو گرفتن در قرض برای تضمین، به عنوان مثال یاد آور می‌شود. از آیات اخلاقی قرآن نیز نمونه‌ای ذکر می‌کند و سپس نتیجه

نبوت، ص: ۲۴

می‌گیرد که این همه علوم از مردی استاد ندیده و مکتب نرفته آیا می‌شود که اینها معجزه نباشد؟

نمونه‌هایی از خبرهای غیبی قرآن مجید

آنگاه از خبرهای غیبی قرآن مجید خبر می‌دهد. نخست خبر داد از این که هرگز نمی‌توانند مثل قرآن بلکه سوره‌ای کوچک از آن را بیاورند چنانچه فصیح‌ترین اعراب از آوردنش اظهار عجز نمودند.

از خبر بازگشت محمد صلی الله علیه و آله به مکه معظمه و نگهداشتنش از دشمنان متعدد و حفظش به ویژه از «حمالة الحطب» و نگهداری‌اش در شب هجرت و از سحر مشرکین و چشم زخم آنان و از توطئه قتل آن حضرت در شب عقبه، سخنها قابل توجهی دارد.

همچنین قرآن کریم خبر از پراکندگی لشکریان کفار در احزاب و حسرتشان از خرج کردن اموالشان بر علیه اسلام و از تصرف ایران،

روم و یمن توسط مسلمانان و امنیت و آزادی دینداری پس از فشار و ناراحتی، خبر می‌دهد.

رفع اِثّام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط یک عالم شیعی

از «فخر الاسلام» سخن می‌گوید که چگونه از کنار پاپ، یک عالم شیعی بر می‌خیزد و شبهاتی که نصارا وارد کرده‌اند، پاسخ می‌گوید. از آن جمله تهمت هوسناک بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نبوت، ص: ۲۵

بخاطر ازدواج با زنان متعدّد.

در پاسخ چنین گفته که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا ۲۵ سالگی – که دوران فوران و اوج شهوت است – مجرد زندگی کرد و پس از آن، با بیوه چهل ساله‌ای ازدواج و ۲۵ سال دیگر با او زندگی نمود و همسر دیگری انتخاب نکرد.

پس از رحلت حضرت خدیجه، پیامبر به خاطر مصالح متعدّدی از آن جمله سرپرستی زنان بیوه، یتیمان، تحبیب قلوب و کمک در تبلیغ احکام اسلام، با همسرانی که اکثراً بیوه و صاحب فرزندان چند بودند، ازدواج فرمود و با عدالت بی نظیرش در میان همسران،

معنویت خودش را نشان داد که در امر زناشویی نیز هیچ تفاوتی حتی میان بانوان پیر و جوان خود، نگذاشت و تنها اجرای دستورات خدا را مورد نظر داشت.

سرنوشت دهشتناک ابولهب، حمالة الحطب و ...

آنگاه به دنبال خبرهای غیبی قرآن، از ایمان نیاوردن ابولهب و همسرش خبر می‌دهد و در نتیجه از جهنمی بودن هر دو و این که ثروت ابولهب به دردش نخورد و از مرگ اسفبار و جنازه معطل شده‌اش بر روی زمین، ما را می‌آگاهاند.

وبعد، از کوثر و خیر کثیر که قرآن و اسلام، کثرت امت و کثرت نسل و حوض کوثر باشد، سخن می‌گوید و از مژده ثروتمند شدن

نبوت، ص: ۲۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله و بی نسل ماندن شماتت کننده‌اش خبر می‌دهد.

سپس از سوره روم و خبر از پیروزی رومیان اهل کتاب بر ایرانیان آتش پرست پس از شکست آنان خبر می‌دهد و داستان گرو بندی ابوبکر و حکم فقهی آن را به مناسبت، یاد آور می‌شود.

شفا یافتن مجروحان با آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله

در بحث دیگری از معجزات بی شمار پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن می گوید که چگونه آب دهان مبارکش - به تواتر معنوی - معجزه بودنش ثابت است و در جنگها اعضای جدا شده مجروحین را با آن، اتصال داده، شفا می داد نظیر پای معاذ که به همین ترتیب شفا یافت.

آنگاه از معجزات زبان مبارکش بحث می کند که هر دعایی می کرد، مستجاب می شد حتی در زنده کردن دو پسر انصاری میزبان خود و ثروتمندی پسر عمویش جعفر بن ابی طالب به برکت دعای او و خبرهای غیبی درباره خاندانش و دیگران سخن رفته است.

شاهد، بشیر و نذیر بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله

در فصل دیگری با عنوان کردن آیه: «... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا...»^{۳۲} و جوه مختلف شاهد بودن محمد صلی الله علیه و آله را متذکر می شود.

(۱) - احزاب: ۴۵.

نبوت، ص: ۲۷

آری، محمد صلی الله علیه و آله گواه بر خداست، علم و قدرتش نشانه علم و قدرت بی پایان خداوندی و صفات کمالیه اش مظهر صفات الهی است.

از عفو و گذشتش نمونه‌هایی یاد آور می‌شود؛ مانند بخشیدن و حشی قاتل عمویش (حمزه) و کافری که پیامبر را تنها دید و حمله کرد ولی مغلوب شد و پیغمبر او را بخشید.

از مژده‌ها و ترساندنیهای پیامبر اکرم نیز نمونه‌هایی درباره نیکوکاران به یتیمان و خورندگان مال آنها و همچنین نسبت به کسبه درستکار و خیانتکار و سپس مژده و بیم برای زندهای مطیع شوهر و بی حجابها یاد آور می‌شود.

هدف انبیا علیهم السلام تکامل انسانیت

در آخرین بخش، از هدف بعثت انبیا سخن می‌رود که با استشهاد به آیه قرآن کریم، تکامل انسانیت و حیات حقیقی را هدف از بعثت می‌شمارد.

با بیان شیرینی، اقسام حیات نباتی، حیوانی و انسانی را تشریح می‌کند و حیات انسانی را نتیجه نور معرفت می‌داند و برای تنوع در مطالب از داستان «ابو دحداح» با مرد انصاری سخن به میان می‌آورد و از بیماری «یعقوب صفار» و دعای آن زاهد به شرط توبه و آزادی زندانیان می‌گوید و به راستی می‌پروراند که ذلت در نافرمانی خداست.

نبوت، ص: ۲۸

ارتباط حیات حقیقی با آل محمد صلی الله علیه و آله

در آخرین بحث، از نشانه‌های اقسام حیات سخن گفته، اهمیت حیات انسانی را یاد آورد نموده و روشن می‌کند که موت حیوانی مهم نیست بلکه مرگ دل مهم است و قرآن می‌فرماید:

«تا زنده را بترسانی نه مرده را و تو نمی‌توانی به مرده چیزی بشنوانی».

و بالجمله، خواننده را تحریک می‌کند تا به دنبال سبب حیات انسانی برآید و آن را در ارتباط با آل محمد صلی الله علیه و آله می‌شناساند.

حضرت محمد و علی علیهما السلام پدران امت

از حقوق پدر روحانی؛ یعنی محمد و علی علیهما السلام سخن می‌گوید که بیش از حقوق پدر جسمانی است و مردم را تشویق می‌کند که در قلعه محکم ولایت، درست در آیند و به ندای خواننده الهی، پاسخ مثبت دهند.

در خاتمه، با ذکر داستان اعمش و شفای کنیز نابینا به برکت ولایت، نتیجه می‌گیرد که شفای چشمهای باطن به مراتب مهمتر است که آن هم به برکت «ولایت» فراهم است.

اینک خواننده عزیز! خود داوری کن که راست گفتم: «کتابی بزرگ، در حجم اندک» و راستی که منافقین از خدا بی خبر چگونه شخصیتی را از ما گرفتند که تنها یادگار یازده مجلس سخنرانی‌اش این

نبوت، ص: ۲۹

همه مطلب جالب و نافع برای جامعه و اجتماع ماست.

درود و رحمت بی پایان خداوند به روان او و نوه و همراهانش باد و
لعنت و نفرین جاودان بر قاتلین او و منافقین، آمین یا ربّ العالمین
بمنه و کرمه.

شیراز - مرداد ماه ۱۳۶۱

سید محمد هاشم دستغیب

نبوت، ص: ۳۰

انکار پیامبران، انکار خداوند

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ
...» ۳۳.

در آیه شریفه‌ای که تلاوت شد، می‌فرماید آن‌گونه که سزاوار قدر
خداست، آن‌را تقدیر نکردند هنگامی که گفتند: خداوند بر بشری،
چیزی نفرستاده است.

یعنی کسانی که منکر پیغمبری پیغمبران الهی هستند، خدا را به حکمت نشناخته‌اند و در حقیقت، انکار پیغمبران، به انکار خداوند برگشت دارد.

کسی که خدا را شناخت و دانست که همه کارهایش از روی مصلحت و حکمت است، یقین می‌کند خداوندی که عادل است، مقتضای عدلش این است که انسان را سرگردان نگذارد بلکه راهنمایان و راه یافتگانی را به سوی بشر بفرستد که انسان را به آنچه

(۱) - انعام: ۹۱.

نبوت، ص: ۳۱

برایش آفریده شده؛ یعنی یکتاشناسی، یکتا پرستی، اخلاق فاضله و اعمال صالحه بخواند و از کفر، شرک، اخلاق ناپسند و کارهای ناشایست باز دارد.

اگر پیغمبران برای آگاهی بشر از بهشت و جهنم نیایند، ظلم و خلاف حکمت است.

وحی، تنها راه ارتباط با عوالم دیگر

هر کس بخواهد خدایش را بشناسد و از انحرافات عقیده نجات یابد، راهی جز «وحی» ندارد. بشر، برای معرفت عوالم دیگر، راهی جز وحی الهی توسط انبیا علیهم السلام راه دیگری ندارد، پس مقتضای حکمت الهی این است که برای راهنمایی بشر به سوی خیر و صلاح، پیغمبرانی بفرستد.

از این گذشته، برای زندگی مادی دنیوی نیز وجود انبیا علیهم السلام ضروری است و نبودنشان خلاف حکمت است. برای شرح بیشتر این موضوع، مطالبی را بیان می‌کنیم.

نیاز بشر به زندگی اجتماعی

شکی نیست که زندگی بشر، به صورت «اجتماعی» است. بشر، بالأخره نمی‌تواند تنها زندگی کند؛ ولی زندگی بسیاری از حیوانات انفرادی است؛ چون نیازهایشان محدود است؛ مثلاً نیازی به لباس ندارند، همان پوست، یا پشم، یا پر و کرک آنها را کفایت می‌کند

نبوت، ص: ۳۲

و مسکن آنها نیز در درخت، یا لانه در جوف زمین، یا در میان جنگل و بیابان و کوههاست.

خداوند خوراک آنها را نیز به طور طبیعی برایشان معین فرموده است؛ صبح که از لانه بیرون می آیند، گرسنه اند و سیر به آن باز می گردند و نیازی به اجتماع ندارند.

برعکس، انسان، اجتماعی است و به یکدیگر نیازمندند؛ نیاز به لباس، مسکن و خوراک دارد.

نیاز افراد بشر به یکدیگر

برای تهیه یک لباس، به چند چیز احتیاج است؟ از کسی که تخم پنبه را می کارد، تا کسی که کارخانه پنبه پاک کنی، ریسندگی و بافندگی درست می کند، تا برسد به خیاط و نیاز به سوزن و نخ و غیره، آن هم لباسی که پس از چندی باید تبدیل به لباس دیگری شود و لباس تازه ای تهیه نماید.

نسبت به مسکن نیز بهتر می دانید، به آجر، گچ، آهن، سیمان، چوب و همچنین به نجار، آهنگر، بنا و غیره نیاز است.

نسبت به خوراک نیز از برزگر، دروگر و کارخانه آردسازی، تا برسد به نانوا، همچنین سایر خوراکیها همه احتیاج اندر احتیاج است؛ بنابر این، جمیع شؤون انسان در نیاز خلاصه می شود و باید افراد با هم

باشند تا نیاز یکدیگر را بر آورند و گر نه همه که نمی شود برزگر،
خیاط، نجار، بنا و غیره باشند.

نبوت، ص: ۳۳

لزوم انبیا برای جعل قوانین

حال، این نظام اجتماع نیاز به قانون دارد. وقتی همه با هم هستند، ممکن است منافعشان با یکدیگر برخورد داشته باشد پس لازم است قانونی در میانشان حکمفرما باشد تا با هم نزاع نکنند، حدود محفوظ و اموال و نفوس مردم در امان باشد. با آن اقتضای شهوتی که مانند سایر حیوانات در بشر است، اگر قانونی در میانشان نباشد، تجاوزات جنسی به چه کشمکشهایی که می انجامد، لذا بر خدای عالم است که علاوه بر جهات معنوی، برای همین دو روزه دنیا نیز قانون معاشرت و امور اجتماعی معین بفرماید تا در معاملات انسانها، نقل و انتقال عین یا منفعت، بر ضوابط معینی استوار باشد.

پرسش قابل توجه

اگر بگویند درست است که بشر بدون قانون، زندگی اجتماعی اش ناقص است و حتماً قانونگذار لازم دارد؛ اما برای چه این قانونگذار

حتماً باید پیغمبر باشد بلکه عقلای قوم در محلی جمع شوند و آنچه صلاح جامعه است به عنوان قانون برایشان جعل کنند؛ مثلاً قانون «ربا» را وضع کنند به قسمی که اگر بیچاره بدهکار نتوانست فرع بدهی‌اش را بپردازد؛ اول برایش احضاریه بفرستند و بالأخره به زندانش بپردازند. عقلای قوم را نیز خود مردم انتخاب نمایند.

نبوت، ص: ۳۴

پاسخ

پاسخ این مطلب آن است که به حکم عقل در قانونگذار باید دو شرط مهم و اساسی باشد:

شرط اول: قانونگذار باید احاطه تامی به جمیع مصالح و مفاسد امور تا روز قیامت داشته باشد؛ کسی که می‌خواهد قانون جعل کند باید بفهمد این کار از چه جهاتی خوب و از چه جهاتی بد است.

کسی که می‌گوید مردم باید چنین کنند، شاید اوضاع تغییر کرد، ورق برگشت، تو که قانون جعل می‌کنی باید قانون تو طوری باشد که به درد همه زمانها و در همه جاها بخورد.

نمونه‌ای از نارسایی قانون بشری در امر ازدواج

چند نفر جاهل دور هم می‌نشینند و نظر می‌دهند که دختر ده ساله به بالا حق شوهر کردن ندارد مگر وقتی هجده ساله شد و پس از مدتی، می‌گویند تا سن شانزده سالگی، آن وقت با برخورد به اشکالهایی از آن جمله انحرافات در میان دخترها، به ناچار میزان سن را پایین آورده می‌گویند دختران سیزده ساله به اذن دادستان، مانعی ندارد ازدواج نمایند.

آنچه خودمان تاکنون ناظر بودیم در ظرف چند سال، این قانون دچار دگرگونی‌هایی شد و بالأخره آن نتیجه مطلوب هم از آن عاید نگردید.

نبوت، ص: ۳۵

میزان و قانون الهی در سن ازدواج دوشیزگان

اما آنچه قانون الهی در این زمینه است، میزان را «رشد دختران» دانسته است؛ اگر دختر رشیده باشد، باید او را شوهر داد، خواه ده ساله باشد، یا پانزده ساله. چه میزان جالبی! که مطابق فطرت و عقل سلیم است و جای هیچ حرفی باقی نمی‌ماند. ممکن است دختری در نه سالگی رشد بدنی و فکری داشته باشد، دختری هم در سیزده

سالگی هنوز رشد بدنی، یا فکری پیدا نکرده باشد، اینک کدام قانون سزاوار پیروی کردن است؟ قانون ناقص بشری، یا الهی؟

جهالت انسان نسبت به آینده

کسانی که قانون وضع می کنند نه در ایران تنها بلکه در تمام دنیا هیچ گونه امتیازی نسبت به دیگران ندارند، چه می دانند تا چند سال دیگر چه می شود؟ در حالی که قانونگذار باید تا قیامت را ببیند و قانون محکمی که در همه دوره ها به کار بخورد، وضع کند.

ربا آفت جوامع بشری

نمونه ای دیگر از قوانین اجتماعی، «حرمت ربا» است. خداوند می فرماید:

«... وَحَرَّمَ الرِّبَا...»^{۳۴} این حکمی است الهی که تا قیام

(۱) - بقره: ۲۷۵.

نبوت، ص: ۳۶

قیامت برقرار خواهد بود.

ربا، خانمانسوز و موجب از بین بردن اقتصاد صحیح جامعه است؛ موجب کینه و عداوت است. چقدر بدهکار که نسبت به گیرنده سود، بدبین و دشمن شده، به خاطر فرع پول، دشمنی میان دو مسلمان پیدا می‌شود.

پیش از اسلام، انحطاط عرب به قسمی شده بود که در اثر رباخواری، بسیاری از آنها به فلاکت افتاده بودند؛ مثلاً مبلغی قرض کرده بود و فرع معینی بر آن بسته بودند و در صورت تأخیر، می‌بایستی فرع بر فرع نیز پردازد، همین وضعی که بانکهای امروز ما دارند.

گاهی می‌بایست خانهاش را هم بفروشد و فرع پول را پردازد، اگر خانه هم نداشت، دخترش را به جای پول بدهد، یا پسرش را به غلامی و اگر اولاد نداشت، خودش به جای فرع پول، غلام طرف می‌شد!!

اما قانون مترقی اسلام، هرگونه ربا را که چه کم و چه زیاد، چه در عین، یا وصف و غیره، همه را حرام فرموده است.

به هر حال، قانونگذار باید بینا و دانا به مصالح و مفاسد امور باشد. این بشر عاجز چه می‌فهمد؟ افرادی که به عنوان نماینده نیز انتخاب شده‌اند، فهمشان از سایرین که زیادتر نیست.

قانونگذاری حقّ خداست و بس چرا که تنها او به مصالح

نبوت، ص: ۳۷

و مفاسد امور بندگان در همه جاها و همه زمانها آگاه است.

لزوم بی‌غرض بودن قانونگذار

شرط دوّم قانونگذار این است که کاملاً بی‌غرض باشد و هیچ‌گونه نفع شخصی خودش، یا بستگانش را ملاحظه نکند بلکه ببیند مصلحت خلق در چیست، نه این که جیب من پر شود، یا بستگانم به نوایی برسند، بر سر دیگران هر چه بیاید مهمّ نباشد. خلاصه، قانونگذار نباید مال جمع کن و ریاست طلب باشد.

لزوم اجرای قانون در جامعه

از اینها گذشته، قانونگذار عالم و دلسوز، پس از جعل قانون، نیاز به اجرا کننده دارد. عقل، اطاعت او را واجب بداند و عقل بگوید که بشر باید او را اطاعت کند.

قانون آن است که بدون تهدید، یا ترس از احدی از افراد بشر، حتی در پستوی خانه، در جای تنها نیز اجرا شود؛ مثلاً در جایی که هیچ کس نیست، اگر مالی را ببیند، بر ندارد و بگوید: خدا حاضر است. یا مال دیگری در دستش آمده و طرف، سندی هم ندارد، قانونی لازم است و باید باشد که در این حال نیز قوه نفوذ و اجرا داشته باشد.

در هر وقت، صاحب قانون حاضر و ناظر باشد، هنگامی که گناه یعنی رفتار خلاف قانون الهی پیش بیاید، می گوید: خدا با من است،

نبوت، ص: ۳۸

چه بسیار اشخاص پول زیادی از طرف در دستشان آمده و وراثت نیز آگاهی نداشته، اما آنان آمدند و اطلاع دادند، آیا این قانون است، یا قانونهای من در آوردی؟

قانون آن است که در هنگام شهوت و هیجان آن، ناگهان جلوش گرفته نشود.

حق مؤاخذه برای خداوند

خداست که حق مؤاخذه و پرسش دارد: چرا از قانون من اطاعت نکردی؟ نه مجلس شوراها و غیره، اگر خداوند بفرماید چرا خلاف حکم مرا کردی؟ سزاوار است انسان سر خجلت به زیر افکند؛ حتی اگر از او باز خواست هم نکنند و توبیخش نیز نمایند، سزاوار است که متأثر باشد.

اگر در بچگی مال کسی را برداشته با این که مکلف نبوده ولی حالا که یادش می آید شرمسار است و باید از عهده ضمان بر آید؛ چون حق الناس – که ضمان آور است – کوچک و بزرگ ندارد، هم اکنون می ترسد و می لرزد، وای اگر از من مؤاخذه شود!

راه داشتن دلها به خداوند

متمردترین افراد بشر، فاسقها و فاجرها هم گاهی پیش خود خجالت می کشند؛ چون دلها به خدا راه دارد و ربط قلوب به پروردگار، مسلم است، هر چند گاهی شهوت و غضب غالب

نبوت، ص: ۳۹

می شود؛ اما همان شرابخوار وقتی مریض شد، در همان حال انکسار یاد می کند که چقدر مخالفت امر پروردگارش را کرده است، یا کسی

که مالش از کفش رفته می‌گوید: آه! از کم فروشها که کردم و از این قبیل.

شما ملاحظه حضور او را بنمایید، او هم رعایت حال شما را خواهد فرمود.^{۳۵}

(۱) - «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...» بقره: ۱۵۲.

نبوت، ص: ۴۰

وجوب عصمت در انبیا علیهم السلام

کسی که ادّعی پیغمبری می‌کند؛ یعنی می‌گوید من نماینده و فرستاده خدا هستم، باید دارای چند شرط باشد که اگر یکی از شرایط را نداشته باشد، عقل اطاعتش را واجب نمی‌داند.

نخستین شرط برای مدّعی پیغمبری «عصمت» است؛ یعنی نماینده خدا باید معصوم از همه گناهان باشد چه کبیره و چه صغیره و چه

^{۳۵} (۱) - «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...» بقره: ۱۵۲.

پیش از پیغمبر شدن و چه پس از آن؛ زیرا این شخص آمده است بگوید گناه نکنید، اگر خودش گناه کند، یا سابقه گنهکاری داشته باشد، عقلاً زیر بارش نمی‌روند، باید خودش پاک و مزگی باشد تا بتواند دیگران را تزکیه و پاک نماید و باید از اوّل تا آخر عمرش گناهی از او دیده نشده باشد.

محمدّ امین قبل از بعثت

همان طوری که در حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و پیش از اعلان دعوتش، نخست از اهالی مکه و قریش اقرار گرفت و فرمود:

نبوت، ص: ۴۱

«چهل سال در میان شما بودم، مرا چگونه یافتید؟».

همه گفتند: «از تو جز صدق و امانت سراغ نداریم».

به محمدّ امین مشهور بود، امانتها را به او می‌سپردند.

اگر یک گناه از پیغمبر سراغ داشتند فوراً می‌گفتند: «تو همان هستی

که فلان کار زشت را مرتکب شدی، تو را چه کار که ما را به تقوا و

ترک گناه می‌خوانی».

لذا به اتهامات دیگری چون شاعر، ساحر، دیوانه و این قبیل
ناشایستها متوسّل می شدند.

حضرت فرمود: «ای اهل مکه! اگر من به شما خبر دهم که بلایی
نزدیک دروازه مکه و رو به شماست (مثلاً دشمن نزدیک مکه رسیده
است) آیا از من می پذیرید؟».

همه گفتند: «آری؛ چون تو را راستگو و خیرخواه می دانیم».

فرمود: «پس بگوید: **لا الهَ إِلَّا اللهُ تَفْلِحُوا!** جز خدای یکتا خدایی
نیست تا رستگار شوید».

دیدند نمی شود ۳۶۰ بت و دگان خودشان را رها کنند، آیا این همه
خدایان را رها کرده قایل به خدای واحد شوند،^{۳۶} لذا پاسخش را با
سنگ دادند.

وجوب افضلیت انبیا علیهم السلام بر مردم

شرط دوّم از شرایط پیغمبری آن است که از همه کسانی که بر آنان

(۱) - «أَجْعَلُ لَأَلِهَةٍ إِلَّا هِيَ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» ص: ۵.

نبوت، ص: ۴۲

مبعوث شده است، برتر و از همه امت عالمتر و فاضلتر باشد، اگر کسی معادل و مساوی او باشد، نبوتش بی فایده است؛ زیرا کسی که بر گروهی مبعوث می‌شود، باید راهنمای آنان بوده و نظیر نداشته باشد و گر نه نظیرش نیز لایق پیغمبری است تا چه رسد به این که برتر از او در میان امت نیز باشد که در این صورت ترجیح راجح بر ارجح است که به حکم عقل غلط می‌باشد؛ یعنی کسی که فضیلت کمتری دارد، به راهنمایی کسی برگزینند که فضیلت بیشتری دارد و این قبیح است.

وجوب مطابق عقل و خرد بودن افعال و اقوال انبیا علیهم السلام

شرط سوّم از شرایط پیغمبری آن است که مدّعی نبوت نباید افعال و اقوالش خلاف ضرورت عقل باشد؛ یعنی چیزی که می‌گوید باید عقل سلیم آن‌را بپذیرد؛ زیرا اگر خلاف حکم ضروری عقل چیزی بگوید، هیچ وقت عقلا زیر بارش نمی‌روند.

مثلاً بعضی از عقاید خرافی در یهود و نصارا که بر خلاف حکم عقل است، ما یقین داریم که حضرت موسی یا حضرت عیسی علیهما السلام آنها را فرموده‌اند؛ برای نمونه، دو مثال بیان می‌کنیم.

نصارا گویند: «خدا سه تاست: عیسی، مریم و روح القدس». ^{۳۷}

(۱) - «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ

...» مائده: ۷۳.

نبوت، ص: ۴۳

گاه هم می گویند: «هر سه یکی شده اند».

بالآخره سه تا با یکی جور در نمی آید، آیا خدا سه تاست، یا یکی؟
نمی شود که هم سه باشد و هم یک. در بحث توحید، روشن شد که
خدا واحدی است که به هیچ وجه شریکی ندارد.

حضرت عیسی که می خورد و می خوابد، با مقام الوهیت چه نسبتی
دارد؟ مریم که بشری معمولی بود، زندگی کرد و مرد چه ربطی به
مقام خداوندی دارد. عقیده به تثلیث برخلاف ضروری حکم عقل
است. حضرت مسیح با آن مقام شامخ پیغمبری که دارد، ^{۳۸} باکی از
بندگی خداوند نداشت. ^{۳۹} حضرت عیسی هم مخلوق و مرزوق

^{۳۷} (۱) - «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ...» مائده: ۷۳.

^{۳۸} (۱) - «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ...» مائده: ۷۵.

^{۳۹} (۲) - «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...» نساء: ۱۷۲.

خداست مانند سایر انبیا، همه بندگان خدایند، نه این که در ردیف خدا باشند.

به هر حال، حرفی که پیغمبر می‌زند، نباید با ضرورت عقل مخالف باشد.

نمونه دوم

مثال دیگر: اگر کسی در مثل این زمان؛ یعنی پس از رحلت حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله گفت من پیغمبرم، غیر از این که مشت به دهانش بکوبند، پاسخی ندارد؛ چون ادعای نبوت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاف ضرورت است، ضرورت؛ یعنی بدیهی مثلاً اگر

(۱) - «مَا أَلْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ...» مائده: ۷۵.

(۲) - «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...» نساء: ۱۷۲.

نبوت، ص: ۴۴

کسی حالا که روز است بگوید شب است، از او بر این مدعا دلیل نمی‌خواهند بلکه حمل بر حماقت، یا سفاهت و یا جنونش می‌کنند.

محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاست و نبوت به او ختم شده است. علاوه، آیه صریح قرآن در این زمینه وجود دارد.^{۴۰} در روایت شریف، مشهور به «حدیث منزلت» نیز – که از روایات متواتره است – خودش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی هستی مگر این که پس از من پیغمبری نیست». ^{۴۱} و در روایت دیگری، دو انگشت شهادت و وسطی را بهم چسبانید و فرمود: «من و قیامت مثل این دو هستیم» ^{۴۲} (یعنی از هم جدا شدنی نیستیم و دین من تا قیامت باقی است)». «

و از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده که: «حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرام است». ^{۴۳} برای تنوع در کلام، حکایتی را از مدعی نبوت – که در کتاب ریاض الحکایات نقل نموده است – ذکر می‌کنم.

(۱) – «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» احزاب: ۴۰.

^{۴۰} (۱) – «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» احزاب: ۴۰.

^{۴۱} (۲) – أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيء بعدى (الغدیر: ۱ / ۲۰۸).

^{۴۲} (۳) – انا والساعة كهاتين (بخارالأنوار: ۲ / ۳۰۹).

^{۴۳} (۴) – حلال محمد حلال إلى يوم القيمة و حرامه حرام إلى يوم القيمة (بخارالأنوار: ۸۹ / ۱۴۸).

(۲) – أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبىّ بعدى (الغدير: ۲۰۸ / ۱).

(۳) – انا والساعة كهاتين (بحار الأنوار: ۲ / ۳۰۹).

(۴) – حلال محمد حلال إلى يوم القيمة و حرامه حرام إلى يوم القيمة (بحار الأنوار: ۸۹ / ۱۴۸).

نبوت، ص: ۴۵

فرجام عبرت‌انگیز ابن مقنع

«ابن مقنع» از جمله کسانی است که ادّعای پیغمبری کرد.

شخصی زشت‌رو و آبله‌رو بود. برای این که کسی از قیافه‌اش وحشت نکند، مقنعه‌ای از طلا به روی صورتش افکنده بود.

ساحر عجیبی بود. از چاهی در نواحی قبیله‌اش هنگام غروب آفتاب، قطعه‌ای نورانی به اندازه یک وجب در یک وجب بیرون می‌آورد و پس از مدّتی آن را محو می‌کرد.

تمام قلعه را تصرف کرده بود. جمعی ساده لوح و گروهی مثل خودش حقه باز، دورش را گرفته بودند و کارش رونق گرفت به قسمی که دولت وقت هم دیگر چاره‌اش را نمی‌کرد.

تا این که خلیفه در بغداد تصمیم جدی بر قلع و قمع او گرفت و امر کرد لشکر زیادی اطراف قلعه را محاصره کنند.

شهرها هم در آن وقت حصار داشت. این ملعون وقتی دید مقاومت بی‌فایده است و چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارد، آب جاری شهر را مسموم کرد و همه را کشت، خودش هم در خمرهای - که پر از تیز آب بود - رفت.

پس از آن که لشکریان خلیفه آمدند، دیدند همه مرده و افتاده‌اند. از ابن مقنع نیز خبری نیست. خمره تیز آبی را دیدند که موهای سر او بیرون مانده بود، پیرزنی هم که زنده ماند بود، خبر داد که ابن مقنع خودکشی کرده است.

نبوت، ص: ۴۶

فرقه ضالّه بهائیت

بعضی از آیات و روایات وارده در خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شد و مطلب از مسلمیات است که پس از محمد صلی الله علیه و آله، پیغمبری، پایان پذیرفته است، آن وقت عدّه‌ای گمراه پسر میرزا رضای شیرازی را که - عدّه‌ای دیوانه‌اش دانسته‌اند - پیغمبر خوانده و پس از او نیز شیادانی راهش را دنبال نموده‌اند.

همه چیزشان را بر پایه عدد ۱۹ قرار داده‌اند، شاید به خاطر عدد زبانیه جهنم است که ۱۹ می‌باشد^{۴۴} در حالی که ضروری است پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نمی‌آید و جبرئیل هنگام احتضار رسول خدا صلی الله علیه و آله که مشرف شد، خبر داد که این نزول، آخرین نزول من به زمین می‌باشد.

پایان وحی و پیامبری

البتّه منافاتی ندارد که جبرئیل به زمین بیاید، همان طور که در مقاتل رسیده: در روز عاشورا پای نیزه‌ای که سربریده حسین علیه السلام بر آن بود، آمد و نوحه سرایی کرد؛ اما به عنوان آوردن وحی دیگر

^{۴۴} (۱) - «عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ» مدثر: ۳۰.

هرگز به زمین نمی آید و روایاتی رسیده که او و سایر ملائکه بر سر
قبر حسین علیه السلام می آیند.

همچنین مطابق روایات مسلم، حضرت مسیح علیه السلام به زمین
آمده

(۱) - «عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشَرَ» مدثر: ۳۰.

نبوت، ص: ۴۷

و پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می خواند ولی نه به عنوان
پیغمبری و گر نه با رحلت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نه وحی
به زمین نازل می شود و نه شخصی به عنوان پیغمبری مبعوث
می گردد.

نبوت، ص: ۴۸

در امان بودن انبیا و معصومین علیهم السلام از سهو و خطا

از جمله شرایط پیغمبری این است که از «سهو» و «اشتباه» در امان باشد. اگر پیغمبر و همچنین امام معصوم، سهو و اشتباه کنند، چطور می‌شود به فرمایشات آنان اعتماد کرد. نسبت به هر سخن، احتمال داده می‌شود که سهو کرده است، آنگاه شخص از پیروی نمودن او در تردید واقع می‌شود، لذا می‌گوییم به حکم عقل، سهو، خطا و اشتباه با مقام نبوت و امامت منافات دارد.

معصوم یعنی کسی که محفوظ از این امور است. علاوه بر این که گناه - چه کبیره و چه صغیره - از او سر نمی‌زند، از خطا، اشتباه و سهو نیز در امان است.

معجزه، نشان از راستگویی پیامبران علیهم السلام

هر گاه کسی را برای امر مهمی بفرستند حتماً همراهش نشانه‌ای می‌فرستند که گواه راستگویی‌اش باشد. در عرف ما چنین بوده

نبوت، ص: ۴۹

و هست؛ مثلاً سلطان یک نفر را حاکم بر فلان شهر می‌کند، همراهش دستخط با مهر و امضای محکم می‌فرستد تا مردم بدانند که راست

می‌گوید و از طرف سلطان فرستاده شده است و گرنه ممکن است از او نپذیرند و بگویند به چه دلیل فرستاده سلطان هستی؟

پس کسی که ادعا می‌کند من نماینده ربّ العالمین هستم، خلیفه‌اللهام، پیغام آورنده، نماینده و جانشین خدا در زمینم، باید دلیل و برهان داشته باشد.

هر کس ادعای نمایندگی کرد، نخست عقلاً به وضعش نگاه می‌کنند، آیا قابل این ادعا هست یا نه؟

ممکن است مثل سایرین باشد، نمایندگی خدا که با حقّه بازی، با پول جمع کردن، با شهوترانی جمع نمی‌شود. کسی که ادعای پیغمبری می‌کند و می‌گوید من روحانی هستم اما وقتی به پول پرستی شناخته شد، کسی به این ادعایش اعتنا نمی‌کند، اما اگر دیدند آدم درستی است، ریاست طلب نیست، طالب مال نیست، شهوت پرست نیست، آن وقت از او می‌پرسند تو می‌گویی من نماینده خدا هستم، گواهی چیست؟ به چه چیز اطمینان پیدا کنیم تو نماینده ربّ العالمین هستی؟

خرق عادت، نمونه‌ای از قدرت حق

خداوند هم رشته‌ای از قدرتش را همراه او می‌فرستد تا گواه صدق ادعایش باشد و با آن رشته از قدرت، اسباب عادی را که

نبوت، ص: ۵۰

خداوند مقرر داشته بتواند بهم بزند مانند معجزات انبیا از قبیل زنده کردن مرده‌ها، یا بینا کردن کورهای مادرزاد نسبت به حضرت مسیح علیه السلام؛ کارهایی که دیگران از انجامش عاجزند، یا ماه را به یک اشاره دو نیم کند همان طوری که خاتم الأنبياء فرمود و صریح قرآن مجید است. ۴۵ و ۴۶

**کدام بشر عادی است که بتواند سنگریزه را در دستش به نطق آورد؟
و کدام بشر عادی است که درخت را به حرکت آورد و از انگشتهایش آب جاری کند و از زبانش بچّهای را شیر دهد؟ اینها همه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. وقتی حسین علیه السلام به دنیا آمد، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد زبان در دهانش می‌گذاشت و حسین علیه السلام می‌مکید و سیر می‌گردید.**

معنای معجزه

^{۴۵} (۱) - «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» قمر: ۱.

^{۴۶} (۲) - در تفسیر سوره شریفه قمر، تحت عنوان: حقایق از قرآن، مشروحاً در این باره صحبت شده است، طالبین مراجعه نمایند.

«معجزه» یعنی خلاف عادت و چیزی که دیگران را از آوردن مثلش عاجز کننده باشد، رشته قدرتی از حق با اوست که با دیگران نیست و ناچار می‌کند که دیگران این معنا را بپذیرند.

معجزه، تقسیماتی دارد از آن جمله یا مختص زمان همان پیغمبر است، یا پس از او نیز باقی است.

(۱) - «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» قمر: ۱.

(۲) - در تفسیر سوره شریفه قمر، تحت عنوان: حقایق از قرآن، مشروحاً در این باره صحبت شده است، طالبین مراجعه نمایند.

نبوت، ص: ۵۱

همه پیغمبران، معجزاتی داشتند که به تواتر به ما رسیده است.

همچنین به نص قرآن مجید نسبت به بعضی از آنان چون اژدها شدن عصای موسی و ید و بیضا که دستش را در بغل می‌کرد و بیرون می‌آورد و نوری از دستش ساطع می‌شد.

حضرت موسی پس از رحلت، معجزه‌اش را نیز همراه خودش برد و نیازی نیز نبود؛ زیرا نبوتش را این معجزاتش ثابت کردند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام مرده را زنده می‌کرد. تا وقتی در میان مردم بود، با این کار و کور را شفا دادن و غیره، پیغمبری‌اش را ثابت نمود و با رفتنش، معجزه‌اش نیز پایان پذیرفت.

قرآن؛ معجزه‌ای جاوید

منظور این است که شرط نبوت، معجزه پایدار نیست که حتماً پس از خودش هم بماند؛ اما نسبت به وجود مقدس خاتم الأنبیاء محمد صلی الله علیه و آله علاوه بر این که معجزات سایر انبیا را داشت، چهار هزار معجزه (غیر از قرآن مجید) از وجود مقدسش ظاهر شد، ثبت گردیده و به ما رسیده است و ویژه زمان خودش بوده است.

خداوند او را به معجزه ویژه‌ای اختصاص داد که هیچ یک از پیغمبران چنین معجزه‌ای را نداشتند؛ معجزه‌ای که تا قیام قیامت باقی است.

معجزات دیگر را چند نفر دیدند و تمام شد؛ اما این معجزه باقی، در دستها، زبانها و دلها نقش است و آن «قرآن عظیم» است. خداوند

نبوت، ص: ۵۲

خواست شرف این پیغمبر گرامی را آشکار کند و چون دینش تا قیامت باقی است، قرآن را معجزه باقی او قرار داد تا هر کس خواست شاهد صدق محمد صلی الله علیه و آله را در ادعای پیغمبری اش بفهمد، به قرآن او نگاه کند.

تحدی قرآن

قرآن مجید از جهات مختلف معجزه است، خودش تحدی کرده است؛ یعنی هیچ کس نمی‌تواند مانندش را بیاورد.

آورنده‌اش بی سواد بود، از اوّل سوره «حمد» تا آخر قرآن که سوره «ناس» است، مطالبش را یک نفر مکتب نرفته و درس نخوانده آورده است، خدا بر قلبش فرستاده است.

در ضمن تفسیر آیه شریفه: «اگر در آنچه بر بنده‌مان محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ایم در شک هستید، پس سوره‌ای مثل آن بیاورید»^{۴۷}، بنا به گفته بعضی از مفسّرین «مَنْ مَثَلَهُ» ضمیر در «مَثَلَهُ» را به محمد صلی الله علیه و آله بر می‌گردانند؛ یعنی اگر می‌توانید از مانند محمدی که مکتب نرفته، درس نخوانده و استادی ندیده

^{۴۷} (۱) - «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...» بقره: ۲۳.

است، در میان قوم وحشی، سوره‌ای مانند چنین کتاب عظیمی
بیاورید.

کتاب شریفی که از اوّل تا آخرش جز حق و حقیقت نباشد،^{۴۸}

(۱) - «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ
...» بقره: ۲۳.

(۲) - «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» طارق: ۱۳ - ۱۴.

نبوت، ص: ۵۳

قرآن مجیدی که به طور کلی همه علوم در آن نهفته است و اجمالی
از هر چه که فکر کنید را داراست.^{۴۹}

پاسخ حضرت صادق علیه السلام به طبیب هندی

یک نفر طبیب هندی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض
کرد: «در قرآن شما آمده است که هیچ تر و خشکی نیست مگر در
قرآن است، آیا از علم طب نیز چیزی هست؟».

^{۴۸} (۲) - «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» طارق: ۱۳ - ۱۴.

^{۴۹} (۱) - «... وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» انعام: ۵۹.

فرمود: «آری، آیه‌ای در این زمینه است که می‌فرماید: بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید». ^{۵۰} با یک جمله مختصر که «اسراف نکنید»، راه سلامتی را نشان می‌دهد.

معنای اسراف

باید معنای کلمه «اسراف» را کماً و کیفاً دانست تا معنای آیه روشن شود. از جمله اسرافها، غذای نجویده فرو بردن و تند و تند خوردن است؛ چیز بسیار گرم و بسیار سرد فرو بردن است که برخلاف دستور طب است.

خلاصه، طبیب گفت: «آیا پیغمبرتان هم در این باره چیزی گفته است؟».

(۱) - «... وَ لَّا رَطْبٌ وَ لَّا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» انعام: ۵۹.

(۲) - «... كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَّا تُسْرِفُوا...» اعراف: ۳۱.

نبوت، ص: ۵۴

**حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بلی پیغمبر صلی الله علیه و آله
نیز فرموده است:**

شکم مرکز هر دردی است و خالی شدنش، بهترین درمانهاست».^{۵۱}

روزه عامل سلامتی

**و راستی مطلب از این قرار است، در طبّ امروز نیز این مسأله ثابت
است.**

**همین روزه چقدر در سلامتی بدن مؤثر است که در قرآن
می‌فرماید:**

**«روزه برای خودتان خوب است».^{۵۲} و در روایت مشهور نبوی صلی
الله علیه و آله می‌فرماید: «روزه بگیری تا سلامت باشید».^{۵۳} البته
کسی به قصد حفظ الصحه نباید روزه بگیرد و گر نه قصد قربت پیدا
نمی‌کند و روزه‌اش باطل است ولی باید دانست که برای سلامتی
بدن چقدر خاصیت دارد.**

^{۵۱} (۱) - المعدة بيت كل داء والحمة رأس كل دواء... (عوالی اللالی: ۲ / ۳۰).

^{۵۲} (۲) - «... وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ...» بقره: ۱۸۴.

^{۵۳} (۳) - صوموا تصحوا (مستدرک الوسائل: ۷ / ۵۰۲).

به برکت روزه علاوه بر پاکی روح، بدنت نیز سلامتی خودش را باز می‌یابد.

اساس بیشتر بیماریها «معه» است، درمانش نیز چند ساعت سبک نگاهداشتن آن است که مقداری استراحت داشته باشد.

(۱) – المَعْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ ... (عوالی اللئالی: ۲ / ۳۰).

(۲) – «... وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ...» بقره: ۱۸۴.

(۳) – صَوْمُوا تَصِحُّوا (مستدرک الوسائل: ۷ / ۵۰۲).

نبوت، ص: ۵۵

جمله سوّمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای طبیب هندی نقل فرموده این است که: «بدن را به هر چه عادت داده‌ای به آن بده». ^{۵۴} در فارسی خودمان نیز ضرب المثلی است که می‌گویند: «ترک عادت، موجب مرض است».

^{۵۴} (۱) – واعط كل بدن ما عودته (عوالی اللئالی: ۲ / ۳۰).

طیب گفت: «غیر از طبّ شما طبّی نیست (یعنی جان و مغز طبّ همین دو جمله است؛ یکی آیه قرآن و دیگر این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله)».

غرض، ذکر نمونه بود از وجوه اعجاز قرآن که علوم مختلف در آن به نحو اجمال نهفته است.

سخنی از فخرالاسلام پیرامون آسمان و زمین

مرحوم «فخرالاسلام» چندین جلد کتاب به نام «بیان الحق» و «انیس الاعلام» و غیره در این گونه مطالب نوشته است و در جلد چهارم بیان الحق، راجع به همین موضوع می نویسد:

«اخیراً مسلم شده است که این کرات آسمانی و زمین، متصل بوده و سپس جدا می گردند. خداوند در قرآن مجید آن را بیان فرموده است در آن جا که می فرماید: آیا نمی بینند که آسمانها و زمین چسبیده بودند، پس ما آن دو را جدا ساختیم».^{۵۵}

(۱) - واعط کلّ بدن ما عودته (عوالی اللئالی: ۲ / ۳۰).

^{۵۵} (۲) - «أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا...» انبیاء: ۳۰.

(۲) - «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ...» انبیاء: ۳۰.

نبوت، ص: ۵۶

در گردش بودن تمام کرات

در هیئت جدید مسلم شده که کره ساکن در عالم نیست و این حرفی که قدما می‌زدند و ستارگان را به «ثوابت» و «سیارات» تقسیم می‌کردند، اصلی ندارد بلکه یک کره ساکن در جوّ بی پایان نیست. تا چند سال قبل تعداد ستارگان را حدود سیصد میلیون می‌گفتند، این روزها که از شماره گردش اظهار عجز می‌نمایند.

در قرآن مجید صریحاً می‌فرماید: «همه این ستارگان در فضا شناورند». ^{۵۶} یعنی هیچ کدام ساکن نیستند بلکه هر کدام در مداری که خداوند برایشان مقرر فرموده است، در حرکت‌اند، در حالی که در هیئت بظلمیوس فلک هشتم را ثوابت می‌گفتند که کرات در آن ساکن‌اند، اما قرآن خبر می‌دهد که نه چنین است بلکه همه در حرکت‌اند.

حرکت منظومه شمسی به سوی ستاره «وگا»

^{۵۶} (۱) - «... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس: ۴۰.

از آن جمله در کشف جدید مسلم شده که آفتاب با جمیع منظومه‌اش رو به کوکب عظیمی حرکت می‌کند (و در هیئت جدید از آن به ستاره «وگا» نام می‌برند) در قرآن مجید نیز صریحاً می‌فرماید:

«آفتاب به سوی قرارگاهی که دارد، حرکت می‌نماید».^{۵۷}

(۱) - «... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس: ۴۰.

(۲) - «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» یس: ۳۸.

نبوت، ص: ۵۷

تا چندی قبل، از جمله اشکالات بعضی از بی‌خردان به اسلام همین بود که ثابت شده زمین به دور آفتاب می‌چرخد، پس چرا در قرآن، آفتاب را متحرک خوانده است، تا وقتی که این مطلب کشف گردید و حقیقت فرموده قرآن ثابت شد.

حرکت گهواره مانند زمین

^{۵۷} (۲) - «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» یس: ۳۸.

در کشف جدید نیز ثابت شده که زمین، متحرک است و امروز جای هیچ‌گونه تردیدی در این باره نیست؛ اما در سابق، مطابق حس، زمین را ثابت و آفتاب را متحرک به دور آن می‌دانستند.

مصونیت پیامبر صلی الله علیه و آله از گزند دشمنان

از ابتدای بعثت، خداوند به پیامبر خبر داد که نمی‌توانند به تو صدمه بزنند^{۵۸} و تو را بکشند و در اواخر عمرش پس از دستور ابلاغ ولایت علی علیه السلام صریحاً وعده داد که خدا تو را از شر مردمان ننگه می‌دارد.^{۵۹} برای دانستن اهمیت مطلب باید وضع پیغمبر را در ابتدای بعثت و آخر آن در نظر تان مجسم کنید.

مگه معظمه پر از قبایل وحشی است؛ زندگی جنگل و منطق زور

(۱) - «... وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ...» نساء: ۱۱۳.

(۲) - «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» مائده: ۶۷.

نبوت، ص: ۵۸

^{۵۸} (۱) - «... وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ...» نساء: ۱۱۳.

^{۵۹} (۲) - «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» مائده: ۶۷.

حکمر و است؛ نه حکومتی، نه اجتماعی و نه قانونی و نه دینی. بر ایشان کشتن دیگری اهمیّت نداشت مخصوصاً برای افرادی که حامی و پشتیبان ظاهری چون محمد صلی الله علیه و آله نیز نداشتند. بلی مگر کسی که قوم و قبیله یا مال فراوان داشت.

اگر رئیس قبیله بود یا قوّه‌ای به حسب عدّه و عدد داشت، ملاحظه‌اش را می‌کردند؛ اما اگر نه پول بود و نه قوّه قبیله‌ای، اهمیّتی به او نمی‌دادند مخصوصاً اگر کسی مخالفتشان را می‌کرد، فوراً او را می‌کشتند.

محمد صلی الله علیه و آله از خودش هیچ نداشت. از مادرش «آمنه» هم تنها کنیزی به نام «ام ایمن» به ارث به او رسیده بود و او را نیز در راه خدا آزاد کرد.

از جهت قبیله، خود قریش در برابرش ایستاده‌اند و فامیل نزدیک خودش که بنی هاشم نیز باشند – جز ابوطالب و فرزندانش – با او همکاری نداشتند بلکه بعضی مانند عمویش (ابی لهب) در مقام ایدای او بر می‌آمدند؛ ابولهب سنگ به پایش می‌زد به قسمی که خون از پای مبارکش جاری می‌گردید.

پس به حسب صورت نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه‌ای در میان این قوم وحشی ندارد؛ اما در عین حال تمام مقدّسات مشرکین را مفتضح و بتها را رسوا می‌ساخت و می‌فرمود:

«آیا چیزی را که خودتان تراشیده‌اید، می‌پرستید».

مردم را دعوت به توحید و رسالتش می‌کرد که برخلاف مذاق

نبوت، ص: ۵۹

آنان بود، لذا حيله‌ها می‌کردند تا او را بکشند، اما «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...»^{۶۰} خداوند از شرّ مردمان او را نگه داشت؛ تنها و گاهی با جمع می‌آمدند تا او را بکشند؛ اما نمی‌توانستند.

عداوت شدید ابو جهل با پیامبر صلی الله علیه و آله

ابو جهل گفت: «در تاریکی شب می‌روم سنگ بزرگی بر سر پیامبر می‌زنم و او را می‌کشم».

پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال سجده بود، ابو جهل سنگ بزرگی بر سر گذاشت و محاذی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، خواست سنگ را بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بکوبد، جبرئیل

اشاره‌ای به سنگ کرد، وسط سنگ سوراخ شد و به گردن ابو جهل افتاد. سر بزرگی همچو گاو داشت، به خرخر کردن افتاد، ناچار به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله متوسل شد و گفت: «یا محمد به فریادم برس!».

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برخاست و به دست مبارکش سنگ را از گردنش برداشت. **بابی أنت وامی یا رسول الله!**

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

عداوت شدید حمالة الحطب با پیامبر صلی الله علیه و آله

نه تنها ابو جهل بلکه همسر ابولهب، «حمالة الحطب» – که زنی

(۱) – مائده: ۶۷.

نبوت، ص: ۶۰

بسیار شریر بود - تصمیم به قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت.
مرتب سراغ محمد صلی الله علیه و آله را می گرفت تا بتواند جایی
تنها او را دریابد.

با خبر شد که محمد صلی الله علیه و آله تنها در خانه ابو بکر است.
حربه‌ای برداشت و بی خبر وارد خانه ابو بکر شد؛ اما هر چه گشت
رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندید. با این که پیش روی پیغمبر
صلی الله علیه و آله می آمد؛ اما خداوند نمی گذاشت رسولش را
بیند بلکه پرده‌ای پوشیده شده در جلو چشمانش قرار داده بود.^{۶۱} از
ابو بکر پرسید: «غیر از تو در خانه کسی هست؟»
او پاسخ داد: «اگر بود، می دیدی».

خنثی شدن توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله در دارالندوه

مورد دیگر از حفظ الهی و انجام وعده قرآن، خنثی شدن توطئه قتل
پیامبر صلی الله علیه و آله در دارالندوه است.

بزرگانی از مشرکین در دارالندوه جمع شدند و خلاصه بحثشان این
بود که: «ما از دست محمد صلی الله علیه و آله به تنگ آمده‌ایم و
باید او را بکشیم!».

^{۶۱} (۱) - «وَإِذَا قُرَأَتِ لُقُورَةُ الْفُرْقَانِ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا» اسراء: ۴۵.

دیگری تأکید کرد و گفت: «ولی بی خبر باید بکشیم که بنی هاشم مزاحم ما نشوند و درگیری واقع نگردد و خودش را مطالبه نکنند!».

(۱) - «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا» اسراء: ۴۵.

نبوت، ص: ۶۱

دیگری گفت: «نه او را باید در اتاقی قرار دهیم و دیواری جلوش بالا بیاوریم».

شیطان که به صورت شیخ نجدی در میانشان حضور داشت، گفت: «این رأی درست نیست؛ زیرا بنی هاشم می‌ریزند و او را بیرون می‌آورند».

دیگری گفت: «محمد صلی الله علیه و آله را می‌گیریم و به بیرون مکه می‌بریم، دست و پایش را به شتر می‌بندیم و شتر را راه می‌اندازیم تا در بیابان رود تا بالآخره محمد از گرسنگی و تشنگی بمیرد».^{۶۲} شیطان یعنی همان شیخ نجدی گفت: «این رأی نیز ناپسند است؛ چون در بیابان هم ممکن است کسی پیدا شود، آن هم با سحر

^{۶۲} (۱) - «وَإِذْ يَتَكَلَّمُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلشُّكِّ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُجْرِحُونَ وَيَتَكَلَّمُونَ وَيَتَكَلَّمُونَ وَاللَّهُ خَبِيرٌ الْمَكْرِينِ» انفال: ۳۰.

بیان محمد، هر کس او را ببیند از شیرینی سخنش فریفته‌اش می‌گردد».

شیطان گفت: «راهش این است که چهل نفر از چهل قبیله جمع شوند و با هم او را بکشند تا خونش پایمال شود حتی از خود بنی‌هاشم هم مثل ابو لهب شرکت داشته باشد!».

همه به او و پیشنهادش احسنت و آفرین گفتند و در اجرای این رأی، متفق شدند. اول شب درب خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مواظب بودند که هیچ کس با خبر نشود. خواستند همان شبانه بریزند و محمد صلی الله علیه و آله را قطعه - قطعه کنند؛ اما ابو لهب راضی نشد و گفت: «صبر کنید، هنگام

(۱) - «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ» انفال: ۳۰.

نبوت، ص: ۶۲

صبح او را می‌کشیم (خدا می‌خواهد چنین شود، به زبان ابو لهب این‌طور جاری می‌گردد)».

دور خانه را محاصره کردند، منتظرند که صبح شود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «ای پیامبر! قضیه چنین است، حکم خداست که از این جا تشریف ببرید، خدا حافظ است. علی صلی الله علیه و آله را به جای خودت بخوابان و فاطمه را به او بسپار و کارهایت را نیز به علی سفارش کن تا انجام دهد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد، جلو چشم همه، بر دوش ابی ذر سوار شده از خانه بیرون شد.

در روایت چنین رسیده: «تا درب خانه باز شد، همه برخاستند.

ابو ذر را شناختند و از او پرسیدند: چه بر دوش داری؟ - بنا به روایتی - گفت: محمد صلی الله علیه و آله. آنها باور نکرده او را رها کردند.

این جا حفظ الهی واضح می شود که از میان چهل شمشیر زن، چگونه پیغمبرش را نجات می دهد همان طور که در دنباله ماجرا نیز او را حفظ فرمود.

آرمیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله

همین که صبح شد، در خانه ریختند و علی علیه السلام از جا حرکت کرد.

همه یگه خوردند و پرسیدند: «محمد کجاست».

حضرت فرمود: «مگر او را به من سپرده بودید».

یکی از میانشان گفت: «لا اقل او (علی) را بکشید»، تا شمشیر

نبوت، ص: ۶۳

را بلند کرد، علی علیه السلام دستش را گرفت و شمشیر او افتاد، خودش هم افتاد. بقیه گفتند: «یا علی! ما با تو کاری نداریم، بگو محمد کجاست؟».

حضرت فرمود: «خدایش او را برد».

در تعقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. عربی که عرافه بود و جای پاها را خوب می شناخت، آوردند تا معین کند پیغمبر به کجا رفته است؟

بالآخره جای پای را پیدا کرد که شبیه به جای پای حضرت خلیل الرحمن است، پس از چندی جای پای ابو بکر را نیز پیدا کرد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردیده بود.

جای پاها را تعقیب کردند تا نزدیکی غار ثور رسیدند و از کوه بالا رفتند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابو بکر در «غار ثور» جای گرفته، شب را به صبح آورده، منتظر علی علیه السلام بودند تا برایشان آذوقه بفرستد، همان طوری که قبلاً به علی علیه السلام چنین سفارشی را فرموده بود.

دلیل راه همراه مشرکین بالا آمد. ابو بکر ترسید و گفت: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آمدند، چه می شود؟».

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اندوهناک نباش، خدا با ماست». ۶۳

(۱) - «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ تَبَوَّأَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّغْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا

والله عزيز حكيم» توبه: ۴۰.

إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» توبه: ۴۰.

نبوت، ص: ۶۴

خداوند چه فرمود؟ فوراً امر فرمود عنکبوتها جلو غار را تنیدند، تار عنکبوت اطراف درب غار کشیده شد، همچنین امر فرمود کبوتران و پرندگان چندی در داخل غار، تخم گذاردند.

ابو جهل، ابو لهب و سایرین آمدند تا درب غار، راهنماییشان گفت: «محمد صلی الله علیه و آله تا این جا آمده است؛ ولی از این جا یا به آسمان بالا رفته، یا به زمین فرو رفته است.»

گفتند: «شاید در غار رفته باشد.»

گفت: «اگر در غار رفته بود، تار عنکبوتها پاره می شد و این تخم کبوترها ضایع می گردید، پس در غار نرفته است.» بالأخره مشرکین برگشتند.

برای رسول خدا و ابو بکر مرکب و آذوقه آوردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه حرکت کرد.

مسلمان شدن جاسوس مشرکان مکه

جاسوسی این خبر را به مشرکین مکه رسانید که محمد صلی الله علیه و آله رو به مدینه در حرکت است. مشرکین نیز ده نفر را برای گرفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند و با سرعت حرکت کردند. یکی از آنان به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و نیزه‌اش را بلند کرد تا به پیغمبر بزند، فوراً دستش مرتعش شد، ناله کرد و گفت: «یا محمد! من به تو کاری ندارم، تو مرا نجات بده».

حضرت فرمود: «اگر قول می‌دهی که رفتن مرا به مدینه به کسی خبر ندهی، دعا می‌کنم». او قول داد و نجات یافت و بعد

نبوت، ص: ۶۵

هم اسلام آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سالم به مدینه در آمد و خداوند او را از کید مشرکین رها کنید.

سحر خطرناک مشرکین

کار حيله مشرکین به جایی رسیده بود که عده‌ای ساحر را آوردند تا محمد صلی الله علیه و آله را سحر کنند، چند مرتبه این کار را کردند، ولی جبرئیل خبر آورد که سحرشان در فلان قبرستان است و

همچنین دو سوره مبارکه معوذتین – «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» – برای دفع همین ساحرها بود.

واقعیت داشتن چشم شوری

از این گذشته وقتی مشرکین مکه دیدند با سحر نیز کاری از پیش نمی‌برند، رفتند یک نفر چشم شور را آوردند تا پیغمبر را چشم بزند.

بعضی چشمها هستند که با همین چشمها شکار را می‌اندازند همان طوری که رسیده: «چشم شور، مرد را در قبر و شتر را در دیک می‌اندازد».^{۶۴} این هم از عجایب نفوس است که اثری در چشم دارد؛ مثل خاصیتی که در زهر مار و عقرب است. عمده خباثت و بدجنسی، از چشم تراوش می‌کند. برای حفظ از این آفت نیز صدقه و همراه داشتن قرآن و خواندن آیه الکرسی مؤثر است.

(۱) – یدخل الرجل القبر والجمل فی القدر (بحار الأنوار: ۶۳/ ۳۹).

نبوت، ص: ۶۶

^{۶۴} (۱) – یدخل الرجل القبر والجمل فی القدر (بحار الأنوار: ۶۳/ ۳۹).

بالأخره رفتند یک نفر چشم شور را پیدا کردند که در کارش خطا نمی کرد، مبلغی پول به او دادند که وقتی محمد منبر رفت، تو او را چشم بزن و خلاصش کن.

این شخص آمد و هر چه سمپاشی کرد، اثری نداشت. بلی، رسیده است که تب مختصری عارض پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. و در آیه شریفه به این مطلب اشاره شده است که خواستند تو را چشم بزنند ولی خدا تو را حفظ فرمود.^{۶۵}

مسموم شدن پیامبر صلی الله علیه و آله توسط یک زن یهودی

چندین مرتبه خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را زهر بدهند. دشمن که یکی و ده تا نبود، از مشرکین، کفار، منافقین، یهود و نصارا.

در آخرین مرتبه یک زن یهودی از اهالی خیبر، زهر را در ذراع گوسفند کرد، چون می دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله ذراع گوسفند را دوست دارد و به طرزی در معرض خوراک رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد.

^{۶۵} (۱) - « وَإِنْ يَكَاذُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَلْفُوناكَ بِأَنْصِرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ ... » قلم: ۵۱.

مروی است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که لقمه‌ای از آن غذا را در دهان گذاشت، دست گوسفند به نطق در آمد که یا محمد! من مسمومم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به زمین گذاشت. زن یهودی سخت به

(۱) - «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
...» قلم: ۵۱.

نبوت، ص: ۶۷

وحشت افتاد که چه می‌شود اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد تلافی بفرماید، یا اگر مسلمانان از این ماجرا خبردار شوند، چه به روزش می‌آورند.

اما رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بدون غیظ بلکه با کمال رأفت فرمود: «ای زن! چرا چنین کردی؟ مگر من به تو چه کرده بودم؟».

زن یهودی از راه حيله و ظاهر سازی گفت: «یا محمد! مرا معذور بدار، خواستم تو را امتحان کنم که پیغمبر هستی یا نه؟ گفتم: زهر در

خوراکش می‌کنم و اگر پیغمبر است، می‌فهمد و اگر پیغمبر نیست، بگذار بخورد و بمیرد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ساکت شد و تلافی نکرد. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله مظهر رأفت خداست.

در روایتی دارد: «همان ذره‌ای که در دهان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله ماند، کاری کرد که بدن ورم کرد و متأثر گردید؛ ولی تا وقتی که خدا نخواست و خودش راضی نشد، پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بود».

بالآخره نتوانستند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند، خدا وعده حفظش را داد و در ۲۳ سال مدّت بعثتش او را نگه داشت.

عده‌ای شبها دور خانه پیغمبر می‌آمدند برای نگهبانی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کید منافقین، کفار و دشمنان حفظ نمایند تا وقتی آیه شریفه: «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...»^{۶۶} نازل شد؛ یعنی

(۱) - مائده: ۶۷.

خداوند تو را از شرّ مردمان، نگه می‌دارد، بعد از نزول این آیه،
حضرت فرمود:

«دیگر نمی‌خواهم کسی مواظب من باشد، خداوند حافظ من است».

توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله در شب عقبه

در شب عقبه چهارده نفر از منافقین، دبه‌هایی را پر از ریگ کردند و سر آنها را بستند. دبه پر از ریگ اگر در کوه سرازیر شود و غلت بخورد، چه سر و صدایی می‌کند؟! این دبه‌ها را خواستند جلو دست و پای شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیندازند تا شتر بترسد و به اصطلاح رم کرده، پیغمبر خدا را از کوه پرتاب نموده، کشته شود. آری، چه کارها بود که نکردند، اما خداوند چه کرد؟

وقتی دبه‌ها را انداختند، هر کدام سر جایش ایستاد- با این که در سرازیری باید دبه‌ها پایین بیفتد- بدون این که شتر رم کند.

برقی جستن کرد و هوا روشن شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم چهارده نفر را دید و بعد آنان را طلبید و فرمود: «مگر من به شما چه کردم».

غرض، وعده حفظ الهی در قرآن مجید بود که از اخبار غیبی به شمار می‌رفت و در خارج نیز واقع شد.

نبوت، ص: ۶۹

عدم اختلاف در قرآن

«يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^{۶۷}

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».^{۶۸} کلام در بیان وجوه اعجاز معجزه باقیه رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی قرآن مجید بود که در اختیار جامعه قرار دارد.

در آیه شریفه می‌فرماید:

^{۶۷} (۱) - صف: ۸.

^{۶۸} (۲) - صف: ۹.

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر از طرف غیر خدا بود، هر آینه در آن اختلافات زیادی می‌یافتند».^{۶۹} با این که قرآن کریم در ظرف مدت ۲۳ سال نازل گردید، اگر کلام

(۱) - صف: ۸.

(۲) - صف: ۹.

(۳) - «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» نساء: ۸۲.

نبوت، ص: ۷۰

بشر بود؛ باید اوّل و آخرش فرق داشته باشد. کسی که ۲۳ سال سخنور باشد، از جهت فصاحت و بلاغت، در اواخر باید سخنش فصیح‌تر باشد؛ اما چون قرآن کلام خداست، نخستین سوره‌اش با آخرین سوره‌اش یکنواخت است، بنا به روایتی نخستین سوره‌ای که نازل شد، سوره «علق» بود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ». و آخرین سوره نیز سوره «نصر» است: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»، از اوّل تا آخر، همه یکنواخت است،

^{۶۹} (۳) - «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» نساء: ۸۲.

زجر، امر و قصص آن، همه به یک منوال است و همچنین اختلاف از
حیث معنا وجود ندارد.

بعضی از دشمنان اسلام، مواردی را به عنوان تناقض عنوان می‌کنند،
در حالی که به همه آنها جواب داده شده است.

اعجاز قرآن پیرامون وقوع تشتت و پراکندگی در جبهه کفار و مشرکین

علاوه بر این که قرآن مجید مشتمل بر اخبار کثیره‌ای است که از
امور آتی خبر می‌دهد و مطابق آنچه خبر داد، واقع گردید، دیروز
چند مورد از آن ذکر گردید و امروز نیز دو - سه مورد دیگر نقل
می‌گردد.

از خبرهای مهم قرآن عظیم، خبر دادن از تشتت و پراکندگی
مشرکین و کفار و از بین رفتن لشکریانشان و همچنین ظهور

نبوت، ص: ۷۱

عظمت شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلائی کلمه توحید است.
این خبر مکرر در قرآن ذکر شده است.

از آن جمله صریحاً می‌فرماید: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ».^{۷۰}

«به همین زودی است که این جمع و اجتماعشان شکست خورده و هزیمت خواهند کرد».

بت پرستها که می‌خواهند اسلام را بشکنند، خودشان زودتر شکسته می‌شوند کما این که شدند؛ همان طوری که در آیه دیگری در این زمینه که مربوط به جنگ احزاب است نیز در سوره انفال از شکست آنان در خصوص جنگ احزاب خبر می‌دهد، به علاوه مطلب دیگر از این قرار.

خرجهای بیهوده کفار و حسرت ابدی آنان

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ...».^{۷۱} «کسانی که کافرند، پولهایشان

را خرج می‌کنند تا از راه خدا جلوگیری کنند، پس این پولها را خرج می‌کنند، سپس حسرت بر ایشان است و پس از آن، شکست می‌خورند».

^{۷۰} (۱) - قمر: ۴۵.

^{۷۱} (۲) - انفال: ۳۶.

پیش از جنگ احزاب، پولدارهای مکه معظمه گرد هم جمع شدند و بنا شد لشکری عظیم تهیه کنند و به مدینه بتازند و اهالی

(۱) - قمر: ۴۵.

(۲) - انفال: ۳۶.

نبوت، ص: ۷۲

آن جا را قتل عام و اموالشان را غارت نمایند، به هر قبیله‌ای مراجعه و عده‌ای را جمع کردند به قسمی که دوازده هزار نفر جمع نمودند و این تعداد، برای آن روز و در آن شرایط، فوق العاده بود.

این لشکر بزرگ، خوراک می‌خواهد، قرار شد پولدارهای مکه هر روزی یک نفر هزینه لشکر را تأمین نماید. سلطنت یا حکومتی نداشتند که هزینه را به اصطلاح دولشان تأمین کند لذا یک روز نوبت ابو جهل، روز دیگر ابو سفیان و یک روز هم دیگری.

خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود و خبر داد که این پولدارها، مالهایشان را برای این خرج می‌کنند که مردم را از محمد صلی الله علیه و آله دور سازند، از غیب خبر می‌دهد پولها را خرج می‌کنند

ولی به دنبال آن، جز حسرت و ندامت برایشان نیست، می بینند پولشان رفت و به جایی هم نرسید و خداوند این لشکر کذایی را با یک بادی، شکست داد.

شکست مفتضحانه مشرکین در نبرد احزاب

جنگ احزاب (خندق) فوق العاده عجیب بود. دوازده هزار لشکر برای زیر و رو کردن مدینه آماده شده بودند و به حسب جریان عادی هم پیشرفت با آنان بود؛ اما خداوند، مسلمین را یاری فرمود؛ باد تندی بر آنان فرستاد و هر چه خیمه بود از جا کنده شد، رملها در چشمهایشان می رفت و دیگهای بزرگی که روی آتش گذاشته بودند، باد از جا می کند و همه آنان ناچار پا به فرار نهادند تا هلاک نشوند

نبوت، ص: ۷۳

و خداوند از مؤمنین جنگ را کفایت فرمود. ^{۷۲} بدبختیایی که پول گزافی خرج کرده بودند، دست روی دست زده، حسرت می خوردند، افسوس که مالمان رفت و کاری هم از پیش نبردیم.

مژده‌ها و بشارتهای خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله

^{۷۲} (۱) - «... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا» احزاب: ۲۵.

در مقابل، وعده‌هایی که خداوند به پیغمبرش داده است، نخستین بشارتی که داد این بود که ما با تو یار و یاور تو هستیم. در مکه که شرحش دیروز کمی داده شد؛ مکه‌ای که ۳۶۰ بت در آن قرار داشت و هر بتی را با طلا و جواهرات زینت کرده بودند؛ مکه‌ای که جز مشرک در آن جا نداشت، خداوند وعده داد که ای حبیب ما! تو پیروزمندانه در آن جا وارد می‌شوی:

«... لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...»^{۷۳}

«هر آینه در مسجد الحرام به خواست خداوند در می‌آید در حالی که در امانید، سرهایتان را تراشیده و مراسم تقصیر (ناخن گرفتن و مو برچیدن) را بجا می‌آورید بدون این که بترسید.»
خداوند به پیامبرش بشارت می‌دهد که در کمال امن و امان در

(۱) - «... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا»

احزاب: ۲۵.

(۲) - فتح: ۲۷.

نبوت، ص: ۷۴

مکه وارد شده، مراسم حج و عمره را در کمال آزادی، کامل و پیروزمندانه انجام می‌دهید.

نابود شدن تمام بتها در مکه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاتحانه وارد مکه شد، انبوه لشکری بی سابقه همراهش بود، در مکه گذاشت بتی مگر آنکه از بین برد.

شنیده‌اید بت بزرگی که به بالای دیوار کعبه آویخته بودند و به طور عادی دست نمی‌رسید، علی علیه السلام پا روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت و آنرا شکست.

خودش فرمود: «هنگامی که پا روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتم، دیدم دستم را به عرش هم اگر بخواهم می‌توانم برسانم».

بتهایی که چند صد سال با قیر و میخکوبی نصب کرده بودند، با دست علی علیه السلام به زمین افتاد، آنگاه پیامبر اکرم به بلال فرمود بر پشت بام کعبه بالا رود و بگوید: **اشهد ان لا اله الا الله.**

آری، مشرکین از بین رفته و تسلیم شدند و کلمه **لا اله الا الله** به وعده الهی، بلند گردید.

فتح مبین و تصرف مکه

– «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»^{۷۴}.

(۱) – فتح: ۱.

نبوت، ص: ۷۵

– «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»^{۷۵}.

فتح مکه در تاریخ اسلام، نهایت اهمیت را دارد، لذا مکرر در قرآن مجید یادآوری شده است؛ زیرا طلیعه پیروزی کامل و سلطنت و ملک ظاهری اسلام و مسلمین است. و از آن به «فتح مبین» یعنی پیروزی آشکار، همچنین به فتح مطلق «الفتح» تعبیر شده است.

آری، فتح مکه مقدمه فتح ایران، روم و یمن بود که رسول خدا از پیش، به وحی الهی از آنها خبر داده بود.

^{۷۴} (۱) – فتح: ۱.

^{۷۵} (۱) – نصر: ۱.

حفر خندق برای جلوگیری از شیخون دشمن

«وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا...»^{۷۶} «خداوند وعده می‌دهد

به شما غنیمت‌های زیادی که شما آن را بگیرید».

در جنگ احزاب که شنیده‌اید یکی از سرانشان «عمرو بن عبدود»

است، با آن عده و عدد و تجهیزات، به راستی بیشتر مسلمانان را ترساندند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب به مشورت نشست، سلمان

فارسی گفت: «در عجم ما رسم است که اگر قشون زیادی به محلی

حمله کنند، برای این که از شیخون زدن آنان پیش‌گیری شود، دور

شهر را خندق می‌کنند».

(۱) - نصر: ۱.

(۲) - فتح: ۲۰.

نبوت، ص: ۷۶

رسول الله صلى الله عليه و آله این رأی را پسندید و دستور فرمود که دور مدینه خندق بکنند و هر چهل متری را به دست ده نفر سپرد و ظاهراً روزه هم بودند، خود پیغمبر صلى الله عليه و آله نیز سرگرم حفر کردن شد.

سلمان کلنگ می زد، به سنگی رسید، اطرافش را کند بلکه بتواند آن سنگ را جابه جا کند، ولی نتوانست، به رسول خدا صلى الله عليه و آله عرضه داشت، خود پیغمبر صلى الله عليه و آله کلنگ را گرفت و زد.

مرتبۀ اوّل که کلنگ زد، برقی جستن کرد، حضرت فرمود:

«الله اكبر! خدا قصرهای حیره را که از آن جمله ایوان مدائن است نشانم داد.»

مرتبۀ دوّم نیز برقی جستن کرد و تکبیر گفت و فرمود:

«قصرهای سرخ امپراتور روم را نشانم دادند؛ یعنی اینها به تصرف مسلمانان در خواهد آمد.»

مرتبۀ سوّم برقی جستن کرد و پس از تکبیر فرمود:

«صنعا (پایتخت یمن) را نشانم دادند. جبرئیل به من خبر داد که این سه دولت به تصرف مسلمین در می آید».

این خبر را در وقتی می دهد که به حسب ظاهر هیچ گونه زمینه پیشرفتی ندارد، لذا منافقین مسخره کردند که محمد صلی الله علیه و آله اکنون زیر فشار دوازده هزار نفر لشکر مجهز گرفتار است آن وقت چه می گوید؟

خبر از حکومت بر عجم و امپراتوری روم آن روز. ایران فعلی، چند یک ایران آن روز نمی شود. مدائن که اکنون در عراق کنار بغداد است،

نبوت، ص: ۷۷

پایتخت بوده، قفقاز، بلخ، بخارا، افغانستان و جاهایی دیگر نیز جزو آن بوده است و خلاصه روی زمین دو امپراتوری بود که خداوند به زبان حبیبش خبر داد که آنها به تصرف مسلمین در می آیند و این وعده خداوند هیچ شگفتی ندارد، چرا که ملک از آن خداست، به هر که بخواهد می دهد و از هر کس بخواهد، باز می ستاند.^{۷۷}

«وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا...».

^{۷۷} (۱) - «فَلِإِنَّ اللَّهَ مَلِكُ الْمَلِكِ تَوَكَّلْ عَلَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ...» آل عمران: ۲۶.

«خداوند به شما مسلمانان وعده غنیمتهای زیادی داد که آن را در می‌یابید.»

یکی از مواردش «فتح خیبر» بود که غنایم آن نقد بود: «فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ...»^{۷۸} و بقیه‌اش را به آینده حواله فرمود. غنایمی که از طاق کسری و کاخ امپراتوری روم به دستشان رسید. اینها وعده الهی در قرآن مجید بود.

وعده الهی مبنی بر حاکمیت مؤمنین بر زمین

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»^{۷۹}

«خداوند به کسانی که از شما ایمان آوردند و کارهای شایسته

(۱) – «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكًا ۙ مَلِكًا تُوْتِي ۙ ا لْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ ۙ ا لْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ...» آل عمران: ۲۶.

(۲) – فتح: ۲۰.

^{۷۸} (۲) – فتح: ۲۰.

^{۷۹} (۳) – نور: ۵۵.

نبوت، ص: ۷۸

کردند وعده داده است هر آینه ایشان را در زمین حاکم کند؛ مانند کسانی که پیش از ایشان بودند و آنان را حاکم گردانید...».

همان طوری که مصر، بیت المقدس و کنعان را محلّ خلافت و حکومت بنی اسرائیل قرار داد، به پیروان خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نیز وعده می فرماید که به شما نیز حکومت می دهیم و امنیتی به شما می دهیم که با کمال آزادی، مراسم دینی تان را انجام دهید. برای این که خبر غیبی بودن این بشارت واضح شود، باید قدری به تاریخ اوایل بعثت مراجعه کرد.

مقاومت شگفت انگیز بلال مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله

همین «بلال» که عرض شد به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای بام کعبه رفت و با کمال آزادی اذان گفت و شعار توحید را بلند کرد، غلام امیه بود. در اوایل بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلال از نخستین افراد مسلمان بود.

مولایش امیه او را گرفت و گفت:

«بتها را ترک کرده و محمدی شده‌ای. بلایی بر سرت بیاورم که محمد را ترک کنی».

یک روز بچه‌ها و جوانان هرزه مکه را واداشت که بندی به گردن بلال بیندازند و در کوچه‌ها و دره‌ها بکشند تا بلال از محمد صلی الله علیه و آله برگردد.

نوشته‌اند: «اراذل او را می کشیدند، اما او احد! احد! می گفت».

نبوت، ص: ۷۹

بار دیگر امیه خودش آمد در وسط روز و هوای گرم، بلال را به دامنه کوهی که سنگهایش تفتیده شده بود آورد، دستور داد برهنه‌اش کنند، او را روی تخته سنگ داغ خوابانیدند و تخته سنگ بزرگی روی سینه‌اش گذاشتند، در میان این دو سنگ تفتیده باز صدا می زد: احد! احد!

این نمونه‌ای از ناامنی دینی برای مسلمانان بود که وعده الهی رسید و آن این که: امنیت کامل برای شما خواهد بود.

همین بلال، به کوری چشم دشمنان محمد صلی الله علیه و آله، بالای بام کعبه می رفت و می گفت: **اشهد ان محمداً رسول الله**. و «شین» را

نیز درست نمی‌توانست ادا کند و «سین» می‌گفت؛ یعنی «اسهد»
می‌خواند، لذا بعضی از منافقین که چشمان کور شده بود،
می‌گفتند: «محمد کلاغی را روی بام کعبه می‌فرستد».

دیگری می‌گفت: «از این جیغ جیغ کن تر نبود؟».

سخنی ارزشمند از فخر الاسلام

جمله‌ای از مرحوم فخر الاسلام نقل کنم. ایشان در مورد آیه شریفه:
«... لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ...»^{۸۰} می‌نویسد:

«در تورات و انجیل، متجاوز از پانصد جای عهد عتیق و عهد جدید،
خبری را تکرار می‌کند که مضمونش این است که

(۱) - نور: ۵۵.

نبوت، ص: ۸۰

خدا وعده داد به ابراهیم که کنعان و مصر را مقرر حکومت اهل ایمان
قرار خواهد داد».

ایشان که خودش قبلاً مسیحی بوده است می‌فرماید:

^{۸۰} (۱) - نور: ۵۵.

«چهار صد و سی سال طول کشید تا آن وعده‌ای که خدا به ابراهیم علیه السلام داده بود عملی شد، آن هم نه به طور ابدی بلکه پس از چندی، ورق برگشت».

ایشان می‌فرماید:

«چنین خبری را در پانصد جای عهد عتیق و عهد جدید، به عنوان معجزه ذکر کرده‌اند».

مسلمانها باید افتخار کنند به شرافت محمد صلی الله علیه و آله که خداوند وعده حکومت و امامت را به امتش داد. یک قرن نشده و خود وجود مقدّسش در قید حیات بود؛ یعنی در همان ۲۳ سال ایّام رسالتش، یمن جزء متصرفات مسلمین شد و نجاشی از حبشه، اسلام اختیار کرد.

پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک قرن نشد که این نور از غرب ادامه پیدا کرد تا رسید به اقصای اندلس که بیرق **لا اله الا الله**، **محمد رسول الله** و از شرق تا پشت دیوار چین برخاست و خداوند خلافت را به امت اسلام مرحمت فرمود و آنان را به امن و امان رسانید.

خواستند نور خدا را خاموش کنند ولی خدا نخواست مگر آن که این دین مقدّس را بر جمیع ادیان، غلبه عنایت فرماید. به حسب حجّت و برهان، بر همه ادیان غالب بوده و هست و هیچ

نبوت، ص: ۸۱

وقت اسلام در مقابل دلیل و برهان دیگران، مغلوب واقع نشده است و همیشه قوانینش بر طبق فطرت بشر بوده و هست، لذا مغلوب شدنی هم نیست.

پاسخ فخرالاسلام به شبهات نصارای اروپا

مرحوم فخرالاسلام می‌نویسد:

«نصارای آمریکا و اروپا کتابها در ردّ اسلام می‌نویسند و اخیراً چهار کتاب در توهین به پیغمبر اسلام و قرآن نوشته‌اند، از آن طرف خداوند مثل من را معین می‌فرماید که مجاناً کتابهای آنها را با قلم خودم باطل کنم.»

بیست جلد کتاب با بیانی که خواندنش لذتبخش است در برابر سیل پولی که از اروپا بر علیه اسلام ریخته می‌شود، راستی تأیید الهی در

نصرت اسلام است که یک نفر همه تبلیغات مخالفین را این طور از بین ببرد.

ایشان خودش حالاتش را نقل کرده که آن هم معجزه است.

ماجرای جالب و شیرین مسلمان شدن فخر الاسلام

وی می‌نویسد: «وطن من آمریکا است؛ پدرانم کشیش و علمای نصارا بودند. در ابتدای جوانی، شوق تحصیل علوم دینی داشتم و سرگرم شدم و مدارج علمی را طی کردم تا توانستم کوچ کنم و خودم را به مجلس درس پاپ اعظم برسانم.

نبوت، ص: ۸۲

در مجلس درس او چهار صد نفر شرکت می‌کردند و من در میانشان از هوش و استعداد بیشتری برخوردار بودم، لذا از تمام آنها بیشتر مورد علاقه و مهر پاپ شدم به طوری که تنها کسی بودم که اذن ورود در حرم پاپ را داشتم.

روزی در مجلس درس رفتیم، پاپ نیامده بود. گفتند: امروز پاپ مریض شده نمی‌آید. شاگردها خودشان بحث می‌کردند. صحبت

راجع به کلمه «فارقلیط» بود که در کتاب عهد جدید است، هر کس چیزی می گفت.

به دیدن پاپ رفتم، دیدم در بستر آرمیده است. گفتم: به مجلس درس رفتم شما نیامده بودید، به دیدنتان آمدم.

گفت: در نبودن من مباحثه هم بود؟

گفتم: آری، در اطراف کلمه فارقلیط بحث می کردند و می گفتند به معنای تسلیت دهنده است که حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: من می روم و پس از من فارقلیط می آید.

پاپ گفت: هیئات! هیچ کس خبر از معنای آن ندارد.

تا این جمله را گفت، من که شیفته کمال بودم دامنش را گرفتم که معنای این کلمه را بگوید.

گفت: صلاح نیست. اصرار کردم، گفت: اظهار معنای این کلمه برای تو و من ضرر دارد. چون او را سوگند دادم، گفت: به شرطی که تا من زنده ام فاش نکنی، برایت می گویم. من پذیرفتم.

نبوت، ص: ۸۳

گفت: این کلید را بردار و آن جعبه را باز کن، در آن جعبه‌ای است و آن را هم بردار، در آن کتابی به لغت سریانی است که قبل از اسلام نوشته شده است.

وقتی کتاب را برداشتم گفت: فلان صفحه را باز کن. دیدم در آن صفحه لغت فارقلیط است. در حاشیه‌اش نوشته فارقلیط، همان محمد صلی الله علیه و آله است.

پرسیدم: این کدام محمد است؟

گفت: همان که مسلمین او را پیغمبر خاتم می‌دانند.

گفتم: پس مسلمین بر حق هستند؟

گفت: آری.

گفتم: پس چرا شما ظاهر نمی‌کنید؟

گفت: افسوس که در آخر عمرم این مطلب را دانستم و پیر شده‌ام، به مجردی که اظهار اسلام کنم، حکومت وقت مرا می‌کشد، کجا بروم، مگر مسلمانها می‌توانند مرا پناه دهند تا رو به بلاد مسلمین بروم؛ هر جا بروم، دولتهای مسیحی مرا مطالبه می‌کنند، پس من

نمی‌توانم اظهار کنم، صلاح من در سکوت است ولی تو جوان هستی، می‌توانی فرار کنی و بروی.

دستش را بوسیدم و همان روز به راه افتاده، وارد شام شدم. از لطف خدا بگویم. احوال علمای مسلمین را پرسیدم، یکی از علمای شیعه را نشانم دادند، به دست او اسلام آوردم و صرف، نحو، منطق،

نبوت، ص: ۸۴

معانی و بیان را خواندم، سپس به نجف اشرف رفتم و خدمت مرحوم سید کاظم یزدی و آخوند خراسانی به مرحله اجتهاد رسیدم، سپس برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران رفتم. در تهران که رسیدم، خبر شدم نصارا چهار کتاب در ردّ اسلام نوشته‌اند، سرگرم پاسخ به کتابهای آنان شدم.»

نعمت بزرگ خداوند به فخر الاسلام

خداوند نعمت بزرگی به او داده بود و آن قلم روانش بود.

خودش می‌گوید: «این قلمی است که خدا به دست من داده است تا حبیبش محمد صلی الله علیه و آله را یاری نمایم.»

دو جلد کتاب در ردّ یهود و نصارا می نویسد و حجّت الهی را ظاهر می سازد، احقاق حق و ابطال باطل می کند، تهمت های بعضی از کشیش های بی شرم را که به پیغمبر اسلام زده اند و راستی شرم آور است، پاسخ می دهد و انصافاً نصرت اسلام کرده است.

اُتّهام بی شرمانه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی نصارا

از جمله تهمت های این افراد این است که محمد صلی الله علیه و آله فردی شهوتران بوده است؛ زیرا به تعدّد زوجات قایل بوده و با این که برای پیروانش چهار زن اجازه داده، خودش نه زن گرفته است.

ایشان جواب های کافی به آنان داده است که چگونه محمد صلی الله علیه و آله و آله شهوتران است؟ کسی که تا سنّ ۲۵ سالگی – که نهایت شور شهوترانی

نبوت، ص: ۸۵

است – همسر اختیار نکرده است و در سنّ ۲۵ سالگی هم که همسر اختیار کرد، پیره زن چهل ساله ای را به پیشنهاد خودش گرفت که قبلاً دو شوهر دیده است.

سخنی لطیف از حضرت خدیجه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مخدره دو عالم، امّ المؤمنین و مادر صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهما السلام حضرت خدیجه خاتون هنگامی که می خواست با پیغمبر صلی الله علیه و آله ازدواج کند، از اطراف، خواستگاران زیادی برایش می آمدند اما خودش پیشنهاد ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله را داد.

وقتی پیشنهاد می داد، گفت: «کسی که خواهان ازدواج با شماست دو عیب دارد: یکی این که سنّش از شما بیشتر است (اختلاف پانزده سال) و دیگر این که: شوهر کرده و بچه هم دارد».

حضرت خدیجه نخستین بانوی جهان اسلام

محمد صلی الله علیه و آله روح مجسّد و روحانی در لباس بشریت است، نظرش به مقام روحانیت حضرت خدیجه است. نگاه نمی کند که او پیر است. نظرش به پول او هم نبوده بلکه نظرش به دل پاک و چشم روشن او بوده است.

حضرت خدیجه زنی است که جزء بت پرستها نشد. نخستین کسی است که نور نبوت محمد صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد و پرسید: «این چه نوری است؟».

نبوت، ص: ۸۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نور نبوت است، بگو اشهد ان لا اله الا الله».

او گفت: «من سالهاست به تو ایمان آورده‌ام».

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر وقت جبرئیل بر من وارد می‌شد، سلام خدیجه را می‌رسانید».

توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه و حسادت عایشه

عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «چقدر اسم خدیجه را می‌برید، مگر پیره زنی بیشتر بود؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله متأثر شد و فرمود: «او ایمان آورد به من پیش از آن که کسی به من ایمان آورد و یاری من و دین خدا کرد، پیش از آن که کسی مرا یاری کند».

حالات این مخدره فعلاً مورد بحث ما نیست، تنها به جملاتی برای تبرک و تنوع در کلام اشاره می‌کنم.

دفاع سرسختانه حضرت خدیجه از پیامبر صلی الله علیه و آله

روزی مشرکین خواستند به خانه پیامبر بریزند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند، در را محکم بست و خانه‌اش را سنگباران کردند. حضرت خدیجه خودش را سپر پیغمبر کرد و ناله‌اش بلند شد که با خانه زنی چکار دارید؟!.

در وقت دیگری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شکنجه مشرکین به کوه حرا رفته بود، حضرت خدیجه با علی علیه السلام حرکت کرد، کوزه آبی و گرده

نبوت، ص: ۸۷

نانی برداشتند. علی علیه السلام جوان است، ده سال دارد و با حضرت خدیجه هر کدام به راهی در جستجوی پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از اثر سنگهایی که به بدنش خورده بود، مجروح افتاده بود، حضرت خدیجه و علی علیه السلام آمدند و

خونهای بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله را شستند و او را به مکه بردند.

تعدد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر مصالح اسلام

هنگام وفات حضرت خدیجه، پیغمبر صلی الله علیه و آله بیش از پنجاه سال داشت و تا وقتی حضرت خدیجه زنده بود، همسر دیگری اختیار نکرد، اگر مرد شهوترانی بود، در این مدت ۲۵ سال، چرا عیال دیگری نگرفت؟!

پس از وفات حضرت خدیجه، با هجرت به مدینه و پیشرفت اسلام - به خاطر مصلحتهایی که به بعضی اشاره می شود - با زنهایی که بیشتر شوهر دیده و بعضی از آنان بچه هم داشتند، ازدواج فرمود.

سرپرستی بانوان بیوه و تحیب قلوب

در جنگهایی که پس از هجرت واقع می شد، خانواده شهدا بی سرپرست می شدند و وظیفه مسلمین، پذیرایی از آنان بود، لذا بعضی از مسلمانها با همسران شهدا ازدواج می کردند و سرپرستی فرزندان شهدا را نیز عهده دار می شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند دیگران از

این قاعده مستثنا نبود.

از این گذشته، در گریه‌هایی که با مشرکین و کفار وجود داشت و به پدر کشی و برادر کشی انجامیده بود، دشمنی دیرینه در سینه این تازه مسلمانها باقی بود، اما از دواج پیغمبر صلی الله علیه و آله با دختران بعضی از سران مشرکین چون ابو سفیان که پیامبر دختر او امّ حبیبه را گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را داماد خودشان و از خودشان می‌شمردند، لذا آن دشمنی دیرینه کم می‌شد و به جای ستمپاشی علیه اسلام، به خاطر جهات صوری و مادی هم که شده بود، از اسلام حمایت می‌کردند.

کمک در تبلیغ احکام اسلام

بعضی، منافع دیگری نیز در تعدّد زوجات رسول خدا گفته‌اند از قبیل این که بانوان مسلمان باید احکام و مسائل مخصوص خودشان را از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا بگیرند، هم رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا می‌فرمود و هم خود مؤمنات، لذا همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله واسطه خوبی برای ابلاغ احکام حیض، نفاس، استحاضه و همچنین ولادت و عده بودند.

سخنی جاودانه از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون همدردی با فقرا

محمد صلی الله علیه و آله را با دنیا داشتن چکار؟ روحانی محض است. در آخر عمرش تعدد همسرانش به نه زن رسید، اسلام هم توسعه پیدا کرده بود و غنایم هم از اطراف می آمد.

زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به زبان آمدند که ما همسران پیغمبریم و خانه

نبوت، ص: ۸۹

و زندگی مرتب می خواهیم.

پیامبر فرمود (مضمون روایت شریف): «خانه من باید مانند فقیرترین افراد امت باشد».

گاهی چهل روز می گذشت و در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله آتشی برای طبخ روشن نمی شد، وقتی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله مزاحمت ایجاد کردند، آیات قرآنی نازل شد که در سوره احزاب بیان فرموده است:

«ای پیغمبر! به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زیور آن هستید، پس بیاید شما را بهره‌مند نموده (مهریه‌تان را بپردازم) و شما را رها سازم نیکو رها ساختنی و اگر خواهان خدا و پیغمبرش و سرای دیگر باشید، پس خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی آماده کرده است».^۱ بلی، اگر خانه خوب و خدمتگزار و عیش و نوش می‌خواهید، در خانه محمد صلی الله علیه و آله نمی‌شود، اگر طالب آخرت هستید، بمانید.

پس از نزول آیه شریفه، زنها توبه کردند و آخرت را اختیار کردند. از عایشه نقل شده است که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما فرج شد؛ چون مبلغ قابل توجهی از طرف خلیفه برای مخارج همسران پیغمبر پرداخت می‌گردید.

(۱) - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْكِحَ الْوَجِيعَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا»
فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعُنَّ وَأَسْرَحُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا* وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا»
احزاب: ۲۸-۲۹.

^۱ (۱) - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْكِحَ الْوَجِيعَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا» احزاب: ۲۸-۲۹.
www.i20.ir ۱۱۸

عدالت شگفت‌انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله میان همسران متعدّد

بعضی از محققین گفته‌اند:

«یکی از اسرار تعدّد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که به مردم عظمت و قدرت آن حضرت را برساند؛ چه کسی می‌تواند با دو زن بدون درد سر زندگی کند؟ اما محمد صلی الله علیه و آله با نه زن، چگونه با عدل زندگی می‌کرد؟ هر شب که نوبت هر کدام بود، فرق بین پیر و جوان نمی‌گذاشت. بعضی اوقات که مایل بود به عبادت بگذرانند از همسرش اجازه می‌گرفت؛ مثلاً می‌فرمود امّ سلمه امشب نوبت تو هست اما اجازه می‌دهی که امشب محمد مشغول خودش باشد؛ یعنی به عبادت و دعا به سر برد. پیامبر صلی الله علیه و آله تا این اندازه مواظب است که حق زن ضایع نگردد».

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که می‌خواست از دار دنیا رحلت بفرماید در حجره امّ سلمه بود. عایشه آمد و حال پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد و دانست که در این بیماری از دنیا می‌رود، سایر زوجات را راضی کرد که حقشان را به او بخشیدند تا

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای راحتی و استراحت در حجره عایشه
بماند و جا به جا نشود و عایشه از او پرستاری نماید.

روحانیت پیغمبر و جلالت قدرش در منتها درجه کمالی است که بشر
استعداد رسیدن به آن را دارد. او را چکار به شهوترانی؟!!

کسی که تا آخر عمر، همسرانی دارد، مع الوصف هر وقت اسم
خدیجه می آمد آه می کشید.

نبوت، ص: ۹۱

این جا در پایان عرایض خوش داشتم سخنانم را به نام «حضرت
خدیجه علیها السلام» تمام کنم.

سفارش و وصیت حضرت خدیجه نسبت به حضرت زهرا علیهما السلام

هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام در بستر مرگ افتاد، حضرت
زهرا علیها السلام حدود پنج سال داشت. حضرت خدیجه از این که
دخترش بی مادر می شود و دختر کوچک هم با بی مادری به او
سخت می گذرد، لذا به امّ ایمن گفت:

«به من قول بده که شب عروسی دخترم، او را تنها نگذاری؛ چون
دختر برای زفاف، به مادر نیاز دارد.»

لذا امّ ایمن هم در وقت زفاف حضرت زهرا علیها السلام او را تنها نگذاشت، حتی شب زفاف، درب حجره را رها نمی کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «خوب نیست پشت در بایستی».

عرض کرد: «وصیت مادرش خدیجه است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد.

وحشت حضرت خدیجه علیها السلام از برهنگی در روز قیامت

از بس حضرت خدیجه علیها السلام حیا داشت، خودش خجالت کشید از پیغمبر تقاضا کند، به دختر پنج ساله اش حضرت زهرا علیها السلام گفت به پدرت بگو من از برهنگی قیامت می ترسم، آرزو دارم مرا در پیراهن خود دفن کنید.

نبوت، ص: ۹۲

وقتی حضرت خدیجه علیها السلام رحلت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و آله ردای مبارک را که در آن نمازها خوانده بود، کفن خدیجه کرد و او را در آن دفن فرمود.

حیای حضرت فاطمه از علی علیهما السلام

دخترش زهرا علیها السلام هم حیا می کرد از علی علیه السلام چیزی
بخواهد و هیچ وقت نگفت یا علی علیه السلام حاجتی دارم مگر در
آخر عمرش که در کار جان دادن بود، به عنوان وصیت ناچار بود.
بعضی هم گفته‌اند:

«حسب بعضی روایات حضرت زهرا علیها السلام قبلاً وصایای خودش
را نوشت و زیر بالش گذاشت تا نخواهد شفاهاً وصیت کند».
آری، یکی از وصایایش سفارش فرزندانش مخصوصاً حسین علیه
السلام بود.

أبکنی وأبک للیتامی ولا
قتیل العدی بطف العراق
تنس

شقاوت و بی ایمانی ابولهب و حمالة الحطب

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».^{۸۳}

کلام در وجوه اعجاز قرآن مجید بود که از آن جمله خبرهای غیبی و خفایای امور و بواطن اشیائی است که کسی را بر آن اطلاعی نیست.

از جمله سوره مبارکه «تبت» می باشد که دو مطلب مهم در این سوره است که به طور قطع خبر داده شده که به عنوان خبر غیبی و معجزه است:

اول این که: ابی لهب و همسرش ایمان آور نیستند و تا آخر عمر، او و همسرش «حمالة الحطب» کافر می مانند و کافر می میرند و در

نتیجه می‌چسند آتشی که دارای شعله و شراره است.^{۸۴} دوّم این‌که:
این بدبخت آن همه مالی که جمع آوری کرده

(۱) - اسراء: ۸۲.

(۲) - «سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» مسد: ۳.

نبوت، ص: ۹۴

است، به دردش نخواهد خورد.^{۸۵}

پیکر گندیده ابولهب بر روی زمین

سه شبانه روز جنازه‌اش روی خاک مانده و لاشه‌اش گندیده شده بود، به ناچار او را در گودالی انداختند. همچنین به یک بلای عجیبی هم مبتلا شد و سپس مرد که دیناری از مالش به دردش نخورد و جریانش را چنین نوشته‌اند.

خشم ابولهب از پیروزی مسلمانان

^{۸۴} (۲) - «سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» مسد: ۳.

^{۸۵} (۱) - «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» مسد: ۲.

«هفت روز پیش از مردنش در مسجدالحرام نشسته بود، ابو رافع و امّ الفضل هم بودند. از دور ابو جهل که از جنگ بدر برگشته بود، پیدا شد. ابولهب برخاست و ابو جهل را در بغل گرفت و گفت: بگو بینم آیا محمد را خلاص کردی یا نه؟»

ابو جهل پاسخ داد: هنگامی که جنگ شروع شد، سفید پوشانی که بر اسب ابلق سوار بودند، با نیزه به ما اشاره می کردند و ما دیگر نمی توانستیم حرکت کنیم.

ابو رافع گفت: آنان ملائکه بودند.

ابولهب تا این جمله را شنید، از غیظ آتش گرفت، برخاست و ابو رافع بیچاره را که غلام بود بر زمین زد و بر سر و بدنش می کوبید

(۱) - «مَا أَعْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» مسد: ۲.

نبوت، ص: ۹۵

که چرا گفתי ملائکه به کمک محمد صلی الله علیه و آله آمده اند. امّ الفضل هم - که زنی شجاع بود - چوبی برداشت و از ابو رافع دفاع کرد.

ابولهب به منزل رفت و دیگر بیرون نیامد. به یک بیماری زشتی دچار شد که دیناری از مالش به کارش نخورد. نشیمنگاهش متورم شد و ناله و فریادش را بلند کرده بود، نه مال و نه اولاد از کسی کاری نمی‌آمد و بالأخره روز هفتم سقط شد.»

بی مہری فرزندان ابولہب نسبت بہ پیکر متعفن پدر

پس از مردنش، پسرانش جرأت نکردند او را بردارند، می‌گفتند مرضش مسری است، ما هم مبتلا می‌شویم. او را در اتاق در بسته رها کردند تا سه روز گذشت. همسایه‌ها از شدت تعفن، زندگی برایشان مشکل شد و به ناچار او را کشان کشان کشیدند و در گودالی انداختند و رویش را پر کردند.

آری: «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»؛ بی‌نیاز نکرد او را مالش و آنچه کسب کرد از عذاب دنیا و آخرت. و: «سَيَصَلَّىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» همیشه در آتش شعله‌دار، خواهد ماند.

چند معجزه در کوتاهترین سوره قرآن

از میان ۱۱۴ سوره قرآن مجید کوچکترین آنها از حیث تعداد آیات و کلمات آن، سوره «کوثر» است که با «بِسْمِ اللّٰهِ» آن، چهار آیه

می‌شود و با آن تحدی قرآن مجید که مثل یک سوره قرآن را
بیاورید اگر در رسالت محمد صلی الله علیه و آله در شک هستید^{۸۶}،
اگر می‌توانستند یک سطر مثل قرآن بیاورند؛ یعنی مانند سوره
کوثر، دیگر این جنگها پیش نمی‌آمد و سر و صدای اسلام می‌خوابید.
هر سه آیه این سوره، خبر غیبی و معجزه است، علاوه بر عطا کردن
کوثر که قبلاً اشاره شد - وان شاء الله شرح بیشتر نیز داده می‌شود -
خبر از بی‌نیاز شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و نابود شدن
دشمنان و شماتت‌کنندگان در هر یک از این سه آیه است.
البته سایر وجوه اعجاز از قبیل: فصاحت و بلاغت را نیز داراست و از
جہات مختلف معجزه است.

ثروتمند شدن پیامبر صلی الله علیه و آله

«... وَأَنْحَرُ»؛ شتر قربانی کن، از مال خودت شتر بخر و در راه خدا
قربانی کن. معنای کنایه آن معلوم است. شتر، گران است، پس باید
رسول خدا صلی الله علیه و آله ثروتمند شود تا بتواند شتر بخرد و
قربانی کند.

^{۸۶} (۱) - «وَأَنْحَرُكُمْ فِي رَبِّ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...» بقره: ۲۳.

در هر عید قربان، رسول خدا صلی الله علیه و آله حدّ اقل دو شتر نحر می‌کرد، یکی برای خودش و دیگری برای ضعفای از امتش که توانایی قربانی کردن را نداشتند.

(۱) - «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...» بقره: ۲۳.

نبوت، ص: ۹۷

در بعضی از روایات تا شصت و یا صد شتر نیز رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در «منی» قربانی فرمود و گوشتش را تقسیم کرد.

گستاخی برخی از بی ادبان و دلجویی خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله

«إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».^{۸۷}

شان نزول سوره را نیز چنین نقل نموده‌اند:

^{۸۷} (۱) - کوثر: ۳.

«هنگامی که ابراهیم فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله منحصر به فاطمه زهرا علیها السلام شد. چند نفر از منافقین در مسجد دور هم نشسته بودند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، گفتند: ابتر آمد؛ یعنی کسی که نسل ندارد و پس از مرگش، اسمش و رسمش گم می شود.»
بعضی هم گفته اند که:

«عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد و سخنش به درازا کشید، وقتی وارد جمع قریش شد، از او پرسیدند با کی صحبت می کردی؟ گفت: با این ابتر.»

به هر حال، منافقین به یکدیگر مژده می دادند و به این دلخوش بودند که پس از مرگ محمد صلی الله علیه و آله مرادشان حاصل می شود.

این سخن به گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و متأثر گردید. خداوند مرحم لطفی با این سوره شریف بر دل اندوهناک حبیبش گذاشت.

تعداد حواریون حضرت عیسی مسیح علیه السلام

همان طور که قبلاً اشاره کردم، «کوثر» یعنی خیر کثیر، یکی از مصادیقش کثرت اتباع و امت است. مدت نبوت عیسی بن مریم علیه السلام - بنابر آنچه در انجیل نوشته است - چهار سال و چند روز کم بود.^{۸۸} آن وقت می‌نویسد در این مدت، امت عیسی هفتاد نفر شدند تا زمانی که او را به آسمان بردند به عقیده ما^{۸۹} دوازده نفر به عنوان حواریون بودند که در میانشان نیز بعضی به شک و کفر کشیده شدند، از میانشان «یهودا» است که عیسی را به یهود معرفی کرد و جایش را نشان داد تا او را بکشند.

کثرت امت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه

اما اشرف انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودش مخصوصاً پس از هجرت به مدینه، روز به روز بر تعداد امتش افزوده شد تا در سنه حجة الوداع، سال آخر عمرش که خودش رفت برای

^{۸۸} (۱) - اما بنا بر ظاهر آیه شریفه در سوره مریم، آیه ۳۰: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكُتُبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» که اظهار مسیح در روزهای نخستین ولادت است؛ این است که خدا به من کتاب داد و مرا پیغمبر قرار داده است، پس از همان اول، پیغمبر بود و تمام عمرش نیز پیغمبر بوده است، نه چهار سال آخر عمر حسب نوشته انجیل تحریف شده.

^{۸۹} (۲) - «... وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... * تِلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» نساء: ۱۵۷-۱۵۸.

(۱) - اما بنا بر ظاهر آیه شریفه در سوره مریم، آیه ۳۰: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» که اظهار مسیح در روزهای نخستین ولادت است؛ این است که خدا به من کتاب داد و مرا پیغمبر قرار داده است، پس از همان اوّل، پیغمبر بود و تمام عمرش نیز پیغمبر بوده است، نه چهار سال آخر عمر حسب نوشته انجیل تحریف شده.

(۲) - «... وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» نساء: ۱۵۷ - ۱۵۸.

نبوت، ص: ۹۹

حج و اعلان فرمود و مسلمانان نیز در التزام رکابش مشرف شدند. در مسجد شجره که محرم می‌شوند، به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله دسته دسته محرم می‌شدند و حرکت می‌کردند. از مسجد شجره که نزدیکی مدینه است تا مکه، در سابق، شتر چهارده روز در راه بود.

مورخین نوشته‌اند:

«از مسجد شجره تا نزدیکی مکه، صدای لیک حاجیان بلند بود، در این مسافت هشتاد فرسخ راه، جمعیت تقریباً متصل بوده است.»

و در روایت معتبر رسیده که:

«ابتدای قافله حاجیان به درب مسجد الحرام رسیده بود و آخرش هنوز در مسجد شجره بود.»

بعضی، عددشان را هشتاد هزار نفر و تا ۱۲۰ هزار نفر نیز نوشته‌اند که برای آن روز راستی بی سابقه و خیلی فوق العاده بوده است. کدام پیغمبر در حال حیاتش این قدر اتباع و پیرو پیدا کرد؟

اندک بودن پیروان پیامبران سلف

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال دعوت کرد^{۹۰} و جز اندکی به او ایمان نیاوردند^{۹۱} و روی هم رفته با زن و بچه^{۹۲} و نواده‌های

(۱) - «... فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» عنكبوت: ۱۴.

(۲) - «... وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» هود: ۴۰.

^{۹۰} (۱) - «... فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» عنكبوت: ۱۴.

^{۹۱} (۲) - «... وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» هود: ۴۰.

^{۹۲} (۳) - حضرت نوح علیه السلام دارای فرزندان متعدّد بوده که فرزندی کافر به نام «کنعان» داشته که در جریان توفان، غرق شد ولی بقیّه به او مؤمن بودند.

**(۳) - حضرت نوح علیه السلام دارای فرزندان متعدّد بوده که
فرزندی کافر به نام «کنعان» داشته که در جریان توفان، غرق شد
ولی بقیّه به او مؤمن بودند.**

نبوت، ص: ۱۰۰

خودش، هشتاد نفر شدند.

**حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام با این همه آیات بینات در
بابل، چند نفر انگشت شمار به او ایمان آوردند.**

**حضرت لوط علیه السلام همسرش^{۹۳} و دخترانش به او گرویدند و
مؤتفکات - که چندین شهر معتبر بود - همه مخالفتش می کردند.^{۹۴}
خلاصه، همه انبیا در حال حیاتشان پیروان اندکی داشتند؛ اما از
نعمتها و عطایای خدا که خیر کثیر به این پیغمبر است، کثرت امت در
زمان حیات خودش می باشد و علاوه پس از رحلت پیامبر صلی الله
علیه و آله.^{۹۵} مردم، فوج فوج وارد مکه می شدند و صدای **الله اکبر**
در فضای مکه طنین انداز بود و دیگر از بت و بت پرستی هیچ خبری
نبود.**

^{۹۳} (۱) - حضرت لوط علیه السلام دارای دو همسر بود، یکی کافر که در آخر سوره تحریم در قرآن مجید یادآور می شود و دیگری مؤمن که این جا اشاره می شود.

^{۹۴} (۲) - داستان قوم حضرت لوط و مؤتفکات و همچنین توفان حضرت نوح در ضمن تفسیر سوره قمر که به عنوان کتاب «حقایق از قرآن» مکرر به چاپ رسیده، از بیانات شهید آیه الله دستغیب مشروحاً بحث شده است.

^{۹۵} (۳) - امروزه حدود یک میلیارد و پانصد میلیون مسلمان در دنیا زندگی می کنند.

ترس پیامبر صلی الله علیه و آله از هول مطلع و تنگی قبر

به مناسبت حجّه الوداع خبری به نظرم آمد، این را هم عرض کنم و بعد دنباله معجزه بودن سوره کوثر را بیان نمایم.

پس از آن که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: «عمر

(۱) – حضرت لوط علیه السلام دارای دو همسر بود، یکی کافر که در آخر سوره تحریم در قرآن مجید یاد آور می شود و دیگری مؤمن که این جا اشاره می شود.

(۲) – داستان قوم حضرت لوط و مؤتفکات و همچنین توفان حضرت نوح در ضمن تفسیر سوره قمر که به عنوان کتاب «حقایق از قرآن» مکرر به چاپ رسیده، از بیانات شهید آیه الله دستغیب مشروحاً بحث شده است.

(۳) – امروزه حدود یک میلیارد و پانصد میلیون مسلمان در دنیا زندگی می کنند.

نبوت، ص: ۱۰۱

شما رو به پایان است و امسال سال آخر عمر شماست، پیغمبر پس از هر نماز می گفت: **استغفر الله ربی و أتوب إليه**».^{۹۶}

پرسیدند: «چه شده این قدر استغفار می فرمایی؟».

فرمود: «جبرئیل به من خبر داده که امسال، سال آخر عمر من است».

عرض می کنند: «شما که پاک شده خدایی هستید، استغفار

می کنید؟».^{۹۷} می فرمود: «**أین هول المطلاع، أین ضیق اللحد**».

در محضر پروردگار برای حساب حاضر شدن؛ تنگی قبر؛ خطرات

برزخ کجاست؟! وای از دل غافل ما!

تو سر پوشیده نهی پای

بیرون

دلیران جهان آغشته در

خون

وقتی محمد صلی الله علیه و آله به آن پاکی استغفار می کند؛ زین

العابدین علیه السلام سحرها سبب مرتبه **العفو** می گوید، ما باید چند

صد هزار مرتبه بگوئیم؟ اما فریاد از جهالت ما!

^{۹۶} (۱) - «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ...» نصر: ۳.

^{۹۷} (۲) - «لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» فتح: ۲.

غرض «کوثر» بود که به معنای «خیر کثیر» و از مواردش «کثرت امت» است چه در حال حیات و چه پس از وفات بلکه کار به جایی می‌رسد که بر سطح کره زمین جز گوینده: **لا اله الا الله، محمد رسول الله** نیست و آن در زمان ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

(۱) - «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ...» نصر: ۳.

(۲) - «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» فتح: ۲.

نبوت، ص: ۱۰۲

دوام نسل پیامبر صلی الله علیه و آله به رغم بدخواهان

دیگر از اخبار غیبی همین سوره کوچک: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» است «شانی»؛ یعنی شماتت کننده، کسی که عیب روی پیغمبر گذاشت و گفت محمد صلی الله علیه و آله ابتر است، خودش ابتر است. از عاص و عمرو عاص و دیگران اثری باقی نماند؛ ولی از رسول خدا یک دختر ماند؛ خداوند چه برکتی به نسل او داده است.

اعترافی شگفت از فخر رازی

فخر رازی مفسر سنی در تفسیر کبیرش می گوید:

«اگر می خواهی سوره کوثر را خوب بفهمی، در خانه جعفر بن محمد علیهما السلام بیا و بعد گزارشات حضرت رضا علیه السلام را بدان تا بفهمی معنای ابقای نسل کدام است.»

پاسخ محکم و مستدل امام موسی بن جعفر علیهما السلام به هارون

هارون به موسی بن جعفر علیهما السلام گفت:

«برای چه شما ابنا (پسران) رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید در حالی که شما فرزندان دختر محمد صلی الله علیه و آله و دختر زاده محمدید، چرا به شما ابن رسول الله بگویند و ابن (پسر) باید از طریق پسر باشد نه دختر؛ بنابر این، ما و شما (بنی عباس و بنی ابی طالب) مثل هم هستیم.»

حضرت فرمود: «مرا از جواب معاف بدار.»

نبوت، ص: ۱۰۳

عرض کرد: «نمی شود.»

پس از اصرار، حضرت فرمود: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید دخترت را بخواهد بگیرد، حاضری دخترت را به عقد او در آوری؟».

گفت: «آری، با کمال افتخار».

فرمود: «اما اگر دختر مرا بخواهد بگیرد، نمی‌تواند».
هارون، تسلیم شد و ساکت گردید.

استدلال جالب امام رضا علیه السلام با مأمون

در مجلس مأمون، حضرت رضا علیه السلام به نصّ قرآن مجید اثبات کرد که در اولاد زاده، بین پسرزاده و دخترزاده هیچ تفاوتی نیست همان‌گونه که خدای عالم، عیسی، زکریّا و یحیی علیهم السلام را از نوح در یک ردیف دانسته و حال آن که عیسی دخترزاده نوح و بقیّه پسرزاده او بودند.^{۹۸} علاوه، در آیه مباهله که «أَبْنَاؤُنَا» می‌فرماید، مقصود از «پسران ما» به اتفاق مفسّرین شیعه و سنی، حسن و حسین علیهما السلام هستند.^{۹۹}

نسل پر برکت امام سجّاد علیه السلام

^{۹۸} (۱) - «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ *... وَعِيسَى...» انعام: ۸۴ - ۸۵.

^{۹۹} (۲) - «فَمَنْ خَالَجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَلَنْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» آل عمران: ۶۱.

از دو فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله امام حسن و حسین علیهما
السلام چگونه خداوند

(۱) - «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ *... وَعِيسَى...» انعام:
۸۴-۸۵.

(۲) - «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» آل عمران: ۶۱.

نبوت، ص: ۱۰۴

برکت داد و نسل پیغمبر را باقی گذارد. با آن همه جنایاتی که
درباره آنان می شد که بخشی از آن را ابوالفرج اصفهانی در کتاب
مقاتل الطالبین ذکر کرده است.

خدا می خواهد قدرت نمایی بفرماید و از یک اولاد ذکور که از
حسین علیه السلام در عاشورا به نام حضرت سجاد ماند، این همه
کثرت نسل را پدید آورد، خدا که می خواهد برکت دهد، چنین
است.

دشمنان می خواستند نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله را از بین ببرند ولی خدا نمی خواهد، از حضرت سجّاد علیه السلام چهار پسر و از هر کدام سلسله‌های کثیره، راستی که بهت آور است.

تعداد فرزندان ذکور بنی امیّه و بنی مروان در سال شصت هجری

نوشته‌اند: «در سنه ۶۰ هجری، تاریخ عاشورای حسینی علیه السلام تعداد اولاد ذکوری که در بنی امیّه و بنی مروان شیرخوار بودند، دوازده هزار پسر بود که هر کدام گهواره‌هایی از طلا و نقره داشتند، آیا این قوم منقرض شدنی است؟».

در برابرش بنی هاشم و اولاد حسین علیه السلام از یک علیل بیمار، این همه برکت در نسل شده است؛ اما از آنها هیچ اثر و خبری نیست.

مَثَل بنی امیّه و بنی مروان با بنی هاشم مَثَل سگ و گوسفند است.

سگ در یک سال چند مرتبه می‌زاید؟ و گوسفند سالی چندتا؟

سگ هفت تا هشت عدد و از سه تا کمتر نمی‌زاید و در سال هم دو

نبوت، ص: ۱۰۵

مرتبه می‌زاید؛ اما گوسفند یکی می‌زاید و سالی هم یک مرتبه.

از سگ که مردم نمی‌کشند، اما از گوسفند به‌طور مرتب در هر شهری، هزارها می‌کشند.

اما حیرت‌آور است که گوسفند با این کمی توالد و تناسل، در هر شهری که بروید می‌بینید گله‌های گوسفند در بیابانهای سرگرم چرا هستند، ولی آیا یک گله سگ نیز سراغ دارید؟

از بنی امیه و بنی مروان و دشمنان اهل بیت هیچ اثری باقی نمانده نه ظاهراً و نه باطناً از یزید هم اولادی نمانده و در شام مزبله‌ای است که مشهور است قبر اوست؛ اما خداوند نسل حسین علیه السلام را اعلا فرمود: «... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا...»^{۱۰۰}

و راستی آیا باقی ماندن علی بن الحسین علیهما السلام در صحرای کربلا را نمی‌شود معجزه دانست؟!

(۱) - توبه: ۴۰.

نبوت، ص: ۱۰۶

حلاوت و آسانی حفظ قرآن کریم

کلام در «وجوه اعجاز قرآن مجید» بود. از جمله وجوه اعجاز که خودش می‌فرماید این است که قرآن مجید را برای حفظ کردن و در ذهن جا دادن، آسان کردیم.^{۱۰۱} هیچ کتابی نیست که بشود این‌طور آسان آن را از بر کرد. در هر دوره‌ای، حافظین قرآن بسیار بوده‌اند.

مرحوم فخرالاسلام در انیس الاعلام می‌نویسد:

«در این زمان که من هستم، مسلمانانی که تمام قرآن را از حفظ دارند، از صد هزار متجاوزند و تمام کسانی که انجیل را از حفظ داشته باشند، یک دهم این تعداد هم نمی‌شود، آخر چرا انجیل حفظ کنند، قابل حفظ کردن نیست.

ولی قرآن مجید، اشخاصی هستند که سواد ندارند ولی چندین سوره قرآن را از حفظ دارند، قرآن به قدری شیرین است که خواندنش

^{۱۰۱} (۱) - «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَأُ مِنْ مُذَكِّرٍ» قمر: ۱۷.

(۱) - «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» قمر: ۱۷.

نبوت، ص: ۱۰۷

انس می‌دهد و زود هم حفظ می‌شود و از معجزات این کتاب آسمانی و امری فوق العاده است.»

وعده خداوند در حفظ قرآن کریم

جهت دیگر اعجاز قرآن مجید، وعده حفظی است که خداوند داده است که ایادی باطله نتوانند آن را از بین ببرند^{۱۰۲} یا تصرفات باطل در آن بنمایند و آن را تحریف کنند. چقدر برای ترویج باطل و ابطال حق پولها خرج کرده و می‌کنند و چقدر کتابهای گمراه کننده چاپ می‌کنند و سیاستهای شیطانی خارجی هم توطئه‌ها می‌کنند؛ پول و قوه، زر و زور در کار بوده و هست تا اسلام را محو کنند، یا بشود قرآن را خراب نمایند، باید در برابرش به حسب جریان عادی، مسلمانی پیدا شود، پول فوق العاده‌ای خرج کند، نیروی زیادی نیز داشته باشد تا بتواند تبلیغات و فعالیت‌های آنان را خنثی کند.

^{۱۰۲} (۱) - «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» حجر: ۹.

اما معجزه را ببینید؛ خداوند متعال یک نفر مسیحی زاده
(فخرالاسلام) را از کنار درس پاپ اعظم به تهران می فرستد و قلم به
دستش می دهد تا مجانا مفاسد آنان را رسوا سازد و سحر آنان را
باطل نماید.

خودش می نویسد: «وقتی در اروپا بودم، ملک و مال داشتم، اما

(۱) - «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ» حجر: ۹.

نبوت، ص: ۱۰۸

حالا در تهران بدهکارم و بعضی از افراد نیز برایم مزاحمت ایجاد
می نمایند.»

ایشان در بیست جلد کتاب، چگونه حقایق را روشن ساخته و
تهمتهایی که به اسلام و پیغمبر مکرم زده اند، رد نموده است و این
جز حفظ الهی که وعده اش را داده است، چیست؟

هر آن کس پف کند ریشش

بسوزد

چراغی را که ایزد بر

فروزد

امی بودن محمد صلی الله علیه و آله و آوردن قرآن

از جمله وجوه قرآن – که قبلاً نیز اشاره شد و حالا مشروح‌تر باید صحبت شود – موضوع «امی» بودن پیغمبر اسلام، آورنده قرآن است؛ محمدی که مکتب نرفته و قلم به دست نگرفته^{۱۰۳} و از پشت کوه به اصطلاح نیامده بلکه در میان قوم و قبیله‌اش چهل سال زندگی کرده است، به اتفاق جمیع مورّخین، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از اوّل عمرش تا زمان بعثتش از مکه خارج نشد مگر دو مرتبه و در دو سفری که به شام کرد، تنها نبود بلکه با قافله‌ای بود که برای تجارت می‌رفتند:

سفر اوّلش در سنّ هشت سالگی بود که عمویش ابوطالب او را همراه خود به شام برد و برگشت.

سفر دیگر، پس از بیست سالگی برای تجارت از مال حضرت

(۱) – «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْتَلُونَ» عنكبوت: ۴۸.

نبوت، ص: ۱۰۹

^{۱۰۳} (۱) – «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْتَلُونَ» عنكبوت: ۴۸.

خدیجه علیها السلام به شام رفت، آن هم با قافله‌ای از بستگان خودش.

خلاصه، محمد صلی الله علیه و آله از میان قبیله‌اش بیرون نرفته و همه از حالش خوب آگاهی دارند که مکتب نرفته و استاد ندیده، در عین حال قرآنی را که علم اوّلین و آخرین در آن است بیاورد و همین برای اعجاز آن کافی است.

عدم امکان دخل و تصرف در قرآن کریم

وجه دیگر نیز – همان‌گونه که اشاره شد – به بیان دیگر آن‌که: هر کتاب بزرگی، از قلم هر صاحب قلمی بگذرد، خواه و ناخواه اصلاحی در مطلب می‌کند، یا از نظر کمیت و اصل مطلب، یا از نظر کیفیت و چگونگی ادای مطلب.

اما تنها قرآن مجید است که در تمام آن، یک آیه مخالف با آیه دیگر نیست بلکه بعضی از آن، بعضی دیگر را تفسیر و معنا می‌کند. از اوّل تا آخر قرآن همه فصیح و بلیغ است و همه‌اش در رسا بودن، رساست نه این‌که آیات و سوره‌هایی که بعداً آمده رساتر باشد.^{۱۰۴}

انس مداوم انسان به قرآن

^{۱۰۴} (۱) - «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا...» نساء: ۸۲.

از جمله وجوه اعجاز قرآن مجید، «انس مداوم» به آن است.

هر کتابی که به قلم بشر است، انس به آن تا حدی محدود است؛

(۱) - «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا...» نساء:

۸۲.

نبوت، ص: ۱۱۰

مثلاً کتابی را هر کس یک مرتبه خواند، یا بعضی از کتابها دو تا سه مرتبه خواند، دیگر تکرارش ملال آور است مگر قرآن مجید که هر چه انسان می‌خواند، روحانیتش بیشتر می‌شود و انش به آن زیادتر می‌گردد به خصوص در ماه مبارک رمضان که روحانیت انسان زیادتر است، انس به قرآن نیز بیشتر می‌گردد، تا قرآن را ختم کرد، باز بر می‌گردد و از اول شروع می‌کند.

این موضوع فوق العاده شاهد است بر این که کلام ربّ العالمین است که از خصوصیات کلام بشری جداست؛ شیرین و سهل است و ملال آور نیست، انسان هر چه بیشتر بخواند، انس به آن و روحانیت حاصل از آن، زیادتر می‌گردد.

این جا مجدداً به بعضی از خبرهای غیبی قرآن اشاره می‌کنیم.

پیروزی رومیان پس از شکست

از آیاتی که خبر از غیب می‌دهد، آیات نخستین سوره روم می‌باشد.^{۱۰۵} شأن نزول این سوره به‌طور خلاصه چنین است که: در اوایل بعثت حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله در مکه معظمه، عده‌قلیلی به او گرویدند. در سه سال اول، تعداد مسلمین از چهل نفر تجاوز

(۱) - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ...» روم: ۱ - ۴.

نبوت، ص: ۱۱۱

نمی‌کرد و مشرکین مکه نیز از انواع اذیتها نسبت به پیامبر و یارانش خودداری نمی‌کردند.

در این میان، جنگهای ایران و روم در زمان خسرو پرویز واقع گردید. در میان دو امپراتوری ایران و روم مرتب جنگ می‌شد و

^{۱۰۵} (۱) - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ...» روم: ۱ - ۴.

عربها در این میان زیر دست و پا له می‌شدند و از هر دو طرف،
صدمه می‌دیدند.

گنج باد آورده امپراتور روم برای خسرو پرویز

در این ایام، خسرو، قشونی برای جنگ با رومیان فرستاد و تصادف
عجیبی شد که گنجهای سلطان روم به دست خسرو افتاد.

جریانش از این قرار بود که سلطان روم گنجینه‌ها و ذخایرش را در
یک کشتی گذاشت و برای حفظ آن از دسترس ایرانیان، به ایتالیا
فرستاد. وسط دریا باد مخالف وزید به قسمی که اختیار از دست
کشتیان به در رفت و کشتی را نزدیک ایرانیان آورد.

گویند یک رقم، هشتصد کرور طلای خالص بود که آن را گنج
باد آورده گفتند و بالأخره لشکریان ایران آمدند و غالب شدند و
رومیان شکست سختی خوردند.

سوء استفاده تبلیغی مشرکین از شکست رومیان

خبر شکست رومیان به مکه معظمه رسید. مشرکین و بت پرستها این
خبر را به فال نیک گرفتند و گفتند: چون ایرانیان آتش پرست

نبوت، ص: ۱۱۲

هستند و اهل کتاب نیستند، به ما نزدیکترند و رومیان چون نصرانی و اهل کتابند، با شما که کتاب دارید، نزدیکترند، همان طور که ایران آتش پرست بر روم اهل کتاب پیروز شد، ما هم بر شما مسلمانان پیروز می شویم.

از این سخنان، مسلمانان افسرده می شدند که آیه شریفه: «وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ* فِي بَضْعِ سِنِينَ...» نازل شد؛ هر چه می خواهید شماتت کنید، همیشه وضع به یک منوال نیست. در چند سال آتیه رومیان بر ایرانیان غالب خواهند گردید، چند سال صبر کنید، وضع برعکس می شود و رومیان اهل کتاب، بر ایرانیان آتش پرست چیره می شوند و فال نیک برای شماست که اهل کتاب هستید بر مشرکین پیروز خواهید شد لذا مسلمین خوشحال شدند.

شرط بندی ابوبکر با عید بر پیروزی روم

«عید» یکی از ثروتمندان مشرکین به ابوبکر رسید و گفت:

«شنیده‌ام محمد صلی الله علیه و آله گفته رومیان غالب می شوند؟».

گفت: «آری».

گفت: «حاضری شرط بندی؟».

گفت: «آری، در ظرف سه سال، بر سر ده شتر».

ابوبکر گفت: «قبول دارم».

ابوبکر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و جریان گرو بندی را ذکر کرد.

نبوت، ص: ۱۱۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «مدّت را با مال الرهانه زیاد کن».

یعنی سه سالی که معین کرده‌ای کم است؛ زیرا «بضع» در آیه قرآن که وعده فرموده، از سه تا نه سال را گویند.

ابوبکر نزد عبید بر گشت و گفت: «آمده‌ام تا مدّت و مقدار مال الرهانه را زیاد کنم، من بر سر صد شتر، تا نه سال شرط می‌بندم که روم پیروز گردد».

عبید هم پذیرفت. هنگامی هم که ابوبکر می‌خواست از مکه برود، از او ضامن گرفت که بر سر شرطش باقی باشد و او هم پسرش را ضامن کرد.

پیروزی رومیان پس از هفت سال

سر هفت سال که شد، ناگهان خبر آوردند رومیان که مغلوب شده بودند به ایران حمله کردند و آنچه از آنها گرفته شده بود، پس گرفتند و بر ایرانیان غالب شدند.

با انتشار این خبر، مسلمانان شاد شدند و ابوبکر صد شتر را از ورثه عبید گرفت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسب تکلیف کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود همه را در راه خدا انفاق کن.

نزول تدریجی احکام اسلام

در موضوع شرط بندی ابوبکر که ذکر شد، بعضی فرموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی فرمود.

نبوت، ص: ۱۱۴

باید دانست که احکام اسلام تدریجاً بیان شده و بعضی از احکام حلال و حرام در مدینه نازل گردید و موضوع حرمت گرو بندی هنوز صادر نشده بود و بعداً در مدینه تحریم شد، لذا بر فرض صحّت روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گرو بندی ابوبکر را تأیید و

راهنمایش فرمود با مسأله تحریم شرط بندی – که بعداً در مدینه آمد – منافاتی ندارد.

جایز بودن مسابقه در سوار کاری و تیراندازی در اسلام

قمار و مسابقه با عوض (پول برای برنده از طرف بازنده، یا شخص ثالث) به طور کلی حرام است، مگر در تیراندازی و اسب سواری که برای صلاح لشکر اسلام نافع است و مصلحت عمومی در آن می باشد، به برکت همین مسابقه در تیراندازی و اسب دوانی است که مسلمین، معمولاً جنگجو و رزمنده بار می آمدند.

غیر از این دو مورد مثلاً در دویدن، یا بلند کردن وزنه، یا مواردی که اصلاً فایده عقلایی بر آن مترتب نیست؛ مانند جناب شکستن، چه میان زن و شوهر و محارم، یا دیگران، فرقی ندارد.^{۱۰۶}

(۱) – چند سال بعد از این بیانات، آن شهید بزرگوار کتاب کم نظیر و اثر فوق العاده نفیس خود به نام «گناهان کبیره» را نوشت و در بحث قمار آن، اقسام قمار با آلات مخصوص قمار و به غیر آن با شرط و بی شرط و با غرض عقلایی و غیر آن را با قلمی رسا شرح و بسط داده است، سزاوار است اجتماع ما از این اثر پریرکت استفاده کند. روانش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد.

^{۱۰۶} (۱) – چند سال بعد از این بیانات، آن شهید بزرگوار کتاب کم نظیر و اثر فوق العاده نفیس خود به نام «گناهان کبیره» را نوشت و در بحث قمار آن، اقسام قمار با آلات مخصوص قمار و به غیر آن با شرط و بی شرط و با غرض عقلایی و غیر آن را با قلمی رسا شرح و بسط داده است، سزاوار است اجتماع ما از این اثر پریرکت استفاده کند. روانش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد.

**داده است، سزاوار است اجتماع ما از این اثر پربرکت استفاده کند.
روانش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد.**

نبوت، ص: ۱۱۵

وعده خداوند مبنی بر ثروتمند شدن مسلمانان

**از جمله خبرهای غیبی قرآن – که قبلاً نیز اجمالاً اشاره گردید –
وعده ثروتمندی مسلمانان است در وقتی که در نهایت تنگدستی
بودند.^{۱۰۷} تاریخ اسلام را که دقیقاً مطالعه کنید متوجه می شوید که
مسلمانان در صدر اسلام در شرایط خیلی سختی زندگی می کردند،
فقر و فلاکت آنها را در بر گرفته بود.**

**از حیث خوراک در شبانه روز گاهی مشتی خرما به آنان نمی رسید و
از حیث لباس، ابن مسعود گوید:**

**«در مسجد که می نشستیم، پاهایمان را بهم می چسبانیدیم و پارچه ای
روی پاهایمان می کشیدیم تا عورت هایمان معلوم نشود؛ (یعنی ستر
عورت هم به زحمت داشتند)».**

^{۱۰۷} (۱) - « وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَكُمْ هَذِهِ وَكَفَىٰ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ... » فتح: ۲۰.

خانه مسلمانان را از خانه پیغمبرشان می‌توان فهمید؛ خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از چوبهای نخل بوده و فرش زیر پایش را رمل (شن و ماسه) نرم تشکیل می‌داد.

از حیث تجهیز قوا و اسلحه‌ای که برای حمله یا دفاع از دشمن داشتند، در جنگ بدر تمام مسلمانان سیزده شمشیر بیشتر نداشتند، در برابر ۹۵۰ شمشیر زن. پول خریدن کاردی را هم نداشتند. مجموعاً

(۱) - «وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ...» فتح: ۲۰.

نبوت، ص: ۱۱۶

هفت شتر داشتند و بقیه پیاده بودند.

در جنگ احزاب پیغمبر اکرم سه شبانه روز خوراک نخورد؛ یعنی چیزی نبود که میل کند به خصوص که در این هنگام، قحطی هم شده بود.

در چنین احوالی قرآن مجید وعده ثروتمندی و غنیتهای فوق العاده را به مسلمانان می‌دهد و دیدید که واقع شد؛ غنیتهای نقدی در جنگ احزاب، خیبر و حنین و غنیتهای مدت‌دار در جنگ ایران، روم و یمن.

جاودانگی نور خداوند

«می‌خواهند نور خدا را به دهانشان خاموش سازند و خداوند نمی‌خواهد جز آن که نورش را تمام سازد، هر چند کافران را خوش نباشد». ^{۱۰۸} و ^{۱۰۹} «اوست خداوندی که پیغمبرش را به راهنمایی و دین حق فرستاد تا بر همه دینها چیره‌اش کند، هر چند مشرکین نپسندند». ^{۱۱۰} می‌خواهند با باد دهانشان، نور آفتاب عالمتاب محمدی صلی الله علیه و آله را

(۱) - «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» توبه: ۳۲.

^{۱۰۸} (۱) - «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» توبه: ۳۲.

^{۱۰۹} (۲) - «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...» صف: ۸.

^{۱۱۰} (۳) - «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» توبه: ۳۳.

(۲) - «يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...» صف: ۸.

(۳) - «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» توبه: ۳۳.

نبوت، ص: ۱۱۷

خاموش کنند، اما هرگز نتوانند بلکه این نور از مدینه خارج شده و تمام یمن و سپس جزیره العرب را می‌گیرد حتی در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله در بحرین نیز صدای: **أشهد ان لا اله الا الله بلند شد «... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...».**

این نور به قدری تابش می‌کند که هنوز یک قرن نشده شرق و غرب را فرا می‌گیرد؛ در غرب به قیروان، غرب اندلس (اسپانیا) و شرق تا پشت دروازه چین می‌رسد و تکمیلش در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است.

خدا وعده داده است این نور خاموش شدنی نیست، می‌خواستند و هنوز هم می‌خواهند که آن را خاموش کنند ولی آن نور رو به کمال است.

راههای اثبات نبوت یا امامت

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ...»^{۱۱۱}

راه اول: طریق شهود و حضور

اثبات نبوت هر پیغمبری، یا امامت هر امامی، گاهی به «شهود و حضور» است؛ یعنی انسان در زمان پیغمبر، یا امام حضور داشته باشد و خودش او را ببیند و بشناسد، اوصافش را بداند و در اثر معاشرت با او، یقین کند که او در علم و عمل پاکیزه‌ترین، کاملترین و جامعترین خلق است، همچنین از روی حس، معجزه‌اش را ببیند. این یک طریق یعنی «طریق حضور و شهود» که بهترین راه برای اثبات نبوت و امامت است.

نبوت، ص: ۱۱۹

راه دوّم: طریق تواتر

راه دوّم برای اثبات نبوّت پیغمبر، یا امامت آن است که به «تواتر» ثابت شود که پیغمبر یا امام، صفاتش چنین بود، علم، عمل و معجزاتش نیز چنین و چنان بوده است.

برای هر کس که مطلب به تواتر رسید، نبوّت، یا امامت ثابت می‌شود هر چند خودش ندیده باشد. لازم نیست که تنها از راه دیدن برای انسان علم حاصل شود و هم‌ا‌ش حضور باشد بلکه بعضی اوقات از راه شنیدن، علم پیدا می‌شود که کم از دیدن نیست.

معنای تواتر

معنای «تواتر» این است که عده‌ای کثیر خبر بدهند از موضوعی که عقل محال بداند که اینها بنابر کذب دارند، با هم ساخته‌اند که دروغی را عنوان کنند. این جاست که از گفته ایشان علم پیدا می‌شود مثل این که آدمی خودش آن مطلب را دیده است مثلاً شما

مگه نرفته‌اید ولی شک هم ندارید که مگه هست؛ اگر کسی در وجود مگه شک کند، آیا او را مسخره نمی‌کنید؟ و می‌گویید تو دیوانه‌ای، در صورتی که اگر بر گردد و به شما بگوید مگر شما مگه رفته‌ای؟ مگه را دیده‌ای؟ می‌گویی من نرفتم ولی یقین دارم که مگه هست، اینها که هر سال دسته دسته به مگه می‌روند، ائتفاق بر کذب کرده‌اند؟!

این معنای تواتر است. عدد هم میزان نیست بلکه ملاک کیفیت

نبوت، ص: ۱۲۰

است. گاهی به ده یا بیست نفر، تواتر ثابت می‌شود و گاه به صد نفر هم یقین پیدا نمی‌شود، تا اشخاص خبر دهنده کی باشند و چگونه خبر دهند.

اثبات پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله به تواتر

هیچ فردی، شکی ندارد که در چهارده قرن قبل در مگه معظمه، شخصیت محترم خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله پسر عبدالله، پسر عبدالمطلب پیدا شد و دعوی پیغمبری کرد^{۱۱۲} و فرمود:

^{۱۱۲} (۱) - «... يَأْتِيهَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ يُتَكِّمُ جَمِيعًا...» اعراف: ۱۵۸.

«خداوند مرا بر همه مردمان به پیغمبری برگزیده است^{۱۱۳}؛ یعنی نه تنها بر شما اهالی مکه و عرب بلکه بر همه افراد بشر تا روز قیامت)»^{۱۱۴} در این مسأله هیچ فردی نمی‌تواند شک کند که محمد صلی الله علیه و آله دعوی نبوت کرد و به گفتن: **لا اله الا الله امر** فرمود.

اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب اخبار

اما اوصاف و ملکات شریفش از حیث علم و عمل برای کسانی که مختصری کتب اخبار و روایات را مطالعه کرده باشند، مخفی

(۱) - «... يَأْتِيهَا النَّاسُ إِيَّيَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...» اعراف: ۱۵۸.

(۲) - «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...» سبأ: ۲۸.

(۳) - «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» احزاب: ۴۰.

نبوت، ص: ۱۲۱

نیست به قسمی که به حدّ تواتر می‌رسد.

^{۱۱۳} (۲) - «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...» سبأ: ۲۸.

^{۱۱۴} (۳) - «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» احزاب: ۴۰.

صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را از زبان همسرش بشنوید. مرویست که چند نفر از اهل کتاب که دعوت نبوت محمد صلی الله علیه و آله را شنیده بودند، برای دیدنش به مدینه آمدند اما وقتی رسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود.

گفتند نزدیکترین اشخاص به محمد صلی الله علیه و آله همسرش می باشد، از زوجاتش احوالش را پرسیم. پرده ای زدند و یکی از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله از پشت پرده با آنان به گفتگو پرداخت و گفت:

«ما را نرسد که بتوانیم وصف محمد صلی الله علیه و آله کنیم، اگر کسی بخواهد او را بشناسد و کیفیت زندگی اش را بداند، قرآن را دقیقاً بخواند، هر چه در قرآن است برنامه محمد صلی الله علیه و آله است. قرآن یعنی عمل و صفت محمد صلی الله علیه و آله؛ برای نمونه، خداوند به دادگری و نیکی دستور می دهد و به بستگان عطا کردن و از فحشا، بدیها و ستمگری باز می دارد.^{۱۱۵} راه و روش محمد صلی الله علیه و آله عدل، احسان و عطای به ارحام بود و از زشتیها،

^{۱۱۵} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» نحل: ۹۰.

بدیها و ستمگری بر کنار بود و دیگران را به کنار بودن از اینها وامی داشت».

اعتراف مخالفان به حُسن و خوبی پیامبر صلی الله علیه و آله

نسبت به حالات پیغمبر اسلام حتی دشمنان و مخالفینش مانند

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَابْتِغَىٰ لِعِبَادِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» نحل: ۹۰.

نبوت، ص: ۱۲۲

بعضی از نصارا در برابرش خاضع می‌شوند و اعتراف به بزرگی‌اش می‌نمایند و در مقام پاکدامنی‌اش گواهی می‌دهند.

تا این‌جا دو مطلب اساسی به تواتر ثابت شد؛ یکی ادعای نبوت و دیگری شخصیت فوق العاده‌اش که دارای همه نوع صفات کمالی می‌باشد.

معجزات بی شمار پیامبر صلی الله علیه و آله

چیزی که باقی می‌ماند معجزه است که نشانه راستگویی پیامبر در دعوی پیغمبری‌اش است. نیازی به معجزه زمان خودش نیست؛ چون

مفصل ذکر کردیم که معجزه باقی محمد صلی الله علیه و آله قرآن مجید هست و نیازی نداریم سایر معجزات را با تواتر ثابت کنیم، مع الوصف خدای تعالی برای اظهار عظمت شأن و تکمیل حجّتش آن قدر به محمد صلی الله علیه و آله معجزه داد تا جای هیچ گونه ریب و شکی نباشد به قسمی که معجزاتش به شماره نمی آید و آنچه هم شمرده شده، به عنوان نمونه است.

چهار هزار معجزه‌ای که صاحب کتاب «انیس الاعلام» نوشته است، نه این که غیر از اینها نبوده و منحصر به این معجزات باشد، نه بلکه از چشم و زبان و دست و پای حضرت، معجزه صادر می‌شد.

بعضی از معجزات به تنهایی متواتر است؛ نظیر معجزه «شق القمر» به نص قرآن مجید و تسبیح کردن ریگ در دست مبارکش که به تنهایی به تواتر ثابت شده است.

نبوت، ص: ۱۲۳

بعضی از آنها نیز بالاجتماع به تواتر رسیده؛ یعنی مجموعاً چند قضیه واقع شده که یک مطلب مسلم را می‌رساند؛ مثلاً برکاتی که از آب دهان مبارکش نقل شده روی هم رفته می‌رساند که به آب دهانش، معجزاتی را آشکار فرموده است، پس به تواتر معنوی ثابت می‌شود

که خداوند اثری فوق العاده در آب دهان محمد صلی الله علیه و آله قرار داده است.

شفای پای معاذ بن جبل با آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله

برای نمونه شیعه و سنی نقل کرده‌اند که در جنگها هر کس عضوی از بدنش جدا می‌شد، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را به آن می‌زد و می‌چسباند، فوری عضو بدن خوب می‌شد، مثل این که اصلاً جراحتی نداشته است.

در جنگ بدر، «معاذ بن جبل» با ابوجهل رو به رو گردید. ابوجهل پیشدستی کرد و با ضربه شمشیر، پای معاذ را قطع کرد. معاذ را با پای بریده خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، رسول الله صلی الله علیه و آله هم آب دهان مبارک را به پایش زد و پیچید و باز کرد، پایش در کمال صحت شد.

شفای چشم درد علی علیه السلام با آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله روایات مشهور و مسلم در جنگ خیبر، این است که علی بن ابیطالب علیه السلام به چشم درد سختی مبتلا شده و ناله‌اش را بلند

نبوت، ص: ۱۲۴

کرده بود و عمرو بن عبدود^{۱۱۶} هم هل من مبارز می گفت. بعضی از صحابه رفتند اما گریختند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فردا پرچم را به دست کسی می دهیم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، او بسیار روی آورنده است و فرار کننده نیست (کرار غیر فرار) و خداوند پیروزی را به دست او قرار می دهد».

صبح که شد فرمود: «علی علیه السلام کجاست؟».

عرض کردند: «علی مبتلا به چشم درد است».

فرمود: «او را بیاورید». وقتی علی علیه السلام وارد شد، آب دهان

مبارک خود را به چشم علی علیه السلام مالید و تا آخر عمر دیگر

چشم درد نگرفت و دربار هاشم چنین دعا فرمود:

^{۱۱۶} (۱) - در جنگ خیبر، مرحب بود که هل من مبارز طلبید و توسط علی علیه السلام کشته شد. وی یکی از سران یهود و رئیس یکی از قلعه های خیبر بود که در سال هفتم هجرت در جنگ خیبر با علی علیه السلام نبرد کرد و به دست آن حضرت کشته شد (لغنامه دهخدا).

«خدایا! او را از سرما و گرما حفظ فرما!» از آن به بعد هرگز سرما و گرما در علی علیه السلام تأثیر نداشت.

برکت یافتن طعام جابر با آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله معجزاتی که در نوع کتابهای روایتی نقل نموده‌اند،

(۱) - در جنگ خیبر، مرحب بود که هل من مبارز طلبید و توسط علی علیه السلام کشته شد. وی یکی از سران یهود و رئیس یکی از قلعه‌های خیبر بود که در سال هفتم هجرت در جنگ خیبر با علی علیه السلام نبرد کرد و به دست آن حضرت کشته شد (لغتنامه دهخدا).

نبوت، ص: ۱۲۵

داستان سیر کردن عدّه کثیری با خوراک کم است.

در جنگ خندق که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در حفر آن شرکت داشت و حتی بیش از دیگران کار می‌کرد، مصادف با قحطی بود، به قسمی که سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابش چیزی نخوردند.

جابر، بزغاله‌ای داشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«من بزغاله‌ای در خانه دارم، آن را می‌کشم، تشریف بیاورید.»

حضرت فرمود: «تنها بیایم یا با اصحاب؟».

جابر خجالت کشید بگوید تنها بیا و گمانش این بود که پیغمبر با چند نفر از خواص اصحاب می‌آید، لذا عرض کرد با اصحاب تشریف بیاورید.

نزدیک هفتصد نفر سرگرم حفر خندق بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود ندا کنند اصحاب برای خوراک به منزل جابر بیایند. جابر به منزل رفت قضیه را برای همسرش گفت.

همسر عاقلش گفت: «به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتی چه داریم؟».

گفت: «بلی».

همسرش گفت: «پس باکی نیست، خودش بهتر می‌داند چه کند.».

رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد، اوّل بر سر تنور آمد و آب دهان مبارکش را در تنور انداخت. به همسر جابر فرمود: «تو نان بیرون بیاور» و به علی علیه السلام فرمود: «نان را در کاسه

بریز»، جابر هم بر سر آبگوشت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله
طعام را می گرفت و به اصحاب می داد

نبوت، ص: ۱۲۶

و همه را سیر فرمود در حالی که در ظرف، بزغاله به همان وضع
نخستین باقی بود.

بنابراین، از مجموع قضایایی که نمونه اش گذشت، انسان یقین
می کند که آب دهان مبارکش دارای برکات فوق العاده بوده و از
آن معجزه صادر می شده است.

طلا شدن زرها با کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

دیگر آن که زبان پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله معجزه بود. هیچ
وقت دعایی نکرد که مستجاب نشود، هر چه بر زبانش می گذشت،
واقع می شد.

کیسه ای درهم خدمتش آوردند، فرمود: «زرها را خالی کن»
همه اش طلا گردید.

با این زبان مبارکش چه مرده هایی را که زنده شدنشان را از خدا
خواست و زنده شدند. برای نمونه تنها به یک معجزه اکتفا می کنم.

زنده شدن پسران میزبان با کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی از اصحاب مایل بود پیغمبر صلی الله علیه و آله قدم در خانه‌اش بگذارد.

لذا به همسرش گفت: «از پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم». بزغاله‌ای که داشت کشت و همسرش سرگرم طبخ آن شد و خودش به دنبال پیغمبر رفت تا به اتفاق به خانه‌اش بیاید.

هنگامی که بزغاله را می‌کشت، یکی از دو پسرش حاضر بود، در غیابش به برادرش گفت: «نبودی بینی پدرم چگونه بزغاله را کشت،

نبوت، ص: ۱۲۷

می‌خواهی به تو نشان بدهم».

برادرش گفت: «آری».

دو برادر پشت بام رفتند. برادر، برادرش را خوابانید و کارد را به گلویش گذاشت و او را کشت! مادر متوجه شد، فریاد برآورد چه می‌کنی؟ پسر ترسید و از طرف دیگر بام فرار کرد و به زمین افتاد و مرد.

حال چه باید کرد؟ میهمان عزیزی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می آید، پس از مدتها آرزوی تشریف فرمایی پیغمبر صلی الله علیه و آله آن وقت در چنین وضعی.

بالآخره رسول الله صلی الله علیه و آله و آن مرد صحابی آمدند. زن به شوهر قضیه را گفت و تأکید کرد: «اظهار مکن، مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله متأثر شود».

جنازه دو پسر را پیچید تا پس از رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دفن کنند.

جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «بفرماید من غذا نمی خورم تا پسرهایت نیایند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرهایت را بیاور».

عرض کرد: «به آنها دسترسی ندارم، شما غذا میل بفرمایید».

فرمود: «نمی شود امر خدا چنین است».

بالآخره جریان را گفت.

حضرت فرمود: «جنازها را بیاور». و دعا فرمود بچه‌ها زنده شدند و در آن مجلس، با رسول خدا صلی الله علیه و آله همخوراک شدند. این نمونه‌ای از معجزه زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

نبوت، ص: ۱۲۸

ثروتمند شدن عبدالله بن جعفر به برکت دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله

رشته دیگر از معجزه زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله دعاهایی است که به اشخاص فرموده و مستجاب گردیده و در بحار الأنوار، باب مفصلی در این زمینه است. از قبیل این که به عبدالله بن جعفر – که کودکی بود – فرمود: «چه می‌کنی؟». عرض کرد: «خانه می‌سازم».

حضرت فرمود: «چکارش می‌کنی؟».

گفت: «آنرا می‌فروشم و خرما می‌خرم».

رسول الله تبسم کرد و فرمود: «خدا به معامله هایت برکت دهد».

پدرش جعفر طیار در جنگ شهید شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله این بچه را - که بعداً شوهر حضرت زینب علیها السلام شد - سخت مورد لطف و محبت قرار می داد.

در اثر همین دعا، عبدالله از ثروتمندترین افراد گردید و در سخاوت، ضرب المثل شد.

خبرهای غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله

رشته دیگر از معجزات زبان مبارکش، خبرهای غیبی است که آن حضرت فرمود و پس از خودش واقع گردید، یا می گردد بلکه از گذشته و آتیه؛ چه آنچه در قرآن است و چه در روایات.

محمد صلی الله علیه و آله کتاب نخوانده و مکتب نرفته و استاد ندیده است،

نبوت، ص: ۱۲۹

مع الوصف چقدر از غیب خبر داده که در جلد اول «حیوة القلوب» نقل نموده است و همچنین در برخی از مجلّات بحار الأنوار.

خبرهای غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خاندان خویش

تنها به یادآوری آنچه آن حضرت از مصایب اهل بیتش فرمود،
اشاره‌ای کنم. درباره علی و زهرا، حسن و حسین علیهم السلام تا
حضرت حجّه ابن الحسن علیه السلام خبر داد.

به علی علیه السلام فرمود: «تو خانه نشین می‌شوی و ناکثین،
قاسطین و مارقین (طلحه، زبیر و عایشه همچنین معاویه و خوارج)
با تو جنگ می‌کنند».

درباره رفتن علی علیه السلام به جنگ عایشه خبر داد که تو چنین
خواهی کرد.

به علی علیه السلام خبر داد که: «در این ماه رمضان فرقت را
می‌شکافند».

و به دخترش زهرا علیها السلام خبر داد: «تو به زودی از دنیا
می‌روی و نخستین کس از خاندان من هستی که به من ملحق
می‌شوی، چقدر تو را اذیت می‌کنند، مالت را می‌برند و بچه‌ات را
سقط می‌کنند».

حضرت درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «او را زهر می‌دهند».

و خبرهایش درباره کربلای حسین علیه السلام را که همه سابقه دارید.

پیامبر به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «زنده می‌مانی تا محمد ابن علی امام باقر علیه السلام را درک می‌کنی، سلام مرا به او برسان.»

نبوت، ص: ۱۳۰

برخی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله

«... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» ۱۱۷

امروز سخن درباره محمد صلی الله علیه و آله و صفات کمالیه‌اش است. نامش را که می‌برم باید شوقتان زیاد شود؛ زیرا یادش وجد آور است. حضرت صادق علیه السلام اسم محمد صلی الله علیه و آله را که می‌برد، سر را به نشانه تعظیم تا نزدیک زانوهای پایین می‌آورد.

عشق محمد صلی الله علیه
و آله بس است و آل محمد
نور نباشد به جز جمال
محمد صلی الله علیه و آله

سعدی اگر عاشقی کنی و
جوانی
شمس و قمر در زمین حشر
نتابد

به هر حال، در آیه‌ای که تلاوت شد، خداوند پنج خصلت از صفات محمد صلی الله علیه و آله را بر می‌شمارد: شاهد، مبشر، نذیر، داعی الی الله و سراج منیر.

(۱) - احزاب: ۴۵ - ۴۶.

نبوت، ص: ۱۳۱

محمد صلی الله علیه و آله گواه بر خداوند

خداوند می‌فرماید: ای پیامبر! ما تو را شاهد فرستادیم، شاهد بر خدا، بر نامها و صفات الهی. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را آینه هزار اسم خود قرار داد، ظهور جمیع اسمای خودش را در او

قرار داد تا محمد صلی الله علیه و آله به هستی و حقیقت و خدا گواه باشد. محمد صلی الله علیه و آله شاهد عظمت خداست.

روشن تر عرض کنم: علم محمد صلی الله علیه و آله گواه علم خداست؛ «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» شنوا و بینا بودن محمد صلی الله علیه و آله گواه بر سمیع و بصیر بودن خداست.

محمد صلی الله علیه و آله پشت سرش را هم می دید همان گونه که رو به رویش را می دید، برایش حجاب نبود؛ از پشت دیوار می آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «ای کسی که پشت دیوار هستی، سلامٌ علیکم».

و می فرمود: «چرا صف جماعت شما کج است، هر چند پشت سرم هستید ولی من شما را می بینم».

آن حضرت، می خوابید ولی گوشش می شنید و چشمش می دید و دلش بیدار بود، سمع و بصرش شاهد بر سمع و بصر خداست، پس خدای شما نیز شما را می بیند.

محیط بودن علم پیامبر صلی الله علیه و آله به گذشته و آینده

از احاطه علمیه اش به گذشته و آینده چه بگویم؟! گذشته ها را تا

نبوت، ص: ۱۳۲

آدم ابوالبشر بلکه تا عالم ذر، ابتدای خلقت و پیش از آن را می بیند.
آتیه را نیز تا قیامت و پس از آن مشاهده می نماید. خودش بر روی
منبر فرمود:

«ای مردم! نامهای بهشتیان نزد من است و جهنمیان را نیز
می شناسم».

احاطه علمی محمد صلی الله علیه و آله گواه بر احاطه علمی
خداوند است.

قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله

از جهت قدرتش نیز چه قدرتی از این بالاتر که با اشاره انگشت او،
ماه را دو نیم کند و اشاره کند و درخت پیش بیاید و برگردد، ابر
بارد برود و بیاید، یا ساکن گردد. هر طور اراده کند، اراده اش نافذ
باشد، قدرتش گواه بر قدرت بی پایان خداوند جل و علاست.

عفو، حلم و کرم پیامبر صلی الله علیه و آله

عفو، حلم و کرم پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمونه‌ای از این صفات حق است.

ای کسانی که می‌خواهید خدای خود را بشناسید، محمد صلی الله علیه و آله عفو، حلم و کرم دارد، پس خدای شما هم دارای عفو، حلم و کرم است. از عفوش داستانی بگویم.

نمونه‌ای از عفو شگفت‌انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله

وحشی، غلام هند، همسر ابو سفیان، حمزه سیدالشهداء عموی

نبوت، ص: ۱۳۳

پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشت و بعد جسد پاکش را مثله کرد؛ بینی و لبهایش را برید، سینه‌اش را شکافت و با خنجر، جگر حمزه را در آورد و شنیده‌اید که هند، جگر آن بزرگوار را در دهان گذاشت که بخورد ولی حسب بعضی از روایات چون سنگ در دهانش سخت گردید و نتوانست بخورد؛ یعنی خداوند نخواست جگر بزرگوار را چون حمزه جزء بدن کافری چون هند گردد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله خون وحشی را هدر کرد؛ یعنی حکم غیابی اعدام او را صادر کرد و هر مسلمانی که می‌توانست موظف به اجرای آن بود.

وقتی وحشی پشیمان شد و پیغام فرستاد که ای پیامبر! اگر بیایم و توبه کنم آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، بیا.

وحشی آمد و مسلمان شد و از گذشته‌ها توبه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مثل این که اصلاً او کاری نکرده است، با او برخورد فرمود.

آری، این است نمونه‌ای از عفو خدا که در پیغمبرش آشکار شد.

نجات یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله از کافر حربی

در جنگ احد، پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاده بود و شمشیرش هم در کناری است، یک نفر از مشرکین رسید و با خود گفت: خوب وقتی رسیدم، محمد تنهاست، اسلحه‌ای هم به همراه ندارد، اکنون او را می‌کشم.

شمشیر را برداشت و بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله تاخت و گفت: «یا محمد! اکنون چه کسی می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟».

نبوت، ص: ۱۳۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با کمال خونسردی فرمود:
«پروردگار من».

فوراً اعرابی، دستش لرزید و شمشیر از دستش افتاد. پیغمبر صلی
الله علیه و آله برخاست و شمشیر را برداشت و فرمود: «حالا کی تو
را از دست من نجات می دهد؟».

اعرابی هم زرنگی کرد و گفت: «عفو تو! کرم تو!».

حضرت فرمود: «رهایت کردم». او هم برخاست و رفت.

آری، حیا، عفو، ادب، وقار، سکینه و هر یک از صفات کمالیه اش
گواهی بر صفات پروردگار عالم است. این یک معنا برای «شاهد»
بودن محمد صلی الله علیه و آله.

شاهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر کارهای مردمان

معنای دیگر برای «شاهد» عبارت است از: «**وشاهداً علی امتک وعلی
سائر الامم**» این که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را شاهد قرار
داده برای اعتنای به اعمال بندگان.

همین نماز، روزه و حج تو چون مورد اعتنا واقع می‌شود و خداوند عمل بندگان را بزرگ قرار می‌دهد، شاهی مثل محمد صلی الله علیه و آله را برای اعمال بندگان قرار داده است.^{۱۱۸} فردای قیامت محمد صلی الله علیه و آله گواه هر فردی از افراد امت است.

(۱) - «وَكذلكَ جَعَلنَكمُ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» بقره: ۱۴۳.

نبوت، ص: ۱۳۵

خوشا به حال مؤمنینی که برای عبادتشان، گواهی چون محمد است. همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام نیز شاهد اعمال عباد هستند.

توصیه امام صادق علیه السلام به مردم

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «زینهار به پیغمبر صلی الله علیه و آله اذیت نرسانید».

عرض کردند: «پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است چگونه او را اذیت نکنیم؟».

^{۱۱۸} (۱) - «وَكذلكَ جَعَلنَكمُ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» بقره: ۱۴۳.

فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله اعمال شما را می بیند و اگر عمل زشتی داشته باشید، او را ناخوش می آید و اذیت می شود».

بشیر و نذیر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله

«... مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^{۱۱۹}

«محمد صلی الله علیه و آله بشارت دهنده و ترساننده است».

«تبشیر» و «تنذیر» کار همه پیغمبران است اما هیچ یک چون خاتم آنها این صفات را به کمال نرساند.

سألهاست که بشارتهای محمد صلی الله علیه و آله را می شنوید. به فرموده علی علیه السلام: «اگر اجل مقدر نبود، سزاوار بود که مردم به خاطر بشارتهایش، از شادی قالب تهی کنند».^{۱۲۰}

(۱) - احزاب: ۴۵.

**(۲) - ولو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی ف
أجسادهم طرفه عین شوقاً الی الثواب وخوفاً من العقاب (نهج البلاغه
صبحی صالح / خ ۱۹۳).**

^{۱۱۹} (۱) - احزاب: ۴۵.

^{۱۲۰} (۲) - ولو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی ف أجسادهم طرفه عین شوقاً الی الثواب وخوفاً من العقاب (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳).

نبوت، ص: ۱۳۶

آری، حضرت مژده داده است به کسانی که اهل تقوا شده و استقامت به خرج داده‌اند، هنگام مرگشان ملائکه رحمت نازل می‌شوند و با دسته‌های گل به استقبال روح مؤمن می‌آیند و او را مژده می‌دهند که دیگر ترس و اندوهی برایش نیست.^{۱۲۱} از آن طرف هم پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را ترسانیده که هر کس ظالم شد؛ ظلم به نفس از شرک و کفر و گناه، یا ستم به دیگری، هنگام مرگش ملائکه عذاب با حربه‌های آتشین برای قبض روحش می‌آیند و با تازیانه‌هایی که به صورت و پشت‌هایشان می‌نوازند، جانشان را می‌گیرند.^{۱۲۲} مروی است که علی علیه السلام به پیامبر اکرم عرض کرد: «آیا از امت شما هم کسی هست که چنین جان دهد».

فرمود: «آری، سه طایفه چنین‌اند: شاهد زور (گواه به دروغ)، خورنده مال یتیم و حاکم ظالم».

سخنی جاودانه از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون سرپرستی یتیم

^{۱۲۱} (۱) - «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...» فصلت: ۳۰.

^{۱۲۲} (۲) - «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ» محمد: ۲۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله روی منبر دو انگشت شهادت خودش را

بهم

(۱) - «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...» فصلت: ۳۰.

(۲) - «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ» محمد: ۲۷.

نبوت، ص: ۱۳۷

چسبانید و فرمود:

«انا وكافل اليتيم كهاتين»^{۱۳۳}.

«من و سرپرست یتیم (البته آن کسی که در تربیتش تا وقتی به حدّ رشد می‌رسد، کوتاهی نکرده باشد) با هم هستیم».

از طرف دیگر، انذار هم کرده است:

«کسانی که مال یتیم را به ناحق بخورند، آتش در شکمهایشان می‌باشد».

^{۱۳۳} (۱) - بحارالأنوار: ۳۵ / ۱۱۷.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله هم به مردم مژده داده و هم آنان را ترسانده است.

محشور شدن کسبه با انبیا علیهم السلام

برای کاسبی که درست گفتار و درست کردار است مژده آورده:

«التاجر الصدوق يحشر مع الانبياء ووجهه كالقمر ليلة البدر».

«سوداگری که راست گفتار و درست کردار است و در خرید و فروش، اهل حقّه نباشد، روز قیامت با پیغمبران محشور می شود و صورتش چون ماه شب چهارده می درخشد».

از طرف دیگر، ترسانده است و مطابق آنچه شیخ انصاری در مکاسب نقل فرموده، غش کننده در معامله را مسلمان ندانسته می فرماید:

«روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله از بازار گندم فروشان عبور کرد و دید انبار

(۱) – بحار الأنوار: ۳۵ / ۱۱۷.

نبوت، ص: ۱۳۸

گندمی را می‌فروشد. پیغمبر به وسط انبوه گندم دست کرد و مستی در آورد، دید آن گندم «تر» است در حالی که گندمهای رو خشک بود.

حضرت اعتراض فرمود که چرا چنین کرده‌ای (قسمت تر را پوشاندی و خشک را آشکار ساختی) این غش یعنی خیانت در معامله است و:

«من غش الناس فلیس بمسلم؛^{۱۲۴} هر کس در معامله خیانت کند، مسلمان نیست».

بشارت و خوفی برای بانوان

بشارتی برای زنها عرض کنم:

«زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ما از مردها عقب افتاده‌ایم، مردها جهاد و اجتماعات دارند، پس ما چه کنیم؟»

حضرت فرمود: شما اگر نماز را ترک نکنید و روزه‌تان را بگیرید و حج هم بروید، زکات را بدهید و اطاعت شوهر کنید، من ضامن بهشت رفتن شما هستم».

^{۱۲۴} (۱) - وسائل الشیعه: ۱۷ / ۲۸۳.

زنها نسبت به مردها تکلیفشان سبکتر است.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله ترسانده است. مروی است که: «روزی به دخترش زهرا علیها السلام فرمود: دیشب ملکوت را به من نشان دادند، زنی را دیدم که به مویی آویزان شده است و او زنی بود که مویش را از نامحرم نمی پوشانیده است».

(۱) - وسائل الشیعه: ۱۷ / ۲۸۳.

نبوت، ص: ۱۳۹

و فرمود: «زنی که اطاعت شوهرش را کند، خدا ثواب اطاعت خودش را به او می دهد؛ یعنی مثل این که اطاعت خدا را کرده باشد و اگر زنی بدون رضایت شوهرش از خانه بیرون آید (وای اگر عطر هم بزند و آرایش هم بکند) تا برود و برگردد، ملائکه او را لعنت می کنند».

سخنان حکیمانه پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب

در ارشاد القلوب دیلمی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با بعضی از اصحابش می رفتند، به مزبله ای رسیدند، پیغمبر صلی الله علیه و

آله مزبله را نشان داد و فرمود: این جا چیست؟ (آن جا مقداری پارچه کهنه، مقداری استخوان پوسیده و مقداری نیز مدفوع و فضولات خشک شده بود) فرمود: این است آخر دنیا، این کثافتها آخر خوردنیهای دنیاست و این پارچه‌های کهنه و پوسیده، عاقبت لباسهای دنیاست و این استخوانهای پوسیده نیز آخر بشری که خورنده و پوشنده آنهاست، می‌باشد».

ابن مسعود گوید: «در همان جا از اثر موعظه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ناله اصحاب برخاست و به گریه افتادند».

ساختن بهشت با دستان خویش

پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد که چگونه از عمر و مالتان بار سفر ببندید.

بهشت، صاف شده و آماده است:

نبوت، ص: ۱۴۰

«انَّ الْجَنَّةَ قَاعٌ صَفْ صَفٌ» ۱۲۵

بهشت، جای آماده برای درختکاری و ساختمان و آن هم به دست خود شماست.

حضرت فرمود: «در شب معراج دیدم ملائکه مشغول ساختمان قصری هستند که یک خشت از طلا و خشت دیگر از نقره است و گاهی نیز از ساختن باز می ایستند. از آنان عُلّت را پرسیدم گفتند: تا صاحبش سرگرم ذکر خداست: **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر**، ما هم می سازیم».

غرس درخت به دست خود شماست، حور و قصور با اعمال صالحه ساخته می شود، همان طوری که معصیت آن را خراب می سازد.

استقبال ملائکه از مؤمن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مؤمنی که با ایمان از دنیا برود، هفتاد هزار ملک برای استقبال روحش می آیند و به دست هر کدام از آنان دسته های گل بهشتی است تا او را به بهشت (برزخی) برسانند».

دیدار علی علیه السلام هنگام مرگ، طلیعه بهشت است

اصلاً برای مؤمن دیدن جمال علی علیه السلام هنگام جان دادنش،
طلیعه بهشت است؛ آن زمانی که صورت نوری محبوبش علی علیه
السلام

(۱) - تفسیر کنزالدقائق: ۱ / ۱۹۲.

نبوت، ص: ۱۴۱

را ببیند، چه فرح و انبساطی به او دست می‌دهد؟ دیگر دوستی غیر،
از دل بیرون می‌شود و شوق و حال، سر تا پای مؤمن را فرا می‌گیرد.
آری:

ای که گفتی فمن یمت

جان فدای کلام دلجویت

یرنی

مردمی تا بدیدمی رویت

کاش روزی هزار مرتبه من

نبوت، ص: ۱۴۲

هدف از بعثت، تحقق حیات انسانیت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».^{۱۲۶}

در باب نبوت و امامت و نتیجه‌ای که بر آن مترتب است، مطلب مهمی است که لازم است تذکر داده شود و آن این است که از قرآن مجید چنین استفاده می‌شود که غرض از بعثت انبیا، «تحقق حیات انسانیت» است و اکنون آن را باید تشریح کنیم.

غرض از تشریح شرایع آن است که انسان، انسان شود و شرح آن متوقف است بر معنای حیات و اقسام آن.

حیات، منشأ حرکت

«حیات» نیروی است که منشأ عمل و حرکت است و فارسی آن «زندگی» می‌باشد و آن بر سه قسم است: حیات نباتی، حیوانی و انسانی.

(۱) - انفال: ۲۴.

نبوت، ص: ۱۴۳

«حیات نباتی» آن است که جسم در اقطار ثلاثه تزايد پیدا کند؛ یعنی در طول، عرض و عمق در حرکت باشد مثل درختی که خشک نشده، حیات نباتی داشته، شاخه می‌کند، برگ پیدا می‌شود و گل و میوه می‌دهد، یا از ترشی به شیرینی می‌گراید. درخت رز از وقتی که غوره می‌کند تا وقتی که تبدیل به انگور شیرین می‌شود، همین‌طور در حرکت است و گرنه درخت مرده است و وقتی جنبش نداشته باشد، برگ پیدا نکرده، میوه و ثمره نمی‌دهد، در این صورت، مثل جماد است که برای آتش کردن باید از آن استفاده نمود.

وجود حیات نباتی در همه حیوانات

این نخستین مرتبه حیات است که در من و شما نیز هست. اول یک قطره آب بودیم و در اثر تحولاتی، طول و عرض و عمق، بدنی و اعضای پیدا کردیم، بدل ما يتحلل، بدن، تحلیل می‌رود، وقتی غذا می‌خورد جایش را می‌گیرد.

مرتبه دوم «حیات حیوانی» است که منشأ حرکت و حس است؛ از کرم خاکی که قوه لامسه دارد تا برسد به انسان. نسبت به کرم خاکی که قوه لامسه دارد، نخستین مرتبه، حیات حیوانی است، وقتی

چوب را نزدیکش می‌برید، فوراً خودش را جمع می‌کند، اما سایر
قوا را ندارد. تا وقتی منشأ حرکت در اوست، حیات دارد. وقتی سر
گوسفند را می‌برند، تا وقتی می‌جهد، می‌گویند زنده است. یا طبیب
بر بالین محتضر، نبضش را می‌گیرد، تا وقتی هنوز نبض می‌زند
می‌گویند زنده

نبوت، ص: ۱۴۴

است، از این جهت میان انسان و سایر حیوانات نیز فرقی نیست، منشأ
حرکت در هر دو یکسان است.

حیات انسانی

اما «حیات انسانی» – که مرتبه سوّم از حیات و اساس بحث ماست –
مقابلش موت انسانی است؛ یعنی در نفس انسان قوه‌ای پیدا شود که
در لسان شرع از آن به «نور» تعبیر می‌شود، اگر در کسی نور ایمان
و نور معرفت پیدا شد، منشأ آثار فوق العاده‌ای می‌شود، همان طور
که حیات حیوانی، منشأ حرکت بود.

انسان در حیات حیوانی، غضب داشت، حرص می‌زد، پول جمع می‌کرد، اگر آدم شد و به زندگی انسانی زنده شد، کار آدمی باید از او سرزند. مثالی عرض کنم:

نوشته‌اند: «در زمان سلف، گرگی با آهویی جمع و آهو آبستن شد و بچه‌ای زایید و مورد اختلاف شد که آیا این مولود از نظر شرعی بچه گرگ است تا حرام گوشت باشد، یا بچه آهو و حلال گوشت می‌باشد. از کتاب فیه ما فیه نقل شده است که مفتی حکم جالبی کرد و گفت: آزمایش کنید تا معلوم شود، بدین ترتیب: مقداری لاشه یک طرف بریزید و مقداری مشک و ریاحین در طرف دیگر، اگر دیدید این بچه رو به لاشه رفت، او بچه پدرش بوده، گرگ زاده و کثافت خوار است؛ اما اگر رغبتی به لاشه نشان نداد و عقب بوی خوش می‌گردد، آهو زاده و حلال گوشت است.»

نبوت، ص: ۱۴۵

غرض آن‌که: اگر کسی حیات انسانی نصیبش شد، یقیناً آثار آدمیت از او طلوع خواهد کرد. چطور از گاو و خر، آثار گاو و خر بودن ظاهر است؛ اما از انسان، آثار انسانیت ظاهر نیست؟!!

اگر کسی حیات انسانی پیدا کرد، از آثارش عفو، حلم و وقار است. کسی که اینها را ندارد، هنوز حیوان است. کسی که عفو نمی‌کند و گذشت ندارد، حیوان دو پای است. هر خود خواه و خود پسندی چنین است.

ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

وقتی حیات انسانی نصیبش شده که روح ملک در او دمیده شده باشد، دوست دارد نفعش به غیر برسد، ایثار را بخواهد؛ یعنی حاضر باشد خودش نخورد ولی دیگران بخورند؛ اما اگر تمام به فکر خودش می‌باشد، شکش آدم است؛ اما ملکوتش و زیر پرده چه باشد، خدا می‌داند.

از مثل‌های قدیم در میان اهل علم این بود که: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل».

شوخی نیست، کسی آدم بشود، راستی مشکل است. زندگی انسانیت آثاری دارد که از آن جمله بذل و بخشش است. حاضر باشد مالش از کفش برود و راحتی دیگری تأمین گردد. بدین مناسبت، شأن نزول سوره «واللیل» را عرض کنم.

کار ارزشمند و فوق العاده ابودحداح

یک نفر از انصار همسایه‌ای در مدینه داشت که دارای درخت نخل بود و شاخه‌اش وارد خانه همسایه فقیرش شده بود. وقتی درخت، خرما می‌داد، تعدادی در خانه همسایه فقیر می‌ریخت و بچه‌هایش بر می‌داشتند. صاحب درخت هم می‌آمد بچه‌ها را می‌زد و اگر خرمایی باقی بود، پس می‌گرفت! همسایه فقیر غصه می‌خورد.

روزی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «همسایه من شاخه درخت نخلش در خانه من است و از خرماهایی که می‌ریزد؛ بچه‌هایم بر می‌دارند و او می‌آید بچه‌هایم را می‌زند».

پیغمبر اکرم به دنبال صاحب درخت فرستاد و فرمود: «این درخت نخل را در برابر یک درخت نخل در بهشت به من بفروش».

او پشت گوش خود را خاراند و گفت: «این درخت از همه درختهایم بهتر است».

خبر به ابو دحداح رسید، نزد صاحب درخت رفت و گفت: «آیا حاضر هستی این درخت را بفروشی؟».

گفت: «نه».

ابو دحداح گفت: «چهل درخت به تو می‌دهم تا تو این درخت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدهی».

گفت: «اگر بهترین نخلستانهای مدینه را به من بدهند، حاضرم این درخت را بدهم».

نبوت، ص: ۱۴۷

ابو دحداح گفت: «من چنین نخلستانی دارم در برابر این نخل آنرا به تو دادم».

گفت: «قبول کردم».

ابو دحداح خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «نخل مال من شده و آنرا به حضرتت بخشیدم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرمود: «من آنرا به این همسایه فقیر بخشیدم تا بچه‌هایش از آن بهره ببرند».

خداوند یک سوره قرآن در شأن «ابو دحداح» نازل فرمود به نام سوره «واللیل» و در آن از این انفاق به نیکی یاد فرموده است.^{۱۲۷}

بنی آدم اعضای یکدیگرند

آری، یک سوره قرآن در شأن «ابو دحداح» نازل می‌شود چرا؟ چون زنده شده به حیات آدمیت و دیگر خود خواه نیست که از نگاه کردن به نخلستانش کیف ببرد بلکه کیفش در این است که دلی به دست آورد و حاضر است پانصد نخل در برابر یک نخل بدهد تا دل‌هایی را خوشحال کند. آری، ممکن است انسان به این مقام برسد.

که در آفرینش ز یک

گوهرند

دگر اعضاها را نماند قرار

بنی آدم اعضای یکدیگرند

چو عضوی به درد آورد

روزگار

در روایت نیز می‌فرماید: «مؤمن نسبت به برادر مؤمنش مانند دیوار است که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم می‌دارد».^{۱۲۸} چطور

^{۱۲۷} (۱) - «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» لیل: ۵ - ۷.

^{۱۲۸} (۲) - المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً (مجمع الزوائد: ۸ / ۸۷).

سنگ و گل و سیمان و تیر آهن، خشت و چوب، عمارتی را نگه می‌دارند، بنی آدم هم یکدیگر را نگه می‌دارند و به کار یکدیگر می‌خورند.

ثمرات آثار انسانیت

از آثار انسانیت این است که اگر در کسی پیدا شد، آرام نمی‌گیرد تا زاد و توشه آخرتش را تحصیل نماید، دیگران که حیات حیوانی دارند، هم‌تشان این است که پارک و قصر بسازند؛ اما کسی که دلش به حیات انسانی زنده شد، به فکر آبادی آخرتش هست.

نقل کرده‌اند: بدبختی، عمارتی ساخته بود. ۱۲۹۳۵۰ هزار تومان خرجش کرده بود. دیگری نزدیک او عمارتی بهتر ساخته بود. دستور داد عمارتش را خراب کنند تا ساختمانی بهتر از رقیبش بسازد! این قدر خودخواه، چرا پول ساختمان مجدد را به فقرا ندهی؟

ترفندی زیرکانه در رهایی از آتش جهنم

آیا کسی هست دلش زنده باشد و در مقام تدارک سفر آخرتش برآید؟

(۱) - «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»

لیل: ۵-۷.

(۲) - المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً (مجمع الزوائد: ۸/

۸۷).

(۳) - البته این مبلغ در آن زمان، رقمی قابل توجه بوده است.

نبوت، ص: ۱۴۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم نماز خواندن بود. زن محترمه‌ای در نماز جماعت پیامبر حاضر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود:

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ». ۱۳۰

زن از شنیدن این آیه عذاب، صیحه زد و حالش دگرگون شد. پس از نماز رفت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد: «من دارایم هفت کنیز است، همه را در راه خدا آزاد می‌کنم تا خداوند هم هفت در جهنم را بر روی من ببندد و مرا از جهنم آزاد فرماید».

آری، پس از رحلت خاتم الأنبياء نیز افراد بسیاری از حیات طیبه انسانیّت محمد صلی الله علیه و آله صاحب حیات شدند.

از دیگر آثار حیات انسانیّت

از جمله آثار حیات انسانیّت، شوق ذکر خدا، انس به خدا و یاد آخرت، شوق لقای الهی است و شوق رسیدن به ثوابهای خداوند است.

از جمله آثارش این است که دیگر غصّه دنیایش را نمی خورد؛ غصه دیروز را بخورد یا غصّه فردا را؟ دیروز که گذشت، خوب یا بد؛ اما فردا اصلاً معلوم نیست جزء عمر باشد. آری:

«اغتنم الفرصه بين العدمين».^{۱۳۱}

(۱) - حجر: ۴۳ - ۴۴.

(۲) - بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۳۸ (پاورقی).

نبوت، ص: ۱۵۰

«فرستی را که میان دو نیستی دریافته‌ای، غنیمت شمار».

^{۱۳۱} (۲) - بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۳۸ (پاورقی).

سخنی جاودانه از امام حسن علیه السلام پیرامون مرگ

جمله‌ای به مناسبت امروز که نیمه ماه رمضان و مربوط به فرمایشی از حضرت مجتبی علیه السلام است عرض کنم. شنیده‌اید در بحار الأنوار از جناده بن امیه منقول است که گفت:

«شنیدم حضرت مجتبی علیه السلام مسموم شده، برای عیادت آن حضرت رفتم و دیدم حضرت در بستر افتاده و طشتی هم نزد آقا است که خون و قطعه‌هایی از جگر مبارکش در آن است. به آقا عرض کردم: چرا معالجه نمی‌فرمایید؟

فرمود: مرگ است، مرگ را چگونه می‌شود معالجه کرد؟».

چندین مرتبه حضرت مجتبی علیه السلام را زهر دادند، اما هر بار شکم مبارکش را به قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌مالید و شفا می‌یافت.

فرمود: «این بار مرگ رسیده است و غیر از دفعات پیش است».

جناده گفت: «وقتی فهمیدم حضرت رفتنی است و از خوب شدن مأیوس است، عرض کردم: آقا! مرا موعظه‌ای بفرمایید».

حضرت فرمود: «یا جناده! استعدّ لسفرک وحصّل زادک قبل حلول
أجلک وأعلم أنّک تطلب الدنیا والموت یطلبک». ۱۳۲

«آمادگی پیداکن برای مسافرتی که در پیش داری و زاد و توشهات

(۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۸ - ۱۳۹.

نبوت، ص: ۱۵۱

را پیش از آن که مرگت فرا برسد، تهیّه کن. تو دنیا را می جویی در
حالی که مرگ تو را دنبال می نماید».

ناگهان بانگی بر آمد خواجه رفت.

دیگر آن که: غصّه فردایت را نخور، فردایی که معلوم نیست جزء عمر
باشد.

سپس حضرت فرمود: «اگر بیش از حدّ، خوراک و پوشاک جمع کنی،
خزینهدار دیگران هستی؛ آری، حمّال باشی ورثه هستی».

«واعمل لدنیاک تعیش أبداً واعمل لآخرتک کأنّک تموت غداً». ۱۳۳

۱۳۲ (۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۸ - ۱۳۹.

۱۳۳ (۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۹.

دیگر آن که: «برای دنیایت این طور کار کن مثل این که همیشه در آن می‌مانی و برای آخرت چنان باش مثل این که فردا می‌میری».

نسبت به امر دنیوی غصّه‌ای ندارد چون همیشه مجال دارم؛ اما نسبت به امر آخرت، وقت تنگ است. کسی که می‌خواهد فردا بمیرد چه می‌کند؟ وصیت می‌کند، بدهی خودش را می‌پردازد؛ از صاحبان حق، حلال بودی می‌طلبد.

آنگاه می‌فرماید: «اگر بخواهی خداوند به تو عزّت دهد بدون این که سلطنت داشته باشی و هیبتی به تو بدهد بدون این که عشیره و قبیله‌ای داشته باشی، پس از ذلّت و بدبختی گناه و مخالفت امر خدا بیرون بیا و تحت اطاعت و فرمانش وارد شو».

اگر از گناه دوری گزیدی، یقین بدان عزّت بی نظیری خواهی

(۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۹.

نبوت، ص: ۱۵۲

داشت و همچنین هیبتی که دیگران ملاحظه‌ات را می‌کنند؛ مثلاً در حضورت از انجام گناه خودداری می‌نمایند.

بیماری یعقوب صفار و معالجه شگفت‌انگیز او توسط سهل بن عبدالله

نوشته‌اند که: «یعقوب صفاری (مؤسس سلسله صفاریان) بیمار شد.

اطبّا برای معالجه‌اش جمع شدند اما هیچ‌کس از عهده بر نیامد.

یعقوب گفت: اگر در گوشه و کنار، مرد خدایی را سراغ دارید که

پیش خدا آبرو داشته باشد، بیاورید.

گفتند: سهل بن عبدالله شوشتری زاهد مشهور، چنین است.

دنبال سهل رفتند، اما او نیامد. آری، کسی که اهل آخرت است، او

را با دربار سلاطین چکار؟ به شاه هم اعتنا ندارد. بالأخره به هر

خواهش و تمنّایی بود، او را آوردند.

سهل کنار بستر یعقوب نشست و گفت: آیا می‌خواهی خدا تو را شفا

دهد؟ در حالی که چقدر آه و ناله مظلومها پشت سرت بلند است.

گفت چکنم؟

سهل پاسخ داد: محبوسین را آزاد کن.

یعقوب دستور داد زندانیان را آزاد کنند.

گفت: تو به بندگان خدا ظلم می کنی، آن وقت امید داری خدا تو را ببخشد، بیا و از گذشته های توبه کن.

بالآخره یعقوب را به توبه و استغفار واداشت. آن وقت دستش را

نبوت، ص: ۱۵۳

به دعا بلند کرد و گفت:

ای خدایی که یعقوب را از ذلت گناه نجات دادی، از این بستر بیماری نیز او را نجات بده.

نوشته اند که: یعقوب در همان مجلس از بستر بیماری برخاست، امر کرد طبق زر برای سهل بن عبدالله بردند.

سهل گفت: کسی زر می خواهد که خدا را نداشته باشد، کسی که خدا را دارد، همه چیز دارد».

سبب عزت و ذلت انسان

ضمناً غرض میزان عزت و ذلت بود. عزت در اطاعت خدا و ذلت در معصیت اوست. اگر می خواهی عزیز شوی، خیانت و تدلیس نکن، بین چه عزتی داری. ذلیل، اهل معصیت هستند.

هر خیانتکاری هم اکنون نیز ذلیل است؛ اما کمال ظهورش وقتی است که سر از قبر در می آورد، با روی سیاه و نامه عملش به دست چپش، در حالی که برهنه است. راستی که در آن روز، ذلت از سر تا پایش می بارد.

خدای تعالی بیان حال این بدبختها را در قرآن چنین می فرماید:
«اگر بینی آنها را چگونه سرهای خجالت شان را نزد پروردگارشان به زیر انداخته اند». ۱۳۴

(۱) - «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» سجده: ۱۲.

نبوت، ص: ۱۵۴

و در روایت، این موقف را چهل سال ذکر فرموده است که:
«گنهکاران سر خجالت به زیر انداخته اند».

امام زین العابدین علیه السلام هم در دعای ابو حمزه عرض می کند:

۱۳۴ (۱) - «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» سجده: ۱۲.

«گریه می‌کنم برای وقتی که سر از قبر در می‌آورم و به اطراف خودم، نگاه می‌کنم گاهی به راست و گاهی به چپ؛ عده‌ای شادمان و رو سفید، برخی هم نالان و روسیاه، نمی‌دانم عاقبت من چه می‌شود؟» ۱۳۵

(۱) - أبکی لخروجی من قبری عریاناً ذلیلاً حاملاً ثقلی علی ظهری
انظر مرّة عن یمینی و آخری عن شمالی ... (مفاتیح الجنان / دعای
ابو حمزه ثمالی).

نبوت، ص: ۱۵۵

حیات سه گانه و موت آنها

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
...» ۱۳۶

^{۱۳۵} (۱) - أبکی لخروجی من قبری عریاناً ذلیلاً حاملاً ثقلی علی ظهری انظر مرّة عن یمینی و آخری عن شمالی ... (مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).

^{۱۳۶} (۱) - انفال: ۲۴.

صحبت درباره «حیات و موت انسانیت» ناتمام ماند. عرض شد حیات بر سه قسم است که در برابر هر قسمی هم موتی است.

اولاً حیات، منشأ فعل و حرکت است و به اعتبار متعلقش بر سه قسم می‌شود:

مرتبۀ نخستین آن عبارت است از: جنبش جسم و تولید مثل کردن و تزیاید در اقطار ثلاثه (طول، عرض و عمق آن زیاد شدن) که از آثار حیات نباتی است؛ مثلاً درخت نارنج، نهال را از خودش تولید می‌کند، پس توالد دارد، یا بعضی دیگر که از تخم پیدا می‌شوند، همان تخم را پس می‌دهند.

موت نباتی هم آن است که از این خاصیت بیفتد مثل پیرمرد، یا

(۱) - انفال: ۲۴.

نبوت، ص: ۱۵۶

پیرزنی که دیگر بچه‌دار نمی‌شوند، این یک مرتبۀ از موت است.

قسم دوم، حیات و موت حیوانی است. عرض شد قوّه‌ای که منشأ بوییدن یا متحرک بالاراده بودن که از مرتبۀ نباتی، قوی‌تر و بالاتر

است. دیدن و شنیدن ویژه حیوانات است که نوع نباتات از آن بی بهره‌اند (مگر نباتات استثنایی پیدا شود) صفات حیوانی چون شهوت، غضب و حرص در حیوانات است که از جمله آنها انسان است.

موت حیوانی هم به از کار افتادن همه حواس است؛ همین مردنهای معمولی برای انسان و حیوان.

موت حیوانی مقابل حیات حیوانی است که غصّه‌ای ندارد، بالأخره پایان زندگی مادی، مرگ است.

حیات انسان قوه‌ای الهی

حیات انسانی قوه‌ای است الهی که از آن به نور ایمان و علم تعبیر می‌شود؛ حیاتی است که در قلب تولید می‌گردد که آثار عظیمی را به دنبال دارد.

کسی که به حیات انسانی زنده شده؛ یعنی مشتاق مرگ و لقاء الله است، اهل بذل و بخشش است، تا او را موعظه می‌کنند، متأثر می‌شود؛ اما وای از کسی که مبتلا به موت انسانی شده باشد یعنی همان شعر مشهور:

بر سیه دل چه سود خواندن نرود میخ آهنین بر سنگ

کسی که دل مرده است، چه کوه بکند؛ چه نماز بخواند، یا مثلاً چه صدها بلاها به او متوجه شود، چه روزه بگیرد.

این حقیقت در قرآن مجید به عبارتهای گوناگون بیان شده است.
در سوره یس می فرماید:

«تا بترساند به وسیله قرآن هر کس را که زنده باشد».^{۱۳۷} و در جای دیگر می فرماید: «تو به مرده نمی شنوایی».^{۱۳۸} کسی که گوش دلش کر شده، کسی که به مردن انسانیت مرده است، هر چه می خواهی بفهمانی، نتوانی چون میت انسانیت است.

در جای دیگر می فرماید: «مردگانند غیر زندگان».^{۱۳۹} گفتیم نشانه حیات، حرکت است. در این قسم حیات و موت نیز از حرکت و عدم حرکت معلوم می شود.

علت تفاوت رفتار انسانها

^{۱۳۷} (۱) - «لَيُنذِرُ مَنْ كَانَ حَيًّا...» یس: ۷۰.

^{۱۳۸} (۲) - «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى...» نمل: ۸۰.

^{۱۳۹} (۳) - «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ...» نحل: ۲۱.

کسانی را می بینید که چگونه در مساجد و معابد می آیند و با خدا و آخرت سر و کار دارند، در برابرشان کسانی که به مراکز فساد رو می آورند. آری، از کوزه برون همان تراود که در اوست. از حرکت شخص معلوم می شود چکاره است، زنده است یا

(۱) - «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...» یس: ۷۰.

(۲) - «إِنَّكَ لَأَتَّسِمِعُ الْمَوْتَى...» نمل: ۸۰.

(۳) - «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ...» نحل: ۲۱.

نبوت، ص: ۱۵۸

مرده، حیوان است یا انسان. از حرکت زبانش معلوم می شود، یکدفعه زبان می جنبد، فحش و ناسزا می پراند، معلوم می شود هنوز حیوان است و حیات انسانی پیدا نکرده است.

در مقابلش انسانی می بینید که جز ذکر خدا و صلوات و خیر رسانی به مردم چیزی نمی گوید، معلوم می شود او دلش حیاتی پیدا کرده است.

این همه سفارشها و دستورالعملها برای این است که به مرتبه‌ای از حیات انسانی برسیم.

البته خداوند حیات انسانی مرحمت فرموده و نشانه‌اش همین شرکت شما در این مجلس در بعد از ظهر ماه رمضان و در حال روزه است. چه کسی شما را به این جا کشانیده و نگه داشته است؟ یقیناً خواب، لذیذتر و یا خدای نکرده روزه خوری راحت‌تر بود؛ ولی چیزی که هست می‌خواهم عرض کنم کم است، حیات داریم ولی ضعیف و در معرض آفات است. دست و پای بزنیم بلکه **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** این حیات زیادتر گردد تا جزء احیا وارد آن عالم شویم و گرنه حیات ضعیف در معرض کمتر شدن است تا به حدّی که ممکن است به موت منجر گردد.

دنیا، خانه اسباب

حال بینیم این حیات از کجا پیدا می‌شود، می‌خواهیم انسان شویم، از چه راهی وارد شویم؟

نبوت، ص: ۱۵۹

شگی نیست که خداوند دنیا را دار اسباب قرار داده و تمام ارتباط بین علت و معلول است، همان‌گونه که حیات نباتی و حیوانی اسباب می‌خواهد، حیات انسانی نیز نیاز به اسباب دارد.

در حیات نباتی باید تخم کاشته شود و به وسیله وزش باد از درخت نر به ماده برسد تا تولید مثل نماید. در حیات حیوانی نیز پدر و مادر می‌خواهد، جز افراد استثنایی مانند آدم ابوالبشر و عیسی بن مریم علیهم السلام نیاز به جریان عادی و والدین است که باید نطفه از پشت پدر و سینه مادر^{۱۴۰} ترکیب شده و مراحل خلقتش را بپیماید، پس از تولد نیز نیاز به تربیت دارد.

کامل شدن انسان با ارتباط داشتن با اهل بیت علیهم السلام

نسبت به حیات انسانی نیز با مرتبط شدن به انسان کامل حقیقی یعنی خاتم رسل و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله حاصل می‌شود. تا روح به محمد صلی الله علیه و آله مربوط نشود، از حیات انسانیت محروم است. تا ارتباط نفوس به اهل بیت نباشد، کجا به حیات طیبه انسانیت، زنده می‌شوند.

پیامبر و علی علیهما السلام دو پدر امت

^{۱۴۰} (۱) - «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» طارق: ۷.

در حدیث شریفی که مکرر عرض شده و شنیده‌اید، دقت کنید،

(۱) - «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» طارق: ۷.

نبوت، ص: ۱۶۰

همان حدیثی که در روز بیستم ماه مبارک رمضان پس از ضربت خوردن حضرت برای صعصعه نقل کرد و فرمود:

«روزی ابن عمم خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله به من فرمود: بر منبر برو و بگو خدا لعنت کند کسی را که عاق والدین شود، پدر و مادرش را درک کند ولی آنها را راضی ننماید. دوّم: خدا لعنت کند کسی را که مزد اجیرش را ندهد. سوّم: خدا لعنت کند عبدی را که از فرمان مولایش بیرون رود.»

من این مطالب را گفتم و خدمتش باز گشتم و شرح آن را خواستار شدم.

حضرت فرمود:

«انا وانت ابوا هذه الامّة.»

«من و تو دو پدر این امت هستیم، لعنت خدا بر کسی که عاق ما شود».

عاق والدین که شنیده‌اید بوی بهشت را هم نمی‌شنود، حقیقتش عاق محمد و علی است و در مرتبه دوّم، پدرها و مادرها هستند به همان نسبتی که میان روح و جسد است از پدر و مادر جسمانی، بدن پنجاه و شصت ساله و از محمد و علی علیهما السلام حیات ابدی انسانیت.

افضل بودن حقوق والدین روحانی بر والدین جسمانی

البتّه حق پدر و مادر خیلی زیاد است. چقدر مادر زحمت

نبوت، ص: ۱۶۱

می‌کشد تا بچه به حدّ رشد برسد و پدر چقدر برای تحصیل معیشت بچه و تربیتش رنج می‌برد تا مستقل شود.

ولی حقّ محمد و علی علیهما السلام به مراتب بیشتر است؛ زیرا تعلیم کردند به ما تعالیمی را که به برکت عمل به آن، حیات جاودانه و زندگی ابدی نصیب ما می‌شود و دوش به دوش ملک پرواز می‌کنیم.

کسی که به این دو پدر روحانی ربط پیدا کرد، پس از مرگ در ملأ اعلیٰ با آنها محشور است.

ولایت اهل بیت علیهم السلام بالاترین نعمت

روایت یونس بن عبدالرحمن را قبلاً عرض کرده‌ام، خلاصه‌اش را به مناسبت بحث، یادآوری نمایم:

خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «به خدا سوگند ولایت شما نزد من از دنیا و آنچه در آن است دوست داشتنی‌تر است».

آثار خشم در چهره مبارک امام علیه السلام آشکار شد. یونس پرسید:

«مگر من سخن خلافی عرض کردم؟».

حاصل روایت آن که فرمود: «درست قیاس نکردی؛ تو می‌گویی ولایت شما و آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا بهتر است، اصولاً دنیا چیست؟ آیا جز جلوگیری از فوران شکم و فرج و پوشش لباس، چیز دیگری است که می‌گویی ولایت شما بهتر از دنیا است؟ در حالی که به برکت ولایت ما برای تو حیات همیشگی است».

نبوت، ص: ۱۶۲

زنده حقیقی کیست؟

حیّ مطلق و حقیقی آن کسی است که بالذات زنده است و زنده بودن همه هم به او وابسته است. خداست که حیات حقیقی به محمد و آل او داده است و این چنین قرار داده که هر کس به ایشان ربط پیدا کرد، او هم از حیات آنان بهره‌مند می‌شود. در حقیقت انسان آل محمدند و هر کس به آنان پیوسته است.

کسی که به انسان کامل مربوط نیست، از انسانیت نیز بی بهره است به قسمی که جز حیوان دو پایی، چیزی نیست.

در اقلیت بودن حاجیان واقعی

شنیده‌اید راوی به امام عرض کرد: «امسال چقدر حاجی زیاد است».

حضرت اشاره‌ای فرمود و پرده ملک عقب رفت و ملکوت آشکار شد، دید همه خوک و میمونند.

آری: «ما اکثر الضحیح وأقلّ الحجیح».^{۱۴۱}

«ضجّه و ناله فراوان است؛ ولی حج گزار حقیقی کم است».

اینها هنوز انسان نشده‌اند، انسان حقیقی چهارده نور پاک هستند و آنان که از انسانیت ایشان بهره برده‌اند، آن هم با مراتبش تا به حدی برسد که روح و نفسش از روح و نفس آنها و دلش از نور آنها منور شود

(۱) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۶۱.

نبوت، ص: ۱۶۳

و خلاصه فرزند روحانی علی علیه السلام شود و از باقیمانده گل آنها باشد. ۱۴۲

تو به پیغمبر چه می‌مانی
بگو

شیر را بچه همی ماند بدو

ارث بردن فرزند از والدین در گفتار و کردار

معمولاً بچه از پدر ارث می‌برد و در شکل و حرکات ظاهری مانند پدر یا مادر می‌شود و همچنین به مناسبت قرابت، شبیه عمو و دایی

حتی در راه رفتن نیز شبیه می‌شود، در حیوانات که کاملاً چنین است.

بدانید که بچه محمد و علی علیهما السلام در حرکات و سکناتش نیز باید به آنها شبیه باشد، پس اگر در گفتار و کردارش شبیه دشمنان بود آیا می‌تواند ادعا کند مؤمن و شیعه است؟!!

اعتراف جالب ابن ابی الحدید

جمله‌ای شیرین در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است. این سنی معتزلی مذهب، می‌نویسد:

«به تجربه ثابت شده است که شیعیان علی علیه السلام خوشخو هستند، همان طوری که دیگران خشن و تند خوینند. هر کس تابع مولایش هست.»

آری، این تأثیر همان روحانیت است. معلوم می‌شود فرزند

(۱) – شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا یفرحون بفرحنا ویحزنون بحزننا (شجره طوبی: ۱ / ۶).

نبوت، ص: ۱۶۴

محمد و علی علیهما السلام است که آثار والد در او نیز پیدا شده است، لذا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
...» ۱۴۳

«ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که رسول شما را می‌خواند به چیزی که شما را زنده می‌گرداند، اجابت کنید و پاسخ مثبت بدهید.»
هنگامی که رسول شما را دعوت می‌کند، در واقع می‌خواهد زنده‌تان کند، قلبتان را منور و پر از محبت نماید، زندگی جاودانه به شما بدهد.

ثبت است بر جریده عالم
دوام ما

هرگز نمیرد آن که دلش
زنده شد به عشق

مبادا از ایشان فرار کنید بلکه بکوشید بیشتر به ایشان نزدیک شوید و یقین بدانید به مقداری که در آنان فانی شدید، کسب حیات

کرده‌اید و به همان اندازه که به محمد و علی علیهما السلام پشت کرده باشید، رو به موت حقیقی رفته‌اید.

عشق به دنیا و شهوات، با عشق به محمد و علی علیهما السلام جمع نمی‌شود؛ یا خدا و آخرت و اولیای خدا، یا شیطان نفس و هوا. اگر حیات حقیقی می‌خواهی، در حصن محکم ولایت در آی. ^{۱۴۴} قلعه

(۱) - انفال: ۲۴.

(۲) - ولایة علی بن ابی طالب حصنی ... (الجواهر السنیه: ۲۲۵).

نبوت، ص: ۱۶۵

محکم هست، اما شما که از قلعه پوشالی شیطان قدمی بیرون نمی‌گذارید، هر چه بگویی حلوا حلوا، دهنش شیرین نمی‌شود: «به عمل کار بر آید به سخندانی نیست». باید با عمل در قلعه ولایت ایستاد و آن را رها نکرد، نتیجه مقام نبوت و امامت برای امثال ما همین است که نور ایمان و معرفت پیدا کنیم.

فضیلت چشم باطنی از چشم ظاهری

وقتی می‌شنوی یک نفر کور بر سر قبر حضرت رضا علیه السلام رفته، شفا یافته و چشمانش بینا شده است، این را خیلی مهم می‌گیری و مهم هم هست؛ ولی باید متوجه شوی این چشم چند سالی دوام دارد و بعد صاحبش خاک می‌شود. اندازه دید چشم تا چند متر محدوده خودش بیشتر نیست، در حالی که حضرت رضا علیه السلام به آن که خواهان باشد چشمی می‌دهد که جاودانی است و تا سه هزار سال راه صراط را می‌بیند و راستی چنین چشمی چقدر مهمتر است.

شگفتی اعمش از پاسخ هوشمندانه کنیز

مرحوم مجلسی از اعمش – که از مشاهیر علما و اهل حدیث است – جریان عجیبی نقل می‌کند. او می‌فرماید:

«در سفر حج بیت الله الحرام در صحرا همراه قافله می‌رفتم. به کنیزی رسیدم که کور بود و مرتباً می‌گفت: **اللهم انی اسئلك بحق**»

محمد

نبوت، ص: ۱۶۶

وآل محمد ان رددت بصری.

خدایا! به حق محمد و آل محمد از تو می‌خواهم که چشمانم را به من برگردانی.

اعمش گوید: نزدیک رفتیم و گفتیم: این چه حرفی است که می‌زنی؟ به حق محمد صلی الله علیه و آله می‌گویی، مگر محمد صلی الله علیه و آله هم بر خدا حق دارد؟

آن کنیز با معرفت و با محبت، با کمال تشدد گفت: تو کجا محمد صلی الله علیه و آله را می‌شناسی؟ او کسی است که خدا به جان عزیزش سوگند خورده است.

اعمش گفت: از او پرسیدم: کجا خداوند به جان محمد صلی الله علیه و آله قسم خورده است؟

گفت: نخواندی آیه قرآن را که می‌فرماید:

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ».^{۱۴۵}

«لَعَمْرُكَ» یعنی به جان تو سوگند، اگر جان محمد صلی الله علیه و آله و آل خدا عزیز نبود، چگونه خداوند به آن سوگند می‌خورد؟

پس از فراغت از اعمال حج، در مراجعت از همان طریق، دیدم همان جاریه را که دو چشمش روشن شده و سخنش نیز عوض شده، مرتباً می‌گوید:

علیکم بحبّ علیّ بن ابی طالب.

(۱) - حجر: ۷۲.

نبوت، ص: ۱۶۷

بر شما باد دوستی علیّ بن ابی طالب که خیر دنیا و آخرت است.

من نزدیک او رفتم و گفتم: تو همان کنیز نابینا نیستی؟

گفت: چرا.

گفتم: کی تو را بینا کرد؟

گفت: حبّ علیّ علیه السلام.

جریانش را پرسیدم، گفت: همان طور که دیدی و شنیدی از خدا

می‌خواستم به حق محمد صلی الله علیه و آله چشمم را به من

برگرداند، هاتفی ندا داد: ای زن! اگر در این سخت راست

می‌گویی، دستت را بر چشمت بگذار و باز بکن. دستم را بر چشمم گذاشتم و برداشتم، دیدم چشمم روشن شد و به اطراف نگریستم اما کسی را ندیدم. گفتم: خدایا! به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله او را به من بشناسان؛ همان کسی که واسطه خوب شدن چشمم شد.

گفتم: ای هاتف! تو را به حق خدا خود را به من بشناسان.

گفت: منم خضر خادم علی علیه السلام. بر تو باد دوستی علی علیه السلام. به درستی که دوستی علی علیه السلام خیر دنیا و آخرت است. همین جا بمان، حُجَّاج که بر می‌گردند، این سخن را به آنها بگو (که دوستی علی علیه السلام خیر دنیا و آخرت است).^{۱۴۶} آری، چشم باطن از دوستی علی علیه السلام روشن می‌شود که مهمتر از چشم ظاهر است.

(۱) - بحار الأنوار: ۹۴ / ۴۰ (با اندکی اختلاف).

نبوت، ص: ۱۶۸

مرده حیوانی را زنده کردن، معجزه است. راستی هم مهم است اما بالأخره دوباره می‌میرد، اما دوستی علی علیه السلام تو را به حیات ابدی می‌رساند و پس از مرگ، جزء احیا شمرده می‌شوی و اول طلوع و ظهور روح تو است، دوش به دوش ملائکه حرکت می‌کنی و مثل دسته گل، روح را به ملا اعلی می‌برند.

نبوت، ص: ۱۶۹

پیامبران علیهم السلام منشأ آگاهی بشر از آخرت

آگاهی از نظام آخرت برای بشر، موقوف به وجود «پیغمبران» است. اگر خداوند بشر را به وسیله پیغمبران راهنمایی نکند، کسی چه می‌داند که پس از مرگ چه خبر است و خیرش در چیست؟ اگر تعالیم انبیا نباشد، بشر نسبت به عالم روحانیت چه اطلاعی پیدا می‌کند؟ اگر انسان از اول تا آخر عمرش جان بکند تا سر در بیاورد و در آخرت چه خبر است باز هم نمی‌فهمد، لذا خداوند از باب حکمت بالغه‌اش باید عده‌ای را به عالم غیب راهنمایی فرماید و

بهشت و دوزخ را به آنان بنمایاند و راهش را نشان بدهد تا برای مردم سوغات بیاورند و برای آنان بیان کنند که پس از مرگ، چه ماجراهایی است.

مزد و پاداش نخواستن انبیا علیهم السلام

برنامه همه انبیا این بوده که در برابر تبلیغ و زحماتشان از کسی

نبوت، ص: ۱۷۰

مزدی نمی خواستند^{۱۴۷} و کارشان نصیحت کردن و خیرخواهی بشر بوده است.

طرح صحابه برای تأمین مخارج پیامبر صلی الله علیه و آله

در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای از اصحاب در مدینه جمع شدند و گفتند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله میهمان زیاد وارد می‌شود و مخارجش فراوان است، اگر بشود پولی روی هم جمع کنیم و ملکی برایش بخریم و از درآمد آن ملک مخارج پیامبر تأمین شود بجاست.

^{۱۴۷} (۱) - «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ...» شعراء: ۱۲۷.

نزد پیغمبر آمدند و پیشنهاد خود را مطرح ساختند. رسول خدا ساکت بود. آیه شریفه نازل شد که:

«بگو من از شما پاداشی بر تبلیغ نمی خواهم جز دوستی بستگانم».^{۱۴۸}
اگر پیامبر صلی الله علیه و آله مال دنیا می خواست، خداوند گنجهای عالم را در اختیارش می گذاشت.

بازگشت محبت اهل بیت علیهم السلام به خود انسان

مزد محمد صلی الله علیه و آله را می خواهد بدهید؟ هیچ کس از عهده این کار بر نمی آید، پاداشش بر عهده خداست.^{۱۴۹} بلی تنها کاری که از امتش

(۱) – «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ...» شعراء: ۱۲۷.

(۲) – «... قُلْ لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى...» شوری: ۲۳.

(۳) – «... إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ...» هود: ۲۹.

نبوت، ص: ۱۷۱

^{۱۴۸} (۲) – «... قُلْ لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى...» شوری: ۲۳.

^{۱۴۹} (۳) – «... إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ...» هود: ۲۹.

می آید این است که به دستوراتش عمل کنند. مزد محمد صلی الله علیه و آله این است که به دستوراتش عمل کنی، هر وقت نام شریفش را می بری، یا می شنوی، بر او صلوات بفرستی.

همچنین به بستگانش محبت بورزی که آن هم بازگشتش به خودت می باشد. صریح قرآن مجید است که:

«آنچه به عنوان پاداش از شما خواستم (یعنی دوستی بستگانم) برای خود شماست».^{۱۵۰}

انبیا علیهم السلام و اخلاق فاضله

همان طوری که قبلاً اشاره شد، انبیا علیهم السلام باید در همه اخلاق فاضله از آن جمله «زهد» سرآمد مردمان و اعتنایی به مال و جاه و شهرت نداشته باشند. اعتمادشان بر آنچه در خزینه خداوند است بیشتر باشد از آنچه در دستشان می باشد.

به تعبیری که در دعا رسیده، بر انبیا شرط شده که در دنیا زهد بورزند.^{۱۵۱} پیغمبری که پول جمع کن و طالب شهرت و ریاست باشد چگونه می تواند مردم را وا دارد که دل از دنیا برکنند و به آخرت

^{۱۵۰} (۱) - «... ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَعْرَجٍ فَهُوَ لَكُمْ...» سبأ: ۴۷.

^{۱۵۱} (۲) - بعد آن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه وزخرفها وزبرجها (مفاتیح الجنان/ دعای نذبه).

راغب باشند، لذا جمیع انبیا زاهدترین مردم روی زمین بودند و در این زمینه در

(۱) - «... مَا سَأَلْتُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...» سبأ: ۴۷.

(۲) - بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنيئة
وزخرفها وزبرجها (مفاتيح الجنان / دعای ندبه).

نبوت، ص: ۱۷۲

خطبه‌ای از نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام نمونه‌هایی از
زهد انبیا را یاد آور شده است.

زهد شگفت‌انگیز حضرت موسی و عیسی علیهما السلام

مضمون عبارتهای نهج البلاغه چنین است که می‌فرماید:

«موسی بن عمران علیهما السلام از بس علف صحرا خورد، پوست
شکمش به رنگ سبز شد و هنگامی که دختران شعیب، قرص نانی به
او دادند، گفت: خدایا! من به این نعمتی که برایم فرستادی نیازمند
بودم». ۱۵۲ حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام چراغش ماهتاب و

۱۵۲ (۱) - «... رَبِّ إِي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» قصص: ۲۴.

متکایش دستش بود. نه زن داشت، نه خانه و نه فرش. خوراکش هم معمولاً پیاز بود.

نمونه‌ای از زهد خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله

آن وقت حضرت علی علیه السلام درباره زهد خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

«در حجره بعضی از همسرانش (گویا عایشه بوده است) وارد شد، پرده‌ای آویزان و بر آن تصاویری نقش بود. حضرت به همسرش فرمود: این پرده را از پیش چشم من بردار، چون وقتی به آن می‌نگرم، به یاد دنیا می‌افتم.»

(۱) - «... رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» قصص: ۲۴.

نبوت، ص: ۱۷۳

هرگز خستی روی خستی نگذاشت در حالی که اگر می‌خواست می‌توانست خانه‌ای از طلا بسازد. پوشش سقف و تیرهای خانه‌اش از سعف و شاخه‌های نخل بود.»

یکی از بزرگان می‌نویسد: «ای کاش آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله را هر طور بود نگهداشته بودند تا پس از او مسلمانان به چشم خود وضع زندگی پیغمبر شان را می‌دیدند».

آری، پیغمبر ما زاهدترین افراد بود و هر چه به دستش می‌آمد در راه خدا صرف می‌کرد.

وقتی وارد مسجد می‌شد، مسلمانان پیش پایش بر می‌خاستند، حضرت می‌فرمود:

«من هم مثل شما هستم، چرا جلو من بر می‌خیزید؟».

در مجلسی که وارد می‌شد، در پست‌ترین جاهایش می‌نشست، مجلسش همیشه به صورت دایره و دوری بود، بالا و پایین نداشت.

زیرانداز زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله

برای پیامبر صلی الله علیه و آله پارچه‌ای حدود چند متر بود که آن را دو تا می‌کردند، نیمی از آن را زیر تنه می‌انداخت و نیم دیگر را به روی خود می‌کشید. هنگام نماز نیز قدری از آن را زیر پا و قسمتی از آن را بر دوش می‌انداخت.

سالهای آخر عمر، پیغمبر یک مرتبه شکسته شد. خودش فرمود:

«سوره هود مرا پیر کرد». سوره‌های مشیبه؛ یعنی پیر کننده مانند

سوره

نبوت، ص: ۱۷۴

«عم» مشهور است، آیات قهر الهی، پیغمبر را شکسته کرد.

بعضی از همسران پیغمبر گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیر و شکسته شده بود، برای استراحت بیشترش پارچه زیر تنش را چهار تا کردند.

شب پیغمبر استراحت کرد؛ چون جایش راحت‌تر بود، بیشتر خوابید و دیرتر برای تهجد برخاست، فرمود: «چه کسی این ظلم را در حق من کرده؟ همان وضع نخستین بهتر است».

عایشه گوید: «چهل روز چهل روز در خانه ما آتش برای طبخ روشن نمی‌شد و با خرمایی و آبی می‌ساختیم. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، برای ما فرج شد، از طرف دربار خلافت، هزینه کافی برای همسران پیغمبر پرداخت می‌شد».

سرسختی و پایداری بی نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله

سران قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: «برادر زاده‌ات (محمد صلی الله علیه و آله) این روزها خیلی جری شده و به خدایان ما بد می‌گوید، بین چه می‌خواهد، اگر طالب مال است، ما ثروتمندان جزیرهٔ العرب هستیم، آن قدر مال روی هم می‌ریزیم و به او می‌دهیم که ثروتمندترین افراد شود و اگر طالب ریاست است، ما حاضریم او را بر خودمان حکومت دهیم و اگر زن می‌خواهد، زیباترین دخترها را برایش خواستگاری می‌کنیم و اگر دیوانه است برایش طبیب بیاوریم!».

ابوطالب گفته هایشان را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد، حضرت

نبوت، ص: ۱۷۵

فرمود: «اگر آفتاب را در دست راستم و ماهتاب را در دست چپم بگذارند (کنایه از این که اگر سلطنت تمام جهان و علویات و سفلیات و همه گونه امتیاز را به من بدهند) دست از دعوتم بر نمی‌دارم. محمد را چه حاجت به مال دنیا، او را خدا بی نیاز کرده است».^{۱۵۳} حتی زبانش را کیمیا گردانیده است.

^{۱۵۳} (۱) - «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» الضحی: ۸.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

زنی سیصد درهم نقره در کیسه‌ای خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: «این درهمها را به مصرف فقرا برسانید».

حضرت به یکی از اصحاب حاضر فرمود: «این کیسه زر را خالی کن، تا خالی کرد، دید همه اشرفی طلا است. زن وحشت زده گفت: به خدا سوگند من پول نقره در کیسه کردم» فرمود: «تعجب می‌کنی؛ من گفتم طلا، خدا هم آن را طلا کرد».

آری، پیامبری که نقش هم کیمیاست، کجا نظری به دنیا دارد؟

یا رسول الله صلی الله علیه و آله! نقره یا مس به اشاره تو طلا می‌شود، چه شود که نظر لطفی به دل مس ما کنی و آن را طلا فرمایی؟

آری:

آیا شود که گوشه چشمی به

ما کنند

آنان که خاک را به نظر

کیمیا کنند

وجود کامل‌ترین فضایل و کمالات در انبیا و امامان علیهم السلام

پیامبران و امامان علیهم السلام در جمیع فضایل باید در درجه کمال باشند، در حلم و صبر؛ عفو و گذشت؛ کظم غیظ؛ وقار و طمأنینه، باید سرآمد همگان و از همه مهربانتر باشند. نمی‌شود خلقی از اخلاق پسندیده باشد که در پیغمبر و امام به نحو اتم و اکمل وجود نداشته باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور است جامعه را از امراض معنوی شفا بخشد، دل مرده‌شان را زنده کند، دوستی دنیا را از نفوسشان بیرون کند، چنین شخصیتی چگونه می‌شود خودش آلوده به مادیات باشد؟!

سخنی ارزشمند از شیخ شوشتری

شیخ جعفر شوشتری در مواعظش می‌گوید: «به من می‌گویند تو مردم را از مرگ و دوزخ خیلی می‌ترسانی. بلی، شیخ می‌ترساند ولی چند نفر تاکنون ترسیده‌اند و به فکر بار بستن خود افتاده‌اند.»

در جای دیگر می‌فرماید: «برای رو به دنیا رفتن، نفس و هوا و شیطان کافی است، محرک دیگری نمی‌خواهد، اقتضائات بر طبق

مادیّات است، اما از این طرف محرّک لازم است، مرتّباً در گوش مردم باید خواند که دنیا فانی است، این قدر حرص نزنید، این قدر دل به مادیّات نبندید».

بلی وظیفه پیغمبر و امام و روحانیون است که جامعه را از دنیا

(۱) - «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي» الضحی: ۸.

نبوت، ص: ۱۷۷

کنده و به آخرت مایل گردانند، لذا خودشان باید بیش از همه پاک باشند و به هیچ وجه آلودگی به مواد و مادیّات پیدا نکنند، لذا اهل عقل بیشتر به حالات و کمالات مدّعی پیغمبر می نگرند تا معجزه.

اساس، کمالات نفسانیّه است. کسی که ادّعای نبوت می کند اگر مادی بود، پول پرست و شهوت ران و طالب مقام و جاه بود، بالأخره دروغش واضح می شود هر چند خرق عادت نیز از او سرزند.

عصمت قوّه‌ای خدادادی

«عصمت»^{۱۵۴} که در پیغمبر و امام شرط است، قوه‌ای خدادادی است تا بشود به برکت آن از هر گناه و خطایی؛ چه سهو چه نسیان و غفلت محفوظ بماند، چه پیش از پیغمبری و امامت و چه پس از آن.

از الفاظ متداول و غلط این است که به بچه می‌گویند طفل معصوم؛ زیرا خیال کرده‌اند عصمت یعنی بی‌گناهی.

اگر از کسی که مکلف است، گناه سر نزند، عادل می‌شود ولی معصوم کسی است که قوه خدادادی و قدسیه‌ای دارد که اشتباه هم نمی‌کند.

اگر پیغمبر یا امام جایز الخطاء باشد ممکن است به جای امر،

(۱) – هر چند در سخنرانی‌های قبل درباره عصمت و همچنین اشکالی که پس از آن در اعتراف به گناه در دعاها رسیده قبلاً مشروحاً بحث شده لکن چون مطالب جالب دیگری با بیان شیوایی انجام گرفته، نافع تشخیص داده شد و در این جا به چاپ رسید، امید است مورد استفاده قرار گیرد.

است مورد استفاده قرار گیرد.

^{۱۵۴} (۱) – هر چند در سخنرانی‌های قبل درباره عصمت و همچنین اشکالی که پس از آن در اعتراف به گناه در دعاها رسیده قبلاً مشروحاً بحث شده لکن چون مطالب جالب دیگری با بیان شیوایی انجام گرفته، نافع تشخیص داده شد و در این جا به چاپ رسید، امید است مورد استفاده قرار گیرد.

نبوت، ص: ۱۷۸

نهی و به جای نهی، اشتباهاً امر کند، در این صورت، اعتماد مردم از او سلب می‌شود؛ چرا زیر بارش بروند، مگر او با دیگران چه فرقی دارد؟

پاسخ به یک پرسش مهم

در این جا اشکالی مشهور پیش می‌آید و خیلی از افراد نیز می‌پرسند: درست است که به حکم عقل، پیغمبر و امام باید معصوم باشند حتی به عقیده ما، ترک اولی و ترک مستحب و کار مکروه نیز از محمد و آل او علیهم السلام صادر نشده است، اما در دعاها می‌بینیم که آنان اقرار به گناه می‌کنند.

در دعای ابو حمزه، امام سجّاد علیه السلام عرض می‌کند:

«هنگامی که گناهانم را می‌بینم، به فزع می‌افتم». ^{۱۵۵} و نظایر اینها.

حلّ مشکل اعتقادی توسط امام موسی بن جعفر علیه السلام

علی بن عیسی اربلی می‌گوید: «سخنان موسی بن جعفر علیه السلام در سجده توجّه را جلب کرد: خدایا! آنگاه که با زبانم گناه تو را

^{۱۵۵} (۱) - إذا رأيت مولاي ذنوبی فزعت (مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی).

کردم، اگر می‌خواستی مرا گنگ می‌کردی و آنگاه که با گوشم تو را
معصیت کردم، اگر می‌خواستی مرا کر می‌کردی...».

این سخنان برایم مسأله‌ای مشکل گردید، لذا خدمت جناب رضی
الدین سید بن طاووس رفتم و از سید، حلّ

**(۱) - إذا رأيت مولاي ذنوبي فرغت (مفاتيح الجنان / دعای ابو حمزه
ثمالی).**

نبوت، ص: ۱۷۹

این مشکل را پرسیدم.

وی فرمود: ممکن است برای تعلیم بندگان باشد.

این جواب دلپسندم نشد و گفتم: موسی بن جعفر علیه السلام در
نیمه‌های شب تنها در گوشه زندان در حال سجده، برای تعلیم چه
کسی چنین می‌گفت؟

سید فرمود: ممکن است تواضع برای خدا باشد.

این پاسخ نیز مرا قانع نکرد، مدتها در این فکر بودم تا اخیراً این
مشکل به برکت موسی بن جعفر علیه السلام حل گردید.

حاصل فرمایش ایشان این است که: «پیغمبر و امام حالات استغراق داشتند و در دریای عظمت الهی غرق شده و از خود بی خود می شدند؛ البته این حالات در شبانه روز متصل نبود، اشتغالات دیگری از قبیل رسیدگی به وضع بندگان و نظم امور معیشت زندگی خانوادگی، از امور واجب، مستحب یا مباح داشتند.

شگی نیست هنگامی که سرگرم خرید، یا صحبت با افراد هستند، با آن حالت مناجات و نمازشان یکسان نیست.

پیغمبر و امام، لازمه عبودیت را دوام آن حال استغراق می بینند و دوام نداشتنش را برای خود گناه می شمردند و از آن پوزش می طلبند».

نبوت، ص: ۱۸۰

هر که در این بزم مقربتر است ...

در دادگاه الهی، هر کس مقربتر است، ترس و لرزش هم بیشتر است؛ زیرا بیشتر ادراک عظمت حق را می نماید. آری:

«اعرفکم باللّه أخشاکم لله».

«عارف‌ترین شما به خدا آنها‌یند که بیشتر از خدا می‌ترسند».

چون بر بساط قرب راه‌یافته‌اند، مباحات نیز برایشان زشت است.

اشکال مورد بحث بیشتر از این جا ناشی می‌شود که لفظ را به همان

معنای لغوی محدود می‌کنند در حالی که مصادیق معنای

اصطلاحی‌اش بسیار است. ساده‌تر عرض کنم: «ذنب» در لغت عرب

به معنای «گناه» است و تا «ذنب» گفته می‌شود، در ذهن استحقاق

عذاب می‌آید؛ گناهی که صاحبش مستحقّ عقوبت است، در حالی که

ذنب در چیزی به کار می‌رود که صاحبش سر به زیر، خجل و

شرمسار می‌گردد هر چند مستحقّ عذاب و عقوبت نشود.

با این ترتیب، حتی امور ناچاری و غیر اختیاری را نیز شامل

می‌گردد و با این ترتیب، اشکالی باقی نمی‌ماند. برای روشن‌تر شدن

مطلب چند مثال بزنم.

۱- اگر در اثنای راه رفتن بدون توجه پای تان به قرآن مجید

بخورد، یا بی اختیار قرآن از دستتان بیفتد، با این که تقصیری

نداشتید، مع الوصف شرمنده‌اید و همین عمل را «ذنب» می‌شمرید هر

چند عقوبت ندارد.

نبوت، ص: ۱۸۱

۲- مثال دیگر، بچه‌ای در قنداقه زیر لحاف است، شما خبر ندارید، پا روی بچه می‌گذارید، یا وضعی پیش می‌آید که توسط شما بچه می‌میرد، با این که شما را نمی‌کشند و حق قصاص و انتقام هم ندارند؛ چون به هیچ وجه تقصیری مرتکب نشده‌اید، مع الوصف تا عمر دارید از پدر و مادر و بستگان بچه شرمندehاید و این کار را «ذنب» می‌شمارید.

۳- دیگر آن که: اگر کسی به مقام محبت برسد، جمیع هستی را فدای محبوب می‌کند و در عین حال باز هم شرمندeh است و می‌گوید: کاری نکرده‌ام.

عاشق حسین علیه السلام است، چقدر پول در راه زیارت و عزاداری حسین علیه السلام خرج می‌کند و زحمتهای می‌کشد، در عین حال خجالت هم می‌کشد و می‌گوید: من که کاری نکرده‌ام و از این که نتوانسته حق حسین علیه السلام را ادا کند، این را برای خودش «ذنب» می‌شمرد.

خجالتی که آل محمد صلی الله علیه و آله از مباحث ضروری مانند خوردن، خوابیدن، مکالمه، مواجهه و به طور کلی اشتغالات به لوازم بشری می کشیدند، دیگران از گناهانشان نمی کشند.

با این ترتیب، وجه تعبیر به «ذنب» در دعاها تا حدی واضح می گردد.

وقتی حضرت سجّاد علیه السلام عرض می کند: «خدایا! به زبانی تو را می خوانم که گناهش آن را گنگ کرده است. پروردگارا! با تو با دلی

نبوت، ص: ۱۸۲

مناجات می کنم که گناهش آن را هلاک ساخته است».^{۱۵۶} یعنی زبانی که به غیر یاد تو گویا بوده است و دلی که به غیر تو توجه داشته است، نه این که با زبانی که غیبت کرده، تهمت زده، دروغ گفته، فحش داده، نه با دلی که به گناه شرک، ریا و عجب آلوده است.

(۱) – أدعوك يا سيدي بلسان قد اخرسه ذنبه ربّ اناجيك بقلب قد اوبقه جرمة (مفاتيح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).

^{۱۵۶} (۱) – أدعوك يا سيدي بلسان قد اخرسه ذنبه ربّ اناجيك بقلب قد اوبقه جرمة (مفاتيح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).

وجوب معرفی معصوم از سوی خداوند

پس از آن که روشن شد که به حکم عقل، باید پیغمبر و امام، معصوم باشند، حالا ببینیم «عصمت» به چه چیز شناخته می‌شود؟

«عصمت» امری باطنی و مخفی است. ممکن است کسی در پیش مردم گناه نکند اما از روی تظاهر باشد، پس به صرف ترک گناه نمی‌شود از دل او هم با خبر شد، یا از تنهایی او نیز سر در آورد. خداوندی که عالم السرّ والخفایا است باید معصوم را به ما معرفی فرماید.

خداوند هم با عطا کردن معجزه سند عصمتش را امضا و او را به عنوان معصوم معرفی می‌فرماید.

رسوایی مسیلمه کذاب

این جا نکته‌ای را باید یادآور شوم و آن این که ممکن است شخصی از راه چشم بندی، تردستی، سحر و شعبده، کارهای

نبوت، ص: ۱۸۴

فوق العاده‌ای نیز انجام دهد که برای افراد عادی، خیلی شگفت آور باشد و ممکن است موجب گمراهی آنان نیز بشود. بر خداست که این گونه افراد را رسوا ساخته و دروغشان را آشکار کند.

گویند: «به مسیلمه کذاب – که در عصر خاتم الأنبياء در یمن ادعای پیغمبری کرد – گفتند: محمد صلی الله علیه و آله آب دهان در چاه خشکیده انداخت و از برکت آب دهانش، چاه پر از آب گردید، تو هم اگر پیغمبر هستی این کار را بکن.

بر سر چاه کم آبی آمد، آب دهانش را در آن انداخت همان آب مختصر هم دیگر نیامد و چاه به کلی خشکید، وقتی به او اعتراض کردند، گفت: خود این کار نیز معجزه است، اگر شما هم توانستید چنین کنید.»

این خلاف عادتی است که خدا با این ترتیب رسوا می‌سازد و شاهد کذب صاحبش می‌باشد.

ساحران، طالبان مال و تاریک دلان جامعه

سحر و تردستی – که هنوز هم کم و بیش هست – از قبیل این که طلسمهایی تهیه می کنند و از خواص آنها سوء استفاده می نمایند؛ مثلاً میان دو نفر دوستی مفراط، یا تفرقه می اندازند.

معمولاً ساحرها دو خصوصیت دارند که عقلاً آنها را به این دو خصوصیت تمیز می دهند؛ یکی مربوط به باطن است، آنان

نبوت، ص: ۱۸۵

دارای ظلمت باطنی و تاریکی دل هستند که چشم ملکوتی آن را تشخیص می دهد.

خصوصیت ظاهری آنان نیز پول دوستی است. ساحر دستش دراز است، به خاطر پول حاضر است دست به هر جنایتی بزند.

ارتباط ساحران با جن

رشته دیگر کهانت این است که بعضی از افراد با ارتباط با جن اطلاعاتی به دست می آورند؛ از جای مال دزد زده، خبر می دهند، یا کارهای شگفت می کنند؛ البته چون جن از ماده لطیف است و محدودیتهای مادی بشر را ندارد، از بشر خیلی قوی تر و سریع تر

است که در داستان آوردن تخت بلقیس برای سلیمان در سوره «سبا» نقل می‌فرماید که:

«عفریت جن گفت: پیش از آن که از جایث برخیزی، من تخت بلقیس را از شهر سبا برایت می‌آورم.»^{۱۵۷} این کارها برای کسانی که از سببش بی اطلاعند، عجیب است، اما وقتی واضح شود که با ارتباط با جن این کارها انجام می‌گیرد، شگفتی آنان از بین می‌رود و دیگر با معجزه و خبرهای غیبی انبیا و ائمه – که بدون این اسباب است – اشتباه نمی‌شود.

(۱) – «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» نمل: ۳۹.

نبوت، ص: ۱۸۶

کسانی هم که با جن مربوطند، کثیف هستند و انسان از ملاقاتشان مشمئز می‌شود و مانند ساحرها طالب مال و جاه هستند.

تمایز بودن سحر و کهنات از معجزه

^{۱۵۷} (۱) – «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» نمل: ۳۹.

«سحر» و «کهنات» به واسطه دنبال کردن برخی از کارها و ریاضتهایی به دست می آید؛ اما «معجزه» بدون اسباب و به صرف اراده است.

سحر، کسبی است و مدّتی باید ریاضتهای باطل و کارهای کثیف شیطانی انجام دهد و کهنات هم باید از روحانیت کنار و هر چه بیشتر به جن و شیاطین نزدیک شود تا با رفاقت و هم سنخ شدن با آنها بتواند کارهایی انجام دهد و خبرهایی از آنها دریافت نماید، لذا هرگز معجزه با سحر و کهنات اشتباه نمی شود. هر انسان عاقل از کثافت ساحر، بطلانش را می فهمد؛ از پول پرستی و مادّیگری اش می داند که او از معنویّت فاصله دارد.

ماجرای جالب پیامبر قلّابی و مهدی خلیفه عبّاسی

زمان مهدی خلیفه عبّاسی، یک نفر ساحر شعبده باز پیدا شده بود که دعوی پیغمبری می کرد. در بغداد عدّه‌ای را فریفته بود. به مهدی عبّاسی خبر دادند که پیغمبری تازه ظهور کرده است. او را احضار کرد و پرسید: «آیا دعوت نبوت می کنی؟».

او با کمال وقاحت گفت: «آری».

پرسید: «معجزه‌ات چیست؟».

باز با کمال وقاحت گفت: «هر چه بخواهی».

خلیفه گفت: «یک خربزه برای من بیاور (آن وقت فصل زمستان بود و موقع خربزه نبود)».

گفت: «سه روز به من مهلت بده تا برای تو خربزه بیاورم».

خلیفه گفت: «اگر پیغمبر هستی، همین حالا باید بیاوری».

گفت: «اگر تو از خدا خربزه بخواهی، شش ماه دیگر آن را به تو می‌دهد، من بیچاره که بنده‌ای از بندگان خدایم سه روز مهلت خواستم، آیا زیاد است که می‌گویی همین حالا بیاورم؟».

خلیفه فهمید او مرد حقه‌باز و زرنگ است، گفت: «او را به مهمانخانه ببرید و خوب از او پذیرایی کنید».

چند روزی شکمی از عزا در آورد، مجدداً او را احضار کرد و پرسید: «حالت چطور است؟».

پیغمبر دروغین گفت: «خیلی خوب! بهتر از قبل؛ چون قبلاً جبرئیل روزی یک دفعه نازل می‌شد، امّا حالا روزی چند مرتبه نازل می‌شود».

خلیفه پرسید: «چه می‌گوید؟».

پاسخ داد: «می‌گوید از این جا تکان نخور».

آری، معلوم شد، این پیامبر دروغین خوب اهل شکم است، وقتی شکم به طور کامل اداره شود، نیازی به دعوی نبوت نیست.

نبوت، ص: ۱۸۸

خداوند هر مدّعی باطل را چنین رسوا می‌سازد. ۱۵۸

معجزه نمونه‌ای از قدرت خداوند

امّا معجزه، قدرت الهی را ظاهر کردن است بدون اسباب و به صرف اراده، همراه با نورانیّت و معنویّت و نشان دادن آیت خداست و با اشاره‌ای، ماه را دو نیم می‌کند.

۱۵۸ (۱) - «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُذِيلَ الْبَاطِلَ...» انفال: ۸.

- «لِيُيَمِّزَ اللَّهُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ...» انفال: ۳۷.

- «بَلْ تَعْلَمُونَ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَذَمُّهُ...» انبیاء: ۱۸.

در لشکری، چندین هزار نفر همه تشنه بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند گفتند: «چه کنیم؟».

حضرت فرمود: «هر چه ظرف هست بیاورید». دست مبارک را در ظرف گذاشت و از لابلای انگشتانش چهار چشمه آب جاری شد و همه را سیراب فرمود. این معجزات کجا و سحر کجا؟

اعتراف و ایمان ساحران به حَقانیت حضرت موسی علیه السلام

ساحرها از همه بهتر و زودتر فهمیدند که عصای موسی سحر نیست بلکه از بین برنده سحر است و معجزه‌ای از طرف خداوند است. مشهور است هنگامی که ساحران خواستند به دعوت فرعون با موسی به مقابله پردازند، دو نفر از آنها با هم گفتند خوب

(۱) - «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَطْلَ...» انفال: ۸.

- «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...» انفال: ۳۷.

- «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَطْلِ فَيَدْمَغُهُ...» انبیاء: ۱۸.

نبوت، ص: ۱۸۹

است قبل از درگیری با موسی امتحانش کنیم، می‌رویم و عصای او را می‌دزدیم، اگر خبری نشد، معلوم می‌شود موسی هم مثل ماست و به جنگش می‌رویم.

شب، هنگامی که حضرت موسی خواب بود، به هر طوری که بود خودشان را به او رساندند و خواستند عصا را بدزدند، ناگهان به صورت اژدهایی در آمد و ایشان فرار کردند و فهمیدند اگر موسی خواب است، صاحب عصا بیدار است.

اگر سحر بود، باید عصا به موسی قیامی داشت مثل سایر سحرها که به ساحر بسته است. هنگامی که ساحران از بند و موم و جیوه، صحرا را پر از مار و عقرب و سحرهای مختلف کرده بودند، با یک حمله، عصای اژدها شده، همه را بلعید، ساحران به سجده افتادند و ایمان آوردند؛ چون دیدند و شناختند که این کار سحر نیست و هر چه فرعون آنان را تهدید کرد، از ایمانشان برگشتند.

به آنان گفت: «هر آینه دست و پاهایتان را برخلاف یکدیگر قطع می‌کنیم و شما را بر چوبهای نخل به دار می‌آویزم».

آنان هیچ اعتنایی نکردند و گفتند: «ما به سوی پروردگارمان بازگشت کنندگانیم».^{۱۵۹} بنا بر این، «معجزه» عبارت است از رشته‌ای از قدرت الهی که

(۱) - «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفِ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ*
قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» اعراف: ۱۲۴ - ۱۲۵.

نبوت، ص: ۱۹۰

بدون کسب و تعلیم و تعلّم به دست مأمور الهی ظاهر می‌شود و
برایش سندی است که او را به عصمت معرفی می‌نماید، اگر سند
همراه پیامبر یا امام نباشد، مقام عصمتش مجهول می‌ماند و مردم
چگونه می‌دانند که او راست می‌گوید یا نه؟ خداوند باید او را
معرفی و تصدیقش کند تا مردم هم او را بشناسند.

در هر دوره‌ای نیز خداوند پیغمبرش را با معجزه مناسب آن زمان
معرفی فرموده است. درباره حضرت موسی اشاره شد معجزه مناسب

^{۱۵۹} (۱) - «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفِ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ* قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» اعراف: ۱۲۴ - ۱۲۵.

زمانش به واسطه رواج سحر و شعبده، ازدها شدن عصا و آیات نه گانه بود.^{۱۶۰}

برخی از معجزات حضرت عیسی مسیح علیه السلام

زمان حضرت مسیح علیه السلام علم طب پیشرفت فراوانی کرده بود به قسمی که از معالجه بیمارهای صعب العلاج به سادگی بر می آمدند، لذا معجزه حضرت مسیح از این سنخ بود که از عهده علمای طب بر نمی آمد؛ کور مادرزاد را شفا دادن، مرده را زنده کردن و مرض پسی را خوب کردن بود،^{۱۶۱} لذا وقتی خود اطبا می دیدند جریان شفا دادن

(۱) - در تفسیر سوره قمر از بیانات حضرت آیه الله شهید دستغیب که با نام «حقایق از قرآن» مکرر به چاپ رسیده، با بیان شیرین و جذاب درباره آیات تسع، بحث شده است، به کتاب مذکور مراجعه شود.

(۲) - «وَتَبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي...»
مأئده: ۱۱۰.

^{۱۶۰} (۱) - در تفسیر سوره قمر از بیانات حضرت آیه الله شهید دستغیب که با نام «حقایق از قرآن» مکرر به چاپ رسیده، با بیان شیرین و جذاب درباره آیات تسع، بحث شده است، به کتاب مذکور مراجعه شود.

^{۱۶۱} (۲) - «وَتَبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي...» مأئده: ۱۱۰.

نبوت، ص: ۱۹۱

غیر عادی است، به حضرت ایمان می آوردند و دیگران نیز تبعیت می کردند، مگر کسانی که عناد داشتند، لذا خداوند در قرآن مجید می فرماید: «ما پیغمبرانمان را با سند و گواهان فرستادیم تا شاهد صدقی بر ادعایشان باشد».^{۱۶۲} خدا گواهی به عصمت و صلاحیت پیغمبری آنان بدهد تا دیگران نیز تصدیقشان کنند.

معرفی حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سوی خداوند به مردم آری، خدا باید پیامبر صلی الله علیه و آله را به مردم معرفی کند و چه خوب هم معرفی می فرماید. محمد صلی الله علیه و آله را چگونه شناسانید، بچه یتیمی بود، هنوز متولد نشده پدرش از دنیا رفت و مادرش نیز در دوران رضاع یا طفولیت مرد، یگه و تنها، بدون پدر و مادر، تحت حمایت و تربیت خاص خداوندی^{۱۶۳} پرورش یافت و در بین ملتی که بی نظمترین و وحشیترین اقوام و ملل، آدمکش، خونخوار، هتاک و بی سواد بودند، در میان چنان قومی، چنین نوری را ظاهر فرمود و به زبان مبارکش قرآن را جاری ساخت که انواع علوم از آن سرچشمه می گیرد.

^{۱۶۲} (۱) - «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...» حدید: ۲۵.

^{۱۶۳} (۲) - «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» الضحی: ۶.

تاکنون بیش از دویست تفسیر بر قرآن نوشته شده ولی چون دریایی بی کران، هنوز به عمق آن پی نبرده‌اند. خداوند از همان نخست، معجزه بودن قرآن را اعلام کرد، معجزه مناسب زمانش، علم

(۱) - «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...» حدید: ۲۵.

(۲) - «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» الضحی: ۶.

نبوت، ص: ۱۹۲

و شعر و ادبیات، فصاحت و بلاغت بود که رواج کامل داشت و قرآن را معجزه باقیه قرارش داد؛ چون دینش جاودانی است.

منقلب شدن عتبه از شنیدن آیاتی از قرآن

مشرکین قریش جمع شدند و عتبه را - که در فن شعر و فصاحت و بلاغت نمونه بود - نزد پیغمبر فرستادند تا بتواند مثل قرآن محمد صلی الله علیه و آله بیاورد!

عتبه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا محمد! از این اشعارت برای من بخوان».

حضرت فرمود: «شعر نیست، کلام خداست».

عرض کرد: «بخوان».

حضرت آیات نخستین سوره «حم فصلت» را برایش خواند (قرآنی که محمد صلی الله علیه و آله خوانده‌اش باشد، معلوم است چه می‌کند) تا رسید به آیه شریفه: «اگر روی گردانیدند بگو: من شما را می‌ترسانم به صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود». ^{۱۶۴} این آیه عتبه را سخت منقلب کرد و توان استماع بیش از آن را از او گرفت، ترسید و لرزید، دست خود را نزدیک دهان پیغمبر برد و گفت: «به حق رحم کافی است، دیگر بس است، تاب شنیدنش را ندارم».

(۱) - «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَعِقَةً مِثْلَ صَعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» فصلت: ۱۳.

نبوت، ص: ۱۹۳

برگشت در حالی که رنگش پریده و خودش را باخته بود.

ابوسفیان و ابوجهل منظره‌اش را که دیدند، گفتند: «آیا به محمد گرویدی؟».

گفت: «نه، ایمان نیاوردم ولی دانستم که این کلام بشر نیست».

^{۱۶۴} (۱) - «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَعِقَةً مِثْلَ صَعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» فصلت: ۱۳.

آری، اگر تحدید قرآن به آوردن سوره‌ای همانندش را از عهده بر می‌آمدند، با این همه دشمنانی که اسلام از اوّل تاکنون داشته است در دهلهامی کوبیدند، مخصوصاً امروزه که چاپ رایج است، چقدر نسخه از آن منتشر می‌کردند و هیاهو راه می‌انداختند که این است مثل قرآن.

وجوه متعدّد اعجاز در قرآن کریم

قرآن مجید قطع نظر از فصاحت و بلاغت، از وجوه متعدّد معجزه است که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌شود.^{۱۶۵}

۱- شفا بخش بودن قرآن کریم

جهات مختلفی در قرآن مجید است که سبب مزید بصیرت و اعتماد و قوّت قلب می‌شود که این کلام خداست. خواص و آثاری که بر این الفاظ عظیم مترتب است، خواص ظاهری و معنوی متعدّد است. یک رشته از خواصّ ظاهری آن استشفای به قرآن مجید است.

قرآن مجید شفا دهنده است؛ هم شفای ظاهر و هم شفای باطن

^{۱۶۵} (۱) - در سخنرانیهای قبل چند وجه آن ذکر گردید و در این جا بعضی از وجوه دیگر آن یادآوری می‌شود.

(۱) - در سخنرانیهای قبل چند وجه آن ذکر گردید و در این جا بعضی از وجوه دیگر آن یادآوری می شود.

نبوت، ص: ۱۹۴

و معنا، هم بیماریهای بدنی را شفا می بخشد و هم بیماریهای معنوی نظیر جهل را.^{۱۶۶} در هر شدت و مرضی می شود به قرآن مجید متمسک شوید و اثر مثبت و عجیب آن را بیابید حتی در صحرا وقتی باد سخت می وزد، خواندن آیه: «وَلَهُ مَاسَكِنٌ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۱۶۷} مؤثر است.

خواندن سوره حمد مخصوصاً هفتاد مرتبه آن، نسبت به هر بیماری مجرب است، یا خوب می شود، یا لااقل تخفیف پیدا می کند چنانچه مروی است: «اگر سوره حمد برای مرده خوانده شود و زنده گردد، تعجبی نیست».

البته شرط اساسی، تعظیم خواننده است؛ اخلاص و اعتقاد اوست که باورش باشد کار کن خداست و قرآن هم کلام اوست، آن وقت خیلی بهره می برد. قاری و حامل قرآن محترم اند.

^{۱۶۶} (۱) - «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّسَبِّحًا وَمِنْهُ شَرَابٌ مُّسْتَبَشِّرٌ...» اسراء: ۸۲.

^{۱۶۷} (۲) - انعام: ۱۳.

مروی است: «فردای قیامت به قاری قرآن گفته می‌شود: **اقرأ وارقا**؛ بخوان و بالا رو (یعنی به اندازه قرائتش ارتفاع درجه دارد)».

۲- قرآن تنها کتاب آسمانی موجود

آری، قرآن مجید تنها کتاب آسمانی است که می‌توان ادعا

(۱) - «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...» اسراء: ۸۲.

(۲) - انعام: ۱۳.

نبوت، ص: ۱۹۵

کرد الفاظش عین وحی است و گرنه تورات، انجیل، صحف و زبور، چنین نیستند.

هر چند تورات و انجیل اصیل، وحی الهی بود، اما:

اولاً: بر سبیل اعجاز نبود بلکه برای بیان احکام و نقل داستانهای گذشته یا آینده بوده است.

ثانیاً: تورات و انجیل فعلی که به عنوان «عهد عتیق» و «عهد جدید» در اختیار است، هیچ‌کس ادعا نکرده که اینها عین الفاظ وحی می‌باشند بلکه چندین مرتبه در آنها تحوّل پیدا شده و توسط افراد، آنچه شنیده بودند، ثبت گردیده است.

هم‌اکنون از میان اناجیل متعدّد، چهار انجیل مشهور متداول است که هر کدام طوری است جداگانه تنها قرآن مجید است که الفاظش عین وحی بوده و یکسان است، به علاوه جهت نزول هم به نحو اعجاز است؛ یعنی خودش معجزه است آن هم از جهات متعدّد که به بعضی از آنها اشاره گردید.

۳- معانی بسیار در الفاظ اندک و اسلوب صحیح

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام چهارده طریق و در کتاب بیان الحق بیست طریق برای اعجاز قرآن نقل نموده است که یکی از آنها چنین است:

مطالب عمده و متعدّد را در الفاظ اندک گنجانیدن بدون آن که اخلال و صدمه‌ای به معنا یا اسلوب لفظ بزند؛ یعنی با رعایت کامل

نبوت، ص: ۱۹۶

قواعد ادبی در کمال فصاحت و بلاغت، کلام اندکی بگوید و معنای زیادی را بخواهد به قسمی که از عهده بشر خارج است. برای نمونه به یک آیه شریفه اشاره می‌شود:

«به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر ده، پس هنگامی که بر او (جانش) ترسیدی، او را در دریا بیفکن و نترس و اندوهناک نباش به درستی که ما او را به تو باز گرداننده و او را از پیغمبران قرار می‌دهیم».^{۱۶۸} خداوند متعال در این آیه شریفه: بین دو خبر، دو امر، دو نهی و دو بشارت با چه بیان رسا و شیوا جمع فرموده که بر اهل فن پوشیده نیست.

(۱) - «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»
قصص: ۷.

نبوت، ص: ۱۹۷

یادواره شهید آیه الله سیدعبدالحسین دستغیب رحمه الله

به قلم: حاج محمد سودبخش

(مسؤول امور ساختمانی مؤسّسات شهید دستغیب رحمه الله)

نبوت، ص: ۱۹۸

شهید دستغیب رحمه الله شخصیتی والا و کم نظیر

در عاشورای ۱۳۳۲ هجری قمری، ستاره‌های تابناک، مشعلی فروزان و نابغه‌ای بزرگ از خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام در شهر شیراز پا به عرصه وجود گذارد و در عاشورای ۱۴۰۲ هجری قمری، بعد از هفتاد سال نور افشانی، به ظاهر غروب کرد.

انس با عاشورا

چقدر با عاشورای حسینی مأنوس و چه اندازه با عاشورا همصدا و همگام بود؛ گویا خون سرخ شهیدان کربلا تحرک و انقلابی در وجود این نوزاد به وجود آورده بود. از ده سالگی با راه، خوی و انقلاب حسین علیه السلام و شهادت و دیگر صفات حسین علیه السلام مأنوس و قدم به قدم این راه و مسافت را با اشتیاق هر چه تمامتر پوییده، تا عاقبت به سر منزل مقصود رسید.

نبوت، ص: ۱۹۹

تأثیر کلام و خلوص نیت

اثر گفتار و کلامش که از دلی پاک و قلبی سلیم بر می‌خاست، بر دل می‌نشست و مدتها شنونده از نشأه بیانش سر مست و متفکر می‌گردید.

خلوص نیت – که با زهد و تقوا آمیخته بود – انسانی کامل، رهبری پرهیزگار، مرشدی راست گفتار و عالمی کم نظیر به وجود آورده بود.

محال بود کسی به این درخت بارور نزدیک شود ولو برای چند دقیقه و از ثمره شیرین و لذتبخش او میوه‌ای نچیند و استفاده‌ای نبرد.

محبت و عشق به خداوند

به قدری محبت خدا در تمام دل و اعماق وجودش جا گرفته بود که به غیر از خدا کسی را نمی‌شناخت و به غیر از مرگ، به چیزی نمی‌نگریست و به گفته خودش که بارها بر فراز منبر می‌فرمود:

گر بشکافند سرپای من جز تو نبینند در اعضای من

تمام وجودش را خدا گرفته بود. وقتی صدا به مناجات و دعا بلند می‌کرد، کلمه «خدا» از تمام ذرات وجودش با هم، همصدا می‌شد و نام خدا از زبانش به گوش می‌رسید. آنچه می‌گفت، خود عامل آن بود و آنچه می‌کرد جز خدا کسی را در نظر نداشت. این ستاره فروزان هر چه به وسط آسمان و به غروب عمرش نزدیکتر می‌شد، افروخته‌تر، تابناکتر و کلامش پر محتواتر و دیدارش

نبوت، ص: ۲۰۰

لذتبخش‌تر می‌شد. آری، این بزرگ‌مرد و دلسوز مردم و خدمتگذار اجتماع – که کارنامه زندگی‌اش روشن و تابناک است – حضرت آیه‌الله سیدعبدالحسین دستغیب، شهید محراب بود که در دوران زندگی، لحظه‌ای آرام نگرفت و با عمر پر برکت و پر بارش به همه کارهای نیک و خداپسندانه دست زد و ساعتی از عمرش را ضایع نکرد و نظیرش کمیاب و پوینده راهش نادر است.

دارا بودن صفات مؤمن

تمام صفات یک انسان مؤمن و کامل در وجودش جمع شده بود؛ صبور، متواضع، مؤدب، بی‌آزار، دانا، بزرگ، دارای سعه صدر، با اخلاق، بدون استبداد رأی، حریص بر عمل نیک و از کینه‌توزی، مجادله، عیبجویی، تکبر و دروغ، دوری می‌جست و هیچ‌گونه دلبستگی به دنیا نداشت و اگر دنیا را می‌خواست برای بیشتر توشه آخرت برداشتن و ارشاد و خدمت به مردم بود.

پرهیز شدید از خودیت و خودپرستی

او حسادت و ریا را بزرگترین درد و نازیباترین اخلاق می‌دانست؛ از کلمه «من» و «خودیت» بیزار بود. هرگز نگفت من چنین و چنان

کردم. زشت‌ترین کلمه در نزدش همین کلمه بود که هزاران بار در نکوهش و سرزنش از این کلمه سخن گفت و اجتماع و مخصوصاً

نبوت، ص: ۲۰۱

دوستان و یارانش را از این کلمه بر حذر می‌داشت.

عقیده و ایمانش بر این بود که تا انسان از خودیت و خودینی بیرون نیاید، به خداشناسی – که هدف اصلی از خلقت بشر است – دست نمی‌یابد. زمانی که یگه و تنها از کوچه پس کوچه‌های شهر به مسجد می‌رفت تا زمانی که دهها پاسدار و پاسبان و دوستانش دور او جمع بودند، تفاوتی نکرد. هر چه مسؤلیت‌ش بیشتر می‌شد، برای خدا خاضعتر و احتیاجش را به خدا بیشتر می‌دید.

استفاده بهینه از مردم برای امور خیریه

انقلابی که از مناجات و دعای با خدا به او دست می‌داد، هر سنگدلی را متأثر می‌ساخت. کثرت جمعیت شبهای جمعه در دعای کمیلش در فارس، بی نظیر بود. و از همین موقعیت برای امور خیریه استفاده می‌نمود و مردم را به امر خیر از قبیل: تعمیر مسجد و ساختن مدرسه برای طلاب علوم دینی و خانه برای فقرا و کمک به زلزله و سیل و

جنگ زدگان و کمک به معاش فقرای آبرومند و دیگر امور خیریه تشویق می نمود.

از برکت و اثر بیانش میلیونها تومان به زلزله زدگان لار، قیر، کارزین، خراسان و کرمان کمک شد. در این اواخر، کمک به جبهه جنگ و جنگ زدگان را از وظایف اصلی می دانست که با ارشادش میلیونها تومان به انقلاب، کمک و راهش هنوز به وسیله فرزند

نبوت، ص: ۲۰۲

برومندش حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد هاشم دستغیب ادامه دارد.

بهترین استفاده از لحظات عمر

عمر پر برکتش در هر دوره و زمان به مقتضای روز، اثری خاص و ثمره مخصوص برای جامعه و اجتماع داشت. روزی که لازم بود، به ساختن و احیای مسجد جامع پرداخت و روزها و سالها به منبر رفت و ارشاد نمود و زمانی به نوشتن کتابهای مفصل پرداخت و ایامی به ساختن مدرسه علوم دینی و تربیت طلاب با ارزش سپری نمود که

ثمره آن همه کوشش و جدیت در انقلاب اسلامی ایران، میوه‌های
بس نیکو به جامعه تحویل داد.

تحمّل زندان و تبعید

مدتی را هم در گوشه زندان و ماهها در تبعید به سر برد. در حکومت
رضاخان، ترک وطن نمود و در نجف اشرف رحل اقامت گزید و در
سلطنت محمد رضا - که هر روز بی بند و باری به طرزی به اسلام
لطمه می‌زد - چون شمع می‌سوخت و محفل گرم دوستان و یارانش
را روشن می‌کرد و چون به تنگ می‌آمد به یک باره خروش بر
می‌داشت و فجایع و انحرافات مسؤلین را بر ملا می‌ساخت.
بی‌حجابی و بی‌بند و باری بعضی از زنان چنان روح لطیفش را
می‌آزرد که بی‌اختیار به کوه و صحرا پناه می‌برد.

نبوت، ص: ۲۰۳

علاقه‌مند بودن به طبیعت

راهپیمایی و کوهنوردی، جزء سرشت آن بزرگوار بود. از گردش در
کوه لذت می‌برد. مخصوصاً وقتی به عظمت و بزرگی خدای خود

می‌اندیشید، چنان محو قدرت پروردگار می‌شد که به یک باره با صدای بلند تکبیر می‌گفت.

قرائت قرآن و خواندن نماز و ارشاد و تبلیغ

در مسافرتها هم بی کار نبود. وقتی تنها می‌ماند قرآن و نماز می‌خواند و هنگامی که دو سه نفر بودند، صحیفه سجّادیه و کتابی که درباره اوضاع بعد از مرگ بود، می‌خواندند و تفسیر و توصیف می‌فرمود. و چون چند نفر می‌شدند، به ارشاد و راهنمایی می‌پرداخت. بسیار مایل بود اجتماع مخصوصاً رفقا و دوستانش آدم شوند و کلمه «آدم» را با بیانی مخصوص به خودش – که نظیر نداشت – بیان می‌کرد.

اهتمام در تربیت فرزندان

کوششی که برای تربیت فرزندش جهت جانشینی و قبول کردن مسؤولیتها نمود، به عقیده بعضی از دوستان، بزرگترین خدمت آن بزرگوار به جامعه بود. امید است راه ایشان همان راه و ادامه نیات خیرش به وسیله ایشان انجام پذیرد و بحمد الله ایشان معتقدند که

ره

نبوت، ص: ۲۰۴

همان است که رهروان رفتند و اگر نواقص جزئی هم باشد، به مرور از بین خواهد رفت و کارهای نیمه تمام با همت و پشتکار ایشان، به اتمام خواهد رسید.

بی رغبتی به دنیا و تلاش برای آخرت

توصیف و وصف صفات نیک آن بزرگوار در خور فهم و ادراک چون حقیر کم سواد نیست، بزرگان، علما و مراجع تقلید که با ایشان آشنا بوده‌اند تا اندازه‌ای حق آن بزرگوار را ادا نموده‌اند و امید است که بعدها حوزه‌های علمیّه بیشتر از آنچه امروز ایشان را شناختند، بشناسند و به خدمات ارزنده ایشان پی ببرند.

مخصوصاً طلباب مدارس آن شهید بزرگوار، جزء وظایف اصلی و حق شناسی خود بدانند که با معرفی خصال پسندیده ایشان جزئی از حق استاد و رهبر و پیشوای خود را ادا نمایند و با راه و روش آن مهذب اخلاق، بیشتر خود را بیارایند و لباس تقوا را - که آن بزرگوار زیاد به آن اهمّیت می‌داد - بر قامت رسای خود بپوشند و چنان که می‌فرمود برای امور دنیا اهمّیتی قایل نباشند و بدانند عزّت و احترامی که مردم برای آن شهید قایل هستند به واسطه صدق و

صفایش بود چرا که هر چه می‌گفت خود عامل آن بود و دنیا را بی ارزش و قیمت آن را کمتر از آن می‌دانست که عمر گرانمایه را به خاطر دنیا تلف کند.

نبوت، ص: ۲۰۵

سخنان جاودانه امام خمینی در توصیف شهید دستغیب

به کدامین گناه کشته شد؟

انسان هر چه بیشتر به کارنامه زندگی بزرگ مردی که آنی از عمر خود را ضایع نکرد و لحظه‌ای توقف را جایز ندانست می‌نگرد، بی اختیار فریاد می‌زند «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتَ».

«تو را به چه جرم و گناهی کشتند؟».

ای چراغ فروزانی که عمری را در خدمت خلق سپری نمودی و بهترین و دلسوزترین فرد برای جامعه بودی، کدام عملت به زیان و ضرر خلق بود که طرفداران دروغین خلق، تو را به خاک و خون کشیدند و جامعه‌ای را از پرتو وجودت محروم و بار سنگین فقدانت را بر دوش دوستان و فدائیان چنان آشنا نمودند که نفسهایشان هم از منافذ مجروح و زخم سینه به سختی شنیده می‌شود.

ای عارف مجاهد و سخنور توانا و معلّم اخلاق! به کدامین گناهت شهید شدی، ای کسی که در حکومت جمهوری اسلامی به وجود و ارزش سخن تو احتیاج مبرم بود. چقدر در ضلالت و گمراهی است جامعه‌ای که قدر ذخیره‌های علمی و معنوی خود را نداند و از روشنی و فروغ اطلاعات گسترده آنان خود و جامعه را محروم سازد.

او مردی خیرخواه، غمخوار، رؤوف و مهربان بود و عمری سپر بلای شهر و دیارمان بود و با انفاس قدسی و دعا‌های نیمه شب خود، جلوگیری بلاها گردید؛ ولی در اثر جنایت و خیانت کوردلان، چون

نبوت، ص: ۲۰۶

شهابی پرفروغ از آسمان علم و عرفان به زمین افتاد.

آری، دستغیب عزیز را از ما گرفتند؛ ولی آثار خیر و نتیجه زحمتهای چندین ساله او – که حاکی از نیّات خیر آن بزرگوار بود – باقیمانده که سالیان دراز خدمات ارزنده او بر نسل حاضر و آینده خواهد درخشید.

**خلاصه آنچه رهبر انقلاب و زعيم عاليقدر حضرت آيه الله العظمى
امام خمينى دامت بر كاته در اعلاميه‌اى كه درباره شهادت ايشان
فرمودند، براى اطلاع جامعه از خصوصيات اخلاقى شهيد محراب،
كافى است تا بدانيم چه گوهرى را از دست داديم كه جبران آن
سالها طول خواهد كشيد.**

**اميد است كه به فضل الهى پويندگان راهش كم نباشند و نااميد
نباشند كه نمى شود مثل او شد، خدا را به يارى بگيرند، كوشش كنند
و مأىوس نباشند.**

نبوت، ص: ۲۰۷

بناهاى ماندگار از شهيد دستغيب رحمه الله

**۱۶۹ بهتر آن است كه به مأموريتى كه به بنده محول شده پردازم و
درباره امور خيريه و كارهاى انجام شده به وسيله آن بزرگوار تا**

^{۱۶۹} (۱) - لازم به ذكر است كه اين بناها و امور خيريه در سالهاى قبل و بعد از انقلاب و در حيات پر بركت آن شهيد بزرگوار احداث و يا مرمت شده است و اكنون كه سال ۱۳۸۸ هجرى شمسى است ممكن است اسامى برخى از اين بناها، خيابانها، كوچه‌ها و ... تغيير نموده و با آنچه در اين مجموعه آمده است، مطابق نباشد.

اندازه‌ای که ممکن است، جمع آوری و در یادواره آن شهید نگاشته شود. ابتدا از مسجد جامع عتیق شیراز شروع می‌کنیم.

۱- مسجد جامع عتیق شیراز

مسجد جامع عتیق شیراز در سال ۲۷۶ هجری قمری، به دستور عمرو بن لیث صفّاری^{۱۷۰} در زمینی به مساحت حدود هشت هزار

(۱) - لازم به ذکر است که این بناها و امور خیریه در سالهای قبل و بعد از انقلاب و در حیات پر برکت آن شهید بزرگوار احداث و یا مرمت شده است و اکنون که سال ۱۳۸۸ هجری شمسی است ممکن است اسامی برخی از این بناها، خیابانها، کوچه‌ها و ... تغییر نموده و با آنچه در این مجموعه آمده است، مطابق نباشد.

(۲) - وی دومین پادشاه صفّاری و برادر یعقوب لیث بود و پس از او به فوصایت وی به امارت رسید و سالها به دفع سرکشان پرداخت. یکی از آنان علی برادر کهنین او بود. عمرو چند بار او را بخشید و مورد لطف قرار داد ولی علی تا پایان حیات، دست از مخالفت باز نداشت. دیگر رافع بن هرثمه بود. خلیفه عباسی نیز در کار او اختلال می‌کرد. عاقبت در سال ۲۸۷ هجری قمری در جنگی که میان او و امیر اسماعیل سامانی در حوالی بلخ واقع شد، عمرو مغلوب شد و اسیر گشت. او را به بغداد فرستادند و دو سال بعد وی را به امر خلیفه کشتند. عمرو یکی از امیران با سیاست و خردمند و با هوش بود و در نظم و تربیت سپاهیان، جهدی وافر می‌کرد و در مملکت‌داری مراسم نیکو نهاد (فرهنگ معین).

^{۱۷۰} (۲) - وی دومین پادشاه صفّاری و برادر یعقوب لیث بود و پس از او به فوصایت وی به امارت رسید و سالها به دفع سرکشان پرداخت. یکی از آنان علی برادر کهنین او بود. عمرو چند بار او را بخشید و مورد لطف قرار داد ولی علی تا پایان حیات، دست از مخالفت باز نداشت. دیگر رافع بن هرثمه بود. خلیفه عباسی نیز در کار او اختلال می‌کرد. عاقبت در سال ۲۸۷ هجری قمری در جنگی که میان او و امیر اسماعیل سامانی در حوالی بلخ واقع شد، عمرو مغلوب شد و اسیر گشت. او را به بغداد فرستادند و دو سال بعد وی را به امر خلیفه کشتند. عمرو یکی از امیران با سیاست و خردمند و با هوش بود و در نظم و تربیت سپاهیان، جهدی وافر می‌کرد و در مملکت‌داری مراسم نیکو نهاد (فرهنگ معین).

نداشت. دیگر رافع بن هرثمه بود. خلیفه عباسی نیز در کار او اخلاص می کرد.

عاقبت در سال ۲۸۷ هجری قمری در جنگی که میان او و امیر اسماعیل سامانی در حوالی بلخ واقع شد، عمرو مغلوب شد و اسیر گشت. او را به بغداد فرستادند و دو سال بعد وی را به امر خلیفه کشتند. عمرو یکی از امیران با سیاست و خردمند و با هوش بود و در نظم و تربیت سپاهیان، جهدی وافر می کرد و در مملکت داری مراسم نیکو نهاد (فرهنگ معین).

نبوت، ص: ۲۰۸

متر مربع ساخته شد. گویند وقتی عمرو بن لیث فتوحاتی در خراسان و کرمان نمود و با لشکر کشی به فارس موفق شد قشون خلیفه «المعتمد بالله» را شکست بدهد و به شیراز وارد شود، به شکرانه این پیروزی بر دشمن، دستور داد مسجد جامعی که از هر لحاظ تا آن تاریخ در ایران ساخته نشده بود، بنا نمایند و معماران و بناهای کار آزموده را به کار گرفت و مدت هفت سال مسجد جامع عتیق را بنا نمود و با بنایی رفیع و مجلل دو طبقه به طوری که در تصویرهایی که از خرابه‌های قبل از تعمیر، باقی مانده این وضع را نشان می دهد.

حتی علاوه بر دو طبقه بودن مسجد، روی طاقهای سقف هم دو طاق بوده که ما بین دو اطاق را «ریز» می‌نامند و در خارج مسجد هم میدان‌ها و ساختمان‌هایی برای اقامت مسافرین و چهارپایان آنان بنا نموده بودند.

نبوت، ص: ۲۰۹

تبلیغ و ارشاد حافظ شیراز در مسجد جامع عتیق

این مسجد علاوه بر این که معبد و عبادتگاه بوده، مدرسه هم بوده و دانشمندان، علما و فضایی بسیاری در آن، علوم مختلف را تدریس می‌کردند و طلباب زیادی در حجرات آن به تحصیل مشغول بودند و خطبا و عرفای معروفی از جمله خواجه حافظ شیرازی و دیگران در این مسجد، محراب و منبر داشته و به ارشاد و موعظه خلق می‌پرداختند.

موقوفات مسجد جامع عتیق

این مسجد، دارای موقوفات زیادی بوده که عواید آنها صرف تعمیرات و کمک به طلباب علوم دینی می‌شده که به تدریج از بین

رفته و حتی میادین و اراضی اطراف مسجد را غصب نمودند و همه از بین رفته است.

سخنی از ابن بطوطه در وصف مسجد جامع عتیق

صحن مسجد از سنگهای مرمر، مفروش و جدولی از وسط آن می‌گذشته که مرتب کف مسجد شسته و تمیز می‌شده و به گفته «ابن بطوطه» هیچ گاه مسجد از جمعیت خالی نمی‌شده است.

دربهای مسجد جامع عتیق

مسجد، دارای شش درب بوده که در هر یک از دالانها سنگابی

نبوت، ص: ۲۱۰

وجود داشته که مؤمنین پاها را شسته و با پای برهنه داخل مسجد می‌شدند. تا این اواخر، سنگابی در دالان درب غربی مسجد وجود داشته که به موزه پارس انتقال داده شده و جلو درب ورودی موزه قرار داده‌اند.

مسجد، از همان زمانی که ساخته شده رسمیت داشته و خطبه و نماز جمعه در آن اقامه می‌شده است.

عمر مسجد ۱۱۲۰ سال است که در زمانهای قبل و سلسله‌های پیش، از جمله در زمان شاهرخ گورگانی، صفویّه و اتابکان، تعمیر و مرمت شده که کتیبه‌هایی از تاریخ تعمیرات، دیده می‌شود.

تعمیرات اساسی و بنیادی در مسجد جامع عتیق

تعمیرات اساسی و مفصل زمان شاه عباس صفوی صورت گرفته که سرپرستی آن را امام قلیخان برعهده داشته، همچنین در زمان شاه طهماسب، تعمیراتی پدید آمده است.

گویا بعد از صفویّه، توجه لازمی که سزاوار این مسجد بوده، انجام نگرفته و اگر هم بوده، جزئی و سردستی بوده به طوری که تا زمان کریم خان زند، مسجد در اثر زلزله‌های شدید و عوامل جوّی دیگر، به کلی ویران و رو به خرابی می‌رود.

نبوت، ص: ۲۱۱

علّت انصراف کریمخان زند از تعمیر مسجد جامع عتیق

گویند چون کریم خان زند تصمیم گرفت که این مسجد را بازسازی کند، با حساب و بر آوردی که شد، بهتر آن دید اگر مسجدی بنا

نماید به صرفه نزدیکتر است، این بود که «مسجد وکیل» را بنا نمود و از تعمیر مسجد جامع عتیق صرف نظر نمود.

اگر این موضوع صحت داشته باشد، با احتساب چند صد سال بعد از کریمخان زند و توجه نمودن به مسجد جامع عتیق، ویرانی و خرابی مسجد معلوم می‌شود.

خارج نمودن بخشی از مصالح مسجد جامع عتیق

با در نظر گرفتن این که بیست سال حکومت رضاخان – که کفر از در و دیوار می‌بارید و مساجد و معابد رو به ویرانی می‌رفت – مسجد ویران و خرابه‌ای مثل مسجد جامع عتیق شیراز تکلیفش معلوم است که به چه روز افتاده بود؛ به طوری که مقدار زیادی از مصالح آجر و سنگ مسجد را به خارج مسجد بردند و تعدادی از مغازه‌های خیابان زند، از آجرهای مسجد بنا شده و حتی مقداری از آن را برای ساختن مدرسه شاهپور کازرون به آن جا حمل کردند!

اوضاع دردآور مسجد جامع عتیق

وضع مسجد طوری بود که همه از بازسازی آن مأیوس و برای

نبوت، ص: ۲۱۲

مردم مؤمن شیراز، جز آبروریزی چیزی نمانده بود. هر کس به شیراز می آمد و به دیدن مسجد جامع می رفت و می دید که سگها در آن جا سکنی نموده و علاوه بر خرابی خود مسجد، از اطراف، خاکروبه و نخاله ها را حواله مسجد می کنند، به بی همتی مردم شیراز با تمسخر، آفرین می گفت و مردم را به بی دینی و بی علاقهگی به اسلام، سرزنش می نمود.

ذلت و خواری مسجد از در و دیوار می بارید و هنگام غروب آفتاب، ترس و وحشتی فضای مسجد و اطراف آن را می گرفت. کم قیمت ترین خانه های شیراز، منازل اطراف مسجد جامع بود.

خاطره ای دردآور از مسجد جامع عتیق

به خاطر دارم روزی بعد از ساختمان جلو درب شبستان بزرگ، ایستاده بودم. پیرمردی سر داخل شبستان نمود و بسیار دعا کرد. از او سؤال کردم چه خاطره ای داری که این طور دعا می کنی؟

گفت: «من استوار بازنشسته شهربانی هستم. به یاد دارم که در زمان پهلوی ملعون این جا محل دزدها بود! و هر چه در شهر دزدی می شد، چون این مسجد بسیار ترسناک و عبور و مرور در آن بسیار کم و افسانه های اژدهای مسجد جامع، ترسی در دل مردم افکنده

بود که به آن نزدیک نمی‌شدند؛ محل خوبی برای دزدان شده بود که هر چه می‌دزدیدند در ریزهای مخروبه پنهان می‌کردند و شهربانی هر از چند

نبوت، ص: ۲۱۳

مدت با یک عده پاسبان به این جا می‌آمد و داخل آنها را جستجو می‌کردند و این موضوع به قدری ترسناک بود که همه پاسبانان علاوه بر این که از این کار اکراه داشتند، سخت می‌ترسیدند، مخصوصاً جانوران مار و عقرب مسجد جامع بین آنان مشهور و بسیار ناراحت کننده بود و هر وقت رفقای پاسبان می‌خواستند با هم شوخی کنند می‌گفتند: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ خدایوند بازرسی و جستجوی مسجد جامع را نصیبان بگرداند.**

و از حرفهایی که بین مردم رواج داشت این بود که می‌گفتند هر کس مسجد جامع را بسازد، می‌میرد و از جمله دختر مشیرالدوله و چند نفر دیگر را نام می‌بردند.

اهتمام علما و بزرگان جهت تعمیر مسجد جامع عتیق

قبل از سنه ۲۰، بعضی از بزرگان و علما تصمیم گرفتند که به هر زحمت شده دست به کار تعمیر شوند و پولهایی هم جمع آوری شد، ولی بعد از مدتی منصرف شدند.

مسجد با همین حال مخروبه بود تا شهریور ۲۰ پیش آمد و حکومت جابر و بی دین رضاخان، سرنگون و از فشار بر روحانیت کاسته شد و علمای اعلام که از سختگیریهای حکومت به کشورهای خارج از جمله عراق پناه برده بودند، روانه ایران گردیدند، از جمله حضرت آیه الله شهید دستغیب بود که سالها در نجف اشرف اقامت نموده بودند.

نبوت، ص: ۲۱۴

رؤیای صادقانه برای شهید دستغیب در نجف اشرف

آن شهید بزرگوار می فرمودند: «روزی حضرت آیه العظمی جناب آقای شیخ محمدکاظم شیرازی سر درس فرمودند: آقای دستغیب! یکی از علما برای شما خوابی دیده و صلاح شما بر این است هر چه زودتر به شیراز بروید. ایشان می فرمود: هر چه خواستم شانه خالی کنم، میسر نشد، ناچار به شیراز مراجعت نمودم».

استقبال مردم شیراز از آیه الله دستغیب رحمه الله

مردم مسلمان و پاک نهاد- که تشنه رهبری و ارشاد بوده و از ستمشاهی نجات یافته بودند- با اشتیاق هر چه تمامتر چون پروانه دور شمع وجودش گرد آمدند. ابتدا در مسجد طالبیون- که جنب مسجد جامع عتیق واقع شده و گویا خود آن مسجد، قسمتی از مهمانسرای مسجد جامع عتیق بوده و بعدها که از ساختن مسجد جامع مأیوس شده بودند، آن جا را ساخته و اقامه نماز می نمودند- برای نماز و ارشاد، در نظر گرفتند و چون جمعیت رو به زیادی گذارد و ماه مبارک رمضان هم نزدیک شد، ایشان تصمیم گرفتند که قسمتی از مسجد جامع را خاکبرداری و نظافت کنند و در آن جا اقامه نماز نمایند. برای این کار شبستان وسط را که به نام «شبستان منبری» مشهور است، در نظر گرفتند. با زحمت زیاد و اجتماع خلق توانستند ماه مبارک را به هر نحو ممکن به سر ببرند.

نبوت، ص: ۲۱۵

عزم راسخ شهید دستغیب رحمه الله بر تعمیرات اساسی مسجد جامع عتیق

خدای بزرگ خواست که این مسجد از ذلت چند ساله بیرون آید و آرزوی دیرینه متدینین جامه عمل به خود پوشد، این بود که حضرت

**آیه الله دستغیب رحمه الله با عزمی استوار و عقیده‌ای پا برجا
تصمیم خود را گرفت و در روز عید فطر، قصد و تصمیم خود را برای
مردم بازگو نمود و اول از هر کس، خود عبا، عمامه و قبا را بر زمین
گذارد و کار گل‌کشی و نخاله برداری را شروع کردند.**

**بعد از یک ماه ارشاد و راهنمایی، مردم را چنان به شوق واداشت که
کوچک و بزرگ، وارد صحنه شده و کار ساختمان و احیای مسجد را
شروع نمودند.**

خاکبرداری با حمل و نقل قدیمی

**شاید به نظر عده‌ای، تجدید و ساختمان یک مسجد ولو هر چند
بزرگ هم باشد، این قدر اهمیّت ندارد که درباره‌اش این همه
توصیف شود، امروزه می‌توان به برکت صنعت و ماشینهای جدید،
روزانه تپه‌های خاک را جابه‌جا نمود، برداشتن نخاله‌های یک مسجد
چندان اهمیّتی ندارد.**

**بلی، این حرف درست است ولی باید در نظر داشت که چهل سال
پیش، این وسائل امروزی نبود و از طرف دیگر اطراف مسجد جامع
را کوچه پس کوچه‌های تنگ و باریک فرا گرفته**

و هیچ‌گونه وسیله ماشینی نمی‌توانست نزدیک مسجد بیاید و آن همه خاک و نخاله را می‌بایست بار الاغ نموده و از شهر بیرون برد و وسایل ساختمان را هم با الاغ از آن کوچه‌های تنگ و باریک به مسجد بیاورند، اهمیت تجدید ساختمان و احیای مسجد جامع، روشن می‌شود.

مانع تراشی رضاخان در تعمیر مسجد جامع عتیق

این وضع و موقعیت امروزی مسجد که مشاهده می‌شود، با خراب کردن بیش از دویست تا سیصد خانه و دکان، بازار و کوچه‌های پیچ در پیچ و غیره به وجود آمده است.

بلی، کسی که سالیان دراز خسته نشد و با نشاط و پشت کار، امیدواری و روحی فوق العاده بزرگ، این کار و دهها کار دیگر را انجام داد، شهید آیه الله دستغیب بود، در حالی که از گوشه و کنار هم مزاحمت‌هایی برای ایشان فراهم می‌نمودند حتی به وسیله برخی، از محمدرضا پهلوی خواسته شد که دخالت نماید، به این بهانه که این مسجد را سلاطین بنا کرده و تعمیرها نموده‌اند، لذا او هم در این کار خودش را اولی می‌دید، از این رو، از طرف آن ملعون، باز دیدی

هم از مسجد شد و تنها کاری که کرد به مشکل کردن کار اکتفا نمود و دستور داد مسجد جامع به صورت باستانی به شکل نخستین ساخته شود بدون این که دیناری کمک - چه از طرف خود و یا از طرف دولت - به

نبوت، ص: ۲۱۷

بودجه ساختمان بکند، بلی، هر از چند گاهی، بودجه‌ای به نام مسجد جامع عتیق شیراز تصویب می‌کردند و در رادیوها جزء اخبار و کارهای خدا پسندانه آریا مهری پخش می‌نمودند اما آن پولها را به چه مصرفی رساندند فقط خدا می‌داند که خود این کار، مانع بزرگی برای جلوگیری از سرعت در پیشرفت کار تعمیرات شد.

اقدام بی‌خردانه اداره باستان‌شناسی

با این که اداره باستان‌شناسی در سال ۱۳۱۵ که خود تصمیم گرفته بود مسجد را بازسازی کند، به گفته و نوشته خودشان از عهده برنیامدند و از این کار صرف نظر نمودند و تنها دیواری دور «خدای خانه» - که وسط مسجد است - کشیدند و بقیه را به حال خود گذاشتند و خود این عمل هم تشویقی برای بردن مصالح مسجد شد.

بلی، بعد از آن همه ذلت، خدای بزرگ اراده فرموده بود که این مسجد باز عبادتگاه عده‌ای از بندگان شود و بهره‌ای از خیر هم نصیب فقرا گردد؛ چنان که شهید عزیز بارها می‌فرمود:

«اگر خدا می‌خواست می‌توانست به دست یکی از ظلمه و یا مالداران، این کار را انجام دهد، ولی پروردگار بزرگ خواست حال که مسجد از ذلت ظاهری بیرون می‌آید، بنا را هم با ملاطی از اخلاص بنا نماید.»

نبوت، ص: ۲۱۸

آری، خداوند برای این کار یکی از مخلص‌ترین بندگان خود را – که در آن زمان نظیرش کمیاب بود – مأمور این کار فرمود. چنان سنگها و آجرها با ملاطی از اخلاص روی هم گذارده شد که هنوز شبستان بزرگ آن به اتمام نرسیده بود که محلّ ستاد انقلاب اسلامی فارس گردید و از فراز محراب و منبر همین مسجد، شعله‌های آتش به سوی کاخ ستمشاهی پهلوی و دودمان سلسله خاندانی – که باعث آن همه ذلت برای مسجد و معابد شده بودند – کشیده شد.

برخی از برکات مسجد جامع عتیق

پیرمردان و جوانانی که از برکت این مسجد راه خداشناسی را آموختند و در این راه گام نهادند، خود از مخلصین درگاه حق شدند و عده زیادی از جوانان که با شوق، سر و جان در راه خدا دادند و شربت شهادت نوشیدند، از تربیت شدگان همین مسجد بودند.

جذب شدن برخی از وارستگان شیراز به شهید دستغیب رحمه الله

بلی، اخلاص آن مرد بزرگ، عده‌ای از با اخلاص‌ترین و متدین‌ترین افراد شهر را - که در آن زمان هر یک خود نمونه‌ای از یک انسان کامل بودند - را به دور خود جمع کرد؛ از جمله آقایان:

مرحوم حاج قابل، مرحوم حاج حسین آقا جمشیدی، مرحوم حاج عبدالوهاب ابوالأحرار، مرحوم سلاحی، مرحوم مصلح، مرحوم چینی، مرحوم حاج محمدحسن ایمانیه و عده دیگری که رحمت بی پایان حق بر

نبوت، ص: ۲۱۹

آنان باد و اسمشان هم از نظرها رفته و معماران و بناهای زبر دست از هر گوشه و کنار مسجد، شروع به کار کردند و بعد از سالها زحمت، آثار آبادی، نمایان شد.

آغاز کار بنایی مسجد جامع عتیق

طرف غرب مسجد را مرحوم اسلامی و قسمتی از طاقهای شمالی را حاج قابل و طرف شرق مسجد را وجوه جمع آوری و شبستان چهل ستون را که تا زیر سقفهای شکسته و فروریخته‌اش پر از نخاله و خاکروبه بود، به وسیله اجتماع متدینین بازسازی و مرمت گردید و مدتها نخاله برداری، همه را خسته کرده و کار هم به جایی نمی‌رسید، این بود که بدون توجه به عواقب کار، قسمتی از نخاله‌ها را به پشت بامها ریختند تا سطح بامها که در اثر شکستن طاقها نابرابر و نامسطح شده بود، آنها را تسطیح و برابر سازند، مخصوصاً روی شبستان شمالی مسجد، اثر بسیار معکوس داشت و در سال ۴۵ در ماه مبارک رمضان بحمدالله هنگامی که کسی در شبستان نبود، تعدادی از طاقها در اثر سنگینی و بارندگی برف و باران، فرو ریخت که بعداً مجبور شدند کلیه شبستان را خراب و از نو با بردن نخاله‌های آن - که سه مرتبه تا زیر سقف پر شد - به وسیله الاغ از مسجد خارج

و شبستان را با طرز بسیار آبرومندی، با سیمان و آهن بدون این که از چوب و گچ استفاده شود، بسازند.

نبوت، ص: ۲۲۰

برخی از ابتکارات در مسجد جامع عتیق

از ابتکاراتی که در آن به کار رفته، محراب و ستونهای طبقه دوم آن است که محراب را با نوعی از سنگ مرمر کمیاب و زیبا پوشانده و ستونها را با کاشیهای رنگی خط اسلیمی^{۱۷۱} و گلدار به طرز جالبی کاشیکاری نموده و کتیبه‌ای بزرگ که سه سمت شبستان را فرا گرفته با خطی درشت سوره «هل اتی» را نوشته و نصب نموده‌اند.

رفع خستگی متصدیان امور با دیدن شهید دستغیب رحمه الله

روان آن شهید شاد باد؛ شهید بزرگواری که بر خوردش با متصدیان و کارکنان خسته، طوری بود که با ملاقات روزانه، کلیه خستگی و کوفتگی آنان از یادشان می‌رفت و تا دیدار روز بعد، طوری برای کار کردن آماده می‌شدند که سر از پا نمی‌شناختند. خدایش در جانش را متعالی گرداند.

^{۱۷۱} (۱) - نوعی نقاشی (لغنامه دهخدا).

اقدام ناپسند آموزش و پرورش رضاخان

شبستان دیگری را که در نظر داشتند به حال خود رها کرده تا بعدها خرابی مسجد معلوم شود، شبستان بزرگ جنوبی است که با مساحت حدود ۱۶۰۰ مترمربع که دو طبقه آن تا کف روی هم خراب شده و منظره‌ای بس ترسناک به وجود آورده بود، از این رو جلو آن را

(۱) - نوعی نقاشی (لغتنامه دهخدا).

نبوت، ص: ۲۲۱

دیواری کشیده و خیال بازسازی آن را هم نمی‌کردند تا این که اداره آموزش و پرورش تصمیم گرفت آن را از مسجد، خارج و دبستانی به نام «دبستان صفاریان» در آن جا بنا کند!

ناکام شدن آموزش و پرورش

این اقدام ناپسند، آیه الله شهید را بسیار ناراحت نمود لذا تصمیم گرفت به هر قیمت شده از این کار جلوگیری نماید لذا از تعمیرات قسمتهای مختلف مسجد کاسته شد و همت خود را صرف این شبستان نمودند؛ ابتدا تصمیم گرفته شد با ستونهای سنگی بسیار بزرگ

قدیمی، این کار انجام شود و سنگهای زیر پایه ستونها سفارش داده شد ولی همان طور که قبلاً هم گفته شد، هرگز نتوانستند حتی یک سنگ را از آن کوچه‌های باریک عبور داده و به مسجد بیاورند. سنگها در کوه باقی ماند و باز مدتها کار ساختمان این قسمت از مسجد تعطیل شد تا بالأخره با رأی مهندسین و معماران، نقشه فعلی اجرا گردید که با دوازده ستون بتون آرمه و خرپاهای آهنی بحمدالله به مدت چند سال به بهترین طرز ساخته شد.

ستونها تا بالا مرمر و کتیبه‌هایی از کاشیهای الوان که با ابتکاری بس جالب ستونها را می‌پوشاند، از ازاره شبستان را با سنگهای مرمر تا ۲ / ۵ متر با نقشه‌ای زیبا پوشانده و کتیبه‌های متعددی که با احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام نوشته شده، دور تا دور قسمت وسط را فرا گرفته، نصب شده است. محراب و منبر این شبستان خود از

نبوت، ص: ۲۲۲

قسمتهایی است که بسیار جالب و آبرومند ساخته شده و دارای دربهای آهنی با نقشه بسیار جالب که آیات قرآن به وسیله تسمه‌های آهنی بر آنها نوشته شده و جلوه خاصی به شبستان داده است.

و از موقعیتهای مخصوص آن این که یکی از دربهای مسجد داخل این شبستان به خارج مسجد باز می‌شود و سر درب آن از نظر معماری دارای اهمیت فوق العاده‌ای است که به اصطلاح معماری «یزدی بندی» است و دارای مقرنس کاری، کاشیکاری و معرق کاری است و این طرز ساختمان در ما بین سر درهای مسجد جامع عتیق، منحصر به فرد است و کتیبه سر درب مزبور - که قسمتی از آثار قدیمی مسجد است - تعمیر و تکمیل شده و با قلمی درشت و به خط ثلث عالی نوشته شده و در پایان آیات قرآنی، تاریخ ۱۰۲۷ قید شده است.

مسجد جامع عتیق؛ محلی برای عصیان مردم بر علیه طاغوت

روزهای نخستین تکمیل ساختمان این شبستان تقریباً سال ۴۱ بود که محل اجتماعات و مبارزات شهید آیه الله دستغیب شد که بارها به وسیله دستگاه ظلم و ستم، مورد تجاوز قرار گرفت و بارها محاصره و تعطیل گردید و بارها به وسیله گاز اشک آور، از مردم انقلابی فارس، پذیرایی شایان گردید! ولی جز شکستن شیشه و سوختن فرشهای آن، کار دیگری نتوانستند با این شبستان - که با بتون آرمه و آهن ساخته شده بود - انجام دهند.

برخی از دربها و طاقهای مسجد جامع عتیق

از قسمتهای دیگر این مسجد - که از آثار باستانی قدیمی است - سر درب شمالی مسجد است که امروزه آنرا «سر در دوازده امام» نامیده‌اند. این سر در مقرنس کاری زیبا، با کاشیکاری بسیار عالی و بالای در ورودی آن کتیبه‌ای است بسیار خوش خط و زیبا که به خط علی جوهری، کاتب و خوشنویس آن دوره - که تقریباً همه آن سالم مانده - ساخته شده است.

در چهار سمت مسجد طاقی رفیع و بلندی ساخته شده که آنها را «طاق مروارید» گویند. طاق شمالی و شرقی آن به وسیله شهید بزرگوار ساخته و به بهترین وجه مرمت شده و طاق سمت جنوب مسجد به وسیله اداره باستان‌شناسی، طاق آن زده شده و برای تکمیل آن طاق، چندین مرتبه بودجه‌هایی تصویب شد ولی هرگز دیناری از آن به مصرف آن جا نرسید و همین‌طور به صورت مخروبه باقیمانده و هر بار که شهید بزرگوار تصمیم می‌گرفت آن قسمت را هم مثل قسمتهای دیگر مسجد مرمت نماید، از طرف اداره باستان‌شناسی جلوگیری به عمل می‌آمد. این‌طور به نظر می‌آید که

به همین وضع بودن در زمان طاغوت برای متصدیان امر با صرفه‌تر بوده تا این که بخواهند آن را ساخته و تعمیر نمایند، **اللّٰه اعلم.**

طاق مروارید سمت غرب مسجد هم به وسیله اشخاص ناباب

نبوت، ص: ۲۲۴

غصب شده و آن را به صورت خانه در آورده‌اند و آثار آن به کلی از بین رفته است!!

۲- بیت المصحف یا خدای خانه و دارالمصحف

در وسط مسجد جامع عتیق، اتاق مکعب شکلی به اندازه یک متر از سطح مسجد بلندتر ساخته شده و ایوانی به عرض دو متر، دور تا دور آن با چهار ستون برج مانند، در چهار گوشه آن ساخته‌اند. طول و عرض این بنا ۱۲ * ۱۰ و ابعاد اتاق وسط ۸ * ۶ متر می‌باشد.

بنای این قسمت از مسجد در سال ۷۵۲ هجری به وسیله شیخ ابو اسحاق اینجو حاکم فارس صورت گرفته و مقصود از ساختن آن این طور به نظر می‌رسد که قبل از آن که ایوان و برجهایی دور آن را بسازند، تنها اتاق وسط که به صورت خانه کعبه ساخته شده، حجاج قبل از رفتن به مکه معظمه برای فراگیری طواف خانه کعبه، به

این جا آمده و تمرین می کردند و بعدها ایوانی دور آن کشیدند و آن جا را محلّ قرآنهاى خطّی بسیار اعلی قرار دادند و قاریان قرآن، اطراف می نشستند و مشغول قرائت می شدند و از این رو آن جا را «بیت المصحف» نامیدند.

و چیز دیگری که به نظر می رسد آن که حکام سابق فارس، برای نماز جمعه حاضر می شدند و این ساختمان وسط، مخصوص اقامه نماز آنان بوده است. **اللّٰه اعلم.**

نبوت، ص: ۲۲۵

وجود قرآن به خطّ علی علیه السلام و عثمان در مسجد جامع عتیق

از قرآنهاىی که در آن جا نگهداری می شده، قرآنی خطّی به خطّ عثمان خلیفه سوّم بوده که گویند اثر خون او که هنگام قتلش بر آن چکیده بود، وجود داشته و به همین جهت در ترجمه‌ای که از کتاب «شدّ الازار» شده و به نام «هزار مزار» چاپ شده، در نسخه‌ای این خدای خانه، قبر عثمان و در نسخه دیگر، «دفتر عثمان» نامیده شده.

همچنین قرآنهاى خطّى از اميرالمؤمنين على و ائمه اطهار عليهم السلام وجود داشته است.

از قرآنهاى خطّى سابق، يکى دو جلد از سى پاره‌هاى خطّى بسيار اعلى که مذهب و طلاکارى و بعضى از خطوط آن با طلا نوشته شده، در مسجد باقى مانده و از آنها نگهدارى مى‌شود. امروزه اين بنا را کتابخانه و محلّ نگاهدارى سنگ محراب قديمى مسجد - که از لحاظ باستانى اهميت فوق العاده‌اى دارد - قرار داده‌اند.

نماى خارجى خداى خانه، همه از سنگ ساخته و روى سنگهاى ازاره و سر ستونهاى آن به شکل مقرنس، حجّارى گردیده و خطهاى اسليمى آن از نظر باستان‌شناسى اهميتى دارد. اين قسمت از مسجد به وسيله اداره اوقاف و باستان‌شناسى تعمير و ساخته شد.

براى ترميم خرابيها، مرمت و ساختن مسجد، معماران و بناهاى کار آزموده دخالت نمودند و هر گوشه‌اى را بنا و معماری مخصوص بود. براى اين که از دوباره کارى و بى رويه کارى جلوگیری شود،

نبوت، ص: ۲۲۶

حضرت آیه الله شهید دستغیب از سال ۱۳۳۵ آقای حاج جلال رجا را رسماً به نام معمار مسجد جامع عتیق انتخاب و فرمود کلیه کارهای بازسازی مسجد زیر نظر ایشان انجام گیرد و صدق و صفای ایشان رشته‌ای از خلوص نیت آن شهید بزرگوار است که سالیان دراز برای خدا کلیه کارهای شهید دستغیب را بدون خستگی انجام داد و در خیرات آن بزرگوار، ایشان هم سهمی بسزا دارند و به گفته خودشان: اجرو مزد کارها را به نحو احسن از خدای بزرگ دریافت نموده‌اند. از کارهای اساسی دیگر که انجام شده قسمت معظم خاکهای پشت بامها که ممکن بود باز باعث خرابی گردد از پشت بامها برداشته شد و کلیه بامها را قیر اندود و اسفالت نموده‌اند.

بازدید مستمر از قسمتهای مختلف مسجد جامع عتیق

نظر شهید بزرگوار این بود که این مسجد به خاطر وسعت و بزرگی‌اش ایجاب می‌کند که همیشه از قسمتهای مختلف آن بازدید به عمل آید و تعمیرات لازم و فوری انجام شود که باز به آن صورت در نیاید.

از موقوفات مسجد، تنها تعدادی دگان باقیمانده و کلیه موقوفات آن در سالهایی که مسجد متروک مانده بود، از بین رفته و تعدادی دگان در جنب مسجد واقع شده بود که در بازسازی صحن مطهر احمد بن موسی علیه السلام از بین رفته، سزاوار است متصدیان مسؤؤل نسبت به ترمیم موقوفات مسجد اقدام لازم نموده و نگذارند زحمات آن عالم ربّانی -

نبوت، ص: ۲۲۷

که عمری را صرف احیا و مرمت آن نمود - دوباره در اثر بی توجهی به صورت اولیّه در آید.

منبر چهل پله‌ای از شاه عباس صفوی

از چیزهای مشهور مسجد جامع عتیق، منبری است که دارای سیزده پله بوده و شاید روز اول دارای پله‌های بیشتری بوده که از بین رفته است؛ چون منبر، مشهور به «منبر چهل پله» می‌باشد که در زمان شاه عباس صفوی ساخته شده و در زیر این منبر گویا محلّ دفن بانویی با اخلاص می‌باشد.

گویند: «چون عمرو بن لیث صفّاری خواست مسجد را بنا کند، معماران تعدادی چوب سرو خواستند که برای استحکام دیوارها در ساختمان به کار ببرند. چنین سروهایی را در باغ بانویی که در سروستان فارس قرار داشت پیدا کردند. وقتی به او اطلاع دادند که شاه، می‌خواهد سروهای این باغ را برای ساختمان مسجد بخرد. او با کمال رغبت دستور داد کلیّه درختان سرو را بریده و به مسجد جامع حمل کردند. هر چه به او اصرار شد که قیمت آنها را دریافت کند، دریافت وجه را موکول به بعد از به کار رفتن چوبها در مسجد نمود. بعد از اتمام کار، هر چه به او پیشنهاد پذیرفتن قیمت چوبهایش را کردند، نپذیرفت و اکتفا به این نمود که بعد از مردن، او را در گوشه‌ای از مسجد دفن کنند و شاید زیر این منبر، قبر او باشد، **اللّٰه اعلم.**

نبوت، ص: ۲۲۸

۳- مدرسه علمیّه حکیم

در ۳۲۵ سال قبل، مردی حکیم و دانشمند از خانواده عصمت و طهارت، از اجداد پاک شهید آیه‌اللّٰه دستغیب در کنار مرقد

بزرگوارانی چون: حضرت سید میراحمد علیه السلام و حضرت سید میرمحمد علیه السلام برای ترویج دین جدّ بزرگوارش، مدرسه علمیه‌ای به مساحت ۳۵۰۰ مترمربع - که باغچه‌ای هم جلو آن بوده - با سبک و نقشه آبرومندی بنا نهاد. طرز ساختمان مدرسه طوری است که حجره‌ها از لحاظ نور کاملاً روشن و سه سمت آن از پرتو مستقیم خورشید کاملاً بهره‌مند می‌شوند.

این مدرسه، دارای چهارده حجره ۳ * ۴ و هشت حجره ۴ * ۶ و چهار حجره دو طبقه ۵۸ * ۴ و چهار مدرس بزرگ در چهار گوشه مدرسه به شکل کثیر الاضلاع ۸ ضلعی منظم و نمازخانه، ساخته و در اختیار طالبان علم و معرفت قرار گرفته بود و علما و بزرگان از این مدرسه برخاستند که در زمان خود، روشنی بخش شهر و دیار خود بودند.

این مدرسه نیز مانند بناهای دینی دیگر، به مرور مخصوصاً دوران سلطنت پهلوی - که تحصیل علوم دینی را جزء خرافات و ارتجاع می‌دانستند - از بین رفته و از بی توجهی، به بیغوله‌ای پر از خاک و خاشاک و تل نخاله‌ای تبدیل شده بود! اکثر طاقها و ضربیه‌های جلو حجره‌ها شکسته و عوامل مختلف از زلزله، باران و برف آن را به

ساختمانی متروکه - که هیچ قابل استفاده نبود - در آورده بود و تنها در یک گوشه از مدرسه در یکی از اتاقهای هشتی که نصف آن تا زیر سقف پر از کثافات بود، پیرمرد شکسته و خرد شده‌ای چون بنای مدرسه، با الاغش در آن جا زندگی می‌کرد و در فصل تابستان هم چند نفر از فقرای بی مسکن در وسط حیاط چادر زده و چند ماهی زندگی می‌کردند و بین مردم به گداخانه مشهور شده بود.

از برکت تمدن آریا مهربی، روزگار این مدرسه چون روزگار خودشان، چنان تاریک شده بود که هیچ‌کس حاضر به ترمیم و احیای آن نبود و در بازسازی صحن مطهر احمد بن موسی علیه السلام جزء نقشه بود که باید خراب بشود.

در این ایام که بازسازی مسجد جامع عتیق کم کم خاتمه می‌پذیرفت، شهید والا مقام، موقع شناس و متوجه، تصمیم گرفت وقت خود را صرف بازسازی «مدرسه حکیم» نماید و آن جا را هم سرو سامانی بدهد و کاملاً به موقع متوجه شده بود که جامعه احتیاج مبرم به طلاب علوم دینی و علمای گرانقدر دارد.

در شهری که روزی دارالعلم بود و مرکز استانی وسیع و آبادیها، شهرها و دهات آن احتیاج به مبلغ و عالم علوم دینی دارند، تعداد طلبه‌های آن به صد نفر هم نمی‌رسید.

آن عالم مجاهد، گرانقدر، پر مایه، با هوش و ذکاوتی که خداوند در نهاد او ذخیره فرموده بود، دریافت که هر چه زودتر باید این خلأ را

نبوت، ص: ۲۳۰

که از بی‌عالمی در اجتماع به وجود آمده پر نمود، مخصوصاً بعد از خرداد سال ۴۲ - که شالوده انقلاب اسلامی ریخته شد - احتیاج به طلباب علوم دینی، ملموس‌تر گردید و وجود هر چه بیشتر آنان را ضروری و لازم‌تر می‌دانست. بین سالهای ۴۲ تا ۵۰ مرتب در محافل و مجالس، این کمبود را گوشزد و بازگو می‌فرمود و از علمای اعلام و روحانیون، استمداد و کمک می‌طلبید، در این باره فکری نموده، تصمیمی بگیرند.

وقتی از اطراف و روستاهای دور دست به ایشان اطلاع می‌دادند که محلشان مبلغ ندارد و گروههای منحرف در آنجا نفوذ نموده و مردم ساده را از راه منحرف می‌کنند و برای اطلاع از امور دینی، به عالم دسترسی ندارند، سخت در رنج بود و احساس مسؤولیت نموده،

خود را در مقابل شرع مقدّس و امام عصر (عج) مسؤول می‌دانست و معتقد بود که اگر به موقع اقدام نشود، زیان و خسران آن جبران‌ناپذیر خواهد بود، از این رو، در ماه مبارک رمضان سال ۵۰ هجری شمسی، به مدّت یک ماه تمام، همّ خود را صرف تبلیغ و تشویق مردم برای ترمیم و احیای مدرسه حکیم نمود و پولهایی هم جمع‌آوری نمودند، ولی در اثر خرابی و بی‌ارزشی آن، مخصوصاً برای این‌که در طرح خرابی هم بود، بازسازی آن از طرف دوستان و یارانش به سردی و تعلّل رو به رو شد، ایشان متأثّر و ناراحت گردید از فراز منبر، بر سر آنان فریاد کشید و بی‌اختیار بر کسانی که در این امر

نبوت، ص: ۲۳۱

مهم، کار شکنی می‌کردند، نفرین نمود.

چون عقیده دوستان بر این بود که اگر در زمین مسطحی بخواهند مدرسه‌ای بسازند، کاملاً با صرفه‌تر و زودتر قابل استفاده می‌شود مخصوصاً کسانی که از نخاله‌برداری مسجد جامع عبرت گرفته بودند، حاضر نمی‌شدند نزدیک مدرسه مخروبه و بیغوله حکیم بروند.

بالآخره تأثر و ناراحتی آن عزیز بزرگوار برای دوستانش غیر قابل تحمل بود، از این جهت تصمیم گرفتند به هر قیمت شده و با هر زحمت و ناراحتی، تن داده و خواسته ایشان را فراهم کنند، این بود که بعد از ماه مبارک رمضان، مشغول به کار شدند. اوّل با خاکبرداری و نخاله‌کشی، مدرسه را آماده بنایی و تعمیر نمودند. کلیه سنگهای ازاره مدرسه تعویض شد؛ سنگهای نو و زنده از کوه، خریداری و در مدرسه به اندازه لازم تراشیده و نصب گردید.

داخل حجره‌ها که طاقهایشان فرو ریخته بود، به سبک اوّلیه طاق زده شد و قسمت پایین حجره‌ها را با همان طرز اوّل با کاشیهای ۱۰*۱۰ تعمیر و مرمت نموده، سر درب مدرسه - که به کلی از بین رفته و آن را با چوبها و تیر آهنهایی سرپا نگه داشته بودند و بسیار خطرناک بود - خراب و یکی از اتاقهای هشتی که رو به روی صحن مطهر احمد بن موسی علیهما السلام بود، ساخته و به سر درب مدرسه اختصاص داده شد و سر درب سابق را مدرس و حجره و کنار آن را آشپزخانه ساختند. دربها و پنجره‌های مدرسه به کلی از نو ساخته شد. حوض مدرسه - که

نبوت، ص: ۲۳۲

گودالی از آب آلوده و به وضع بسیار زنده‌ای در آمده بود- از بین برده و حوض بزرگ و آبرومندی جای آن ساخته شد.

شهید بزرگوار اصرار داشتند که باید وسایل رفاهی برای طلبان این مدرسه از هر جهت فراهم شود، مخصوصاً ساختن حمام جهت طلبان را بسیار ضروری می‌دانستند و عقیده ایشان بر این بود که طلبه نباید بدون طهارت سر درس برود و چون محلی برای این کار نبود، به ناچار زیر یکی از اتاقها، سردابی احداث و با خاکبرداری و محکم کاری فوق العاده، چند دوش حمام بنا نمودند.

از کارهای ابتکاری آن عالم رؤوف و دلسوز- که خود عمری را در نهایت سختی در گوشه مدارس به سر برده بود- ایجاد آشپزخانه مرتب بود که حداقل شبانه روز یک وعده غذای گرم به طلبان داده شود. تا آن زمان چنین چیزی در مدرسه سابقه نداشت. این دستور، عملی شد و آشپزخانه مرتبی در کنار سر درب سابق مدرسه، ساخته و از همان موقع تا به حال روزانه یک وعده غذای گرم به طلبان داده می‌شود.

برای جلوگیری از خرابی مجدد مدرسه، پشت بام آن جا را قیر دامن نموده و از نفوذ برف و باران کاملاً جلوگیری به عمل آمده است.

آجرهای دیوارهای داخل مدرسه که بسیار کثیف و سیاه شده بود، بعد از ساییدن، آنها را با رنگ آجر، نقاشی و به صورت آبرومندی در آوردند.

کف مدرسه را با کاشیهای موزاییک هم رنگ دیوارها فرش نموده

نبوت، ص: ۲۳۳

و یکی از هشتیها را - که تا زیر سقف پر از نخاله و پهن بود - به کتابخانه مدرسه اختصاص داده که با وضع بسیار جالب و آبرومندی - که از روشنایی کامل بهره‌مند است - تبدیل شد. مدرسه دارای آبریز و وضوخانه و محلّ لباسشویی مرتّب و تمیز بوده و باغچه‌های متعدّد در چهار گوشه آن، احداث شده که در تابستان چنانچه گلکاری شود، بسیار آبرومند و باصفا می‌شود.

کلیّه وسایل رفاهی طلبّاب محترم از فرش، تختخواب، تشک، پتو، پنکه، بخاری و دیگر وسایل مورد احتیاج مرتّب است.

شهید آیه الله دستغیب به موازات تعمیر ساختمان مدرسه، از جوانان با استعداد که قابلیت طلبه شدن را داشتند، ثبت نام نموده و هر حجره از مدرسه که تعمیر و آماده می‌شد، چند نفر از آنان را در

آن جا جا داده و با وسایل مرتّب - چه از نظر مدرّسین با تجربه و چه از نظر وسایل زندگی - در اختیارشان گذارده می‌شد، به طوری که در مدّت دو سال - که تعمیرات کلی انجام پذیرفت - عده‌ای که واقعاً قابلیت تحصیل را داشتند، به تحصیل علوم دینی مشغول شدند و خود آن بزرگوار رسماً درس اخلاق را از همان سال اوّل به عهده گرفتند و بیانات و راهنماییهای آن عالم ربّانی، طلباب با تقوا و شایسته در جمهوری اسلامی به جامعه، تحویل و از برکت سعی و کوشش ایشان و خود طلباب، قسمتی از احتیاجات تبلیغی و ارشادی مردم منطقه بر طرف شد.

امید است که طلباب عزیز مدارس شهید دستغیب با سعی

نبوت، ص: ۲۳۴

و کوشش فوق العاده، مدارج عالی را طی نموده و هر کدام، خود راه و رسم آن شهید را دنبال کنند و هر کدام مدرسه‌ای ایجاد و طلباب ارزشمندی تربیت نمایند و به وظیفه شرعی و اسلامی خود عمل نموده و به آرزوهای آن شهید گرانقدر، جامه عمل بپوشند.

اتمام تعمیر مدرسه و ساختمان آن، با مراجعت آیه الله زاده مکرم حجة الاسلام آقای سید محمد هاشم دستغیب از نجف اشرف مواجه

شد. ایشان به تدریج قبول مسؤلیت نموده و سرپرستی مدرسه را به عهده گرفتند و با جدیت و پشتکار، به تدریس مشغول شدند.

از وقتی که شهید بزرگوار مسؤلیت امور شهر و امامت جمعه را به عهده گرفتند و کمتر به مدرسه می‌رسیدند، ایشان به نحو احسن، در پیشبرد طلاب، اقدام مؤثر نمودند و هیچ وقفه‌ای در کار مدرسه پیش نیامد.

بلی، با هزینه سنگین و اراده‌ای آهنین در مدت دو سال، یک ویرانه متروکه و بیغوله مخروبه، به یک مدرسه نمونه – که بزرگترین خدمت به خلق و جامعه است – به وسیله بزرگ مردی که عمری سوخت و به هر سختی تن در داد، انجام پذیرفت و جا دارد که هزاران بار انسان فریاد بر آورد: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ»، «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ».

خطرات جانی و مرتفع شدن آنها به لطف خداوند

در این جا یادآوری می‌شود که هنگام مرمت و بازسازی

نبوت، ص: ۲۳۵

مسجد جامع عتیق و مدرسه علمیّه حکیم، همچنین مدرسه علمیّه شهید دستغیب، خطرات جانی چندی به وقوع پیوست که خدای

بزرگ و مهربان، نخواست روح لطیف و انسان دوست آن سید
بزرگوار و ذریه حضرت زهرا علیها السلام آزرده شود و همگی
بحمدالله به سهل و آسانی بر طرف شد.

نمونه‌هایی از ترحم خداوند

۱- نمونه‌ای از ترحم خداوند را در شرح شبستان شمالی مسجد
هنگام خراب شدن چند سقف در موقعی که کسی در شبستان نبود،
قبلاً شرح داده شد، در حالی که چند دقیقه قبل از آن، مرحوم حجّه
الاسلام حاج حجّتی کنار همان طاقها و با عده‌ای مشغول ذکر و دعا
بودند و به مجرد این که مجلس تمام و ایشان از شبستان خارج
می‌شود، طاقها فرو می‌ریزد.

۲- از این عجیب‌تر در مدرسه حکیم پیش آمد. در دوّمین سال - که
هنوز تعمیرات ادامه داشت - فصل زمستان که به سر آمد، ملاحظه
شد اتاقهایی در طرف سمت شرق مدرسه، در اثر بارندگی، دوباره
کاملاً خیس و مرطوب شده و ممکن است باز به خرابی قسمتی از
مدرسه بینجامد، از این جهت، تصمیم گرفته شد با مذاکره با همسایه
مدرسه - که منزل ایشان سه متر و بیشتر از سطح مدرسه بلندتر و
آب باران و آب باغچه کاملاً سرازیر مدرسه می‌شد - ایشان راضی

نموده تا کف حیاط خود را تا سه - چهار متر خاکبرداری نموده و
پشت دیوار

نبوت، ص: ۲۳۶

مدرسه را قیر دامر و سپس به طرز اولیّه بازسازی کند. این کار
شروع شد و چند روز خاکبرداری پشت دیوار انجام گرفت و زیر
دیوار مجاور مدرسه به کلی خالی شد و تنها به وسیله چند چوب که
حایل آن نموده بودند، دیوار به طول هشت متر و بلندی پنج متر و
عرض ۵ / ۰ متر در دست تعمیر و قیر اندود گردید.

بعد از ظهر بود که ناگهان دیده شد آشپز مدرسه دیگ بزرگ
خوراک پزی را داخل حوض مدرسه نموده و دیگ پر از آب را هر
چه کوشش می کند، از عهده بیرون آوردن از حوض بر نمی آید، بی
اختیار فریاد زده شد: بنا و کارگرها به کمک آشپز بشتابند. این صدا
چنان حرکتی در کارگران و بنا ایجاد تحرک کرد که به مدّت چند
ثانیه خود را به حوض مدرسه و آشپز رسانند. در همین فاصله چند
لحظه ای، به یک باره چند دیوار فرو ریخت و بحمدالله همگی از یک
مرگ حتمی جان سالم به در بردند و از یک فاجعه دردناک - که
ممکن بود اثرش مدّتها در همگی ایجاد ناراحتی کند - به خیر و

خوشی گذشت و خدای بزرگ نخواست روح لطیف آن عالم ربّانی از این واقعه متأثر شود، در حالی که نه بنا بود آشپز، دیگ بزرگ را داخل حوض کند و نه بنا بود کارگرهای بنا آن هم همگی در یک لحظه با هم به کمک آشپز بروند، این کار جز به خواست و اراده خداوند، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. و این جاست که انسان در می‌یابد تمام هستی و وجودش در گرو اراده پروردگار توانا و بیناست که هر چه اراده فرماید، اگر تمام بشر

نبوت، ص: ۲۳۷

پشت به پشت یکدیگر باشند، قادر به جلوگیری از اراده او نیستند.

امتیاز مدرسه حکیم بر سایر مدارس علمیّه

آنچه بعد از تکمیل و اتمام تعمیرات مدرسه حکیم دوستان متوجه شدند این که در ابتدای کار و قبل از آن هرگز متوجه نشده بودند که این مدرسه در اثر مجاورت با حرم مطهر حضرت احمد بن موسی شاهچراغ علیه السلام و حرم مطهر حضرت محمد بن موسی علیه السلام در چه موقعیت ممتازی از حیث معنویات می‌باشد که دیگر مدارس شیراز چنین امتیازی را ندارند و دوستان متوجه شدند که قبل از تعمیرات تا چه اندازه در اشتباه بودند و آن روز نمی‌توانستند

نظر آن عالم ربّانی و بزرگوار را تشخیص بدهند. عقیده آن شهید بزرگوار این بود که طلبه باید مرتّب با مراکز دینی و تربیتی در ارتباط بوده و از برکت قبور متبر که به خود سازی و طیّ طریق آدمیت را به نحو احسن در حرکت روزانه خود مدّ نظر داشته باشد؛ اگر چه ممکن بود در بهترین خیابانهای شیراز، بهترین مدرسه را ساخت، ولی هرگز این موقعیت فعلی را برای طلباب ارجمند نداشت و چه بسا در برخورد مرتّب با منکرات در خیابانهای شهر، آن روح لطیف و روحانی را کمتر به دست بیاورند.

خداوند رحمت بی پایان خود را به روان پاک آن شهید بزرگوار نازل فرماید که هر چه می‌کرد، تنها خدا را در نظر داشت و در تشخیص خود – که فقط و فقط برای خدا بود – پافشاری می‌کرد.

نبوت، ص: ۲۳۸

همان طور که قبلاً یاد آور شدیم، به موازات تعمیرات و تکمیل مدرسه حکیم، طلباب علوم دینی هم مشغول به کار شدند و هر روز که کار تعمیرات حجره‌ای به اتمام می‌رسید و آماده استفاده می‌شد، چند نفر از طلباب علاقه‌مند در آن جا با فراهم بودن وسایل ضروری، مشغول فراگیری علوم دینی می‌شدند به طوری که وقتی کلّیه

تعمیرات مدرسه انجام پذیرفت، تمام حجره‌ها پر از طلباب با استعداد و درس خوان بود، ولی در اثر تبلیغات آن دلسوز جامعه، تقاضای زیادی برای طلبه شدن می‌رسید و شهید آیه الله دستغیب که بعد از یک دوره چند ساله زحمت و ارشاد و تقاضای فوق العاده برای طلبه شدن جوانان با استعداد نموده بود، نتوانست بر خود هموار کند که در اثر نداشتن محل و جا از تقاضای آنان چشم پوشی نموده و از پذیرش آنان صرف نظر نماید.

۴- مدرسه شهید آیه الله دستغیب رحمه الله

با امتیازاتی که برای طلباب مدرسه حکیم فراهم شده بود و تشویقاتی که برای طلباب با استعداد و درس خوان در نظر گرفته بودند از قبیل تهیه خانه و کمک به آنانی که مایل بودند متأهل شوند و این که هر ساله تعدادی از طلباب ممتاز و درس خوان را به مشهد مقدس برای زیارت قبر ثامن الائمه علیه السلام بردن و حقوق مکفی که طلباب بتوانند با خیال راحت تر به درس خواندن پردازند و دیگر امتیازات بود که هجوم طلباب جدید به مدرسه حکیم را به دنبال داشت و

طولی

نبوت، ص: ۲۳۹

نکشید که از نظر جا و مکان دچار مشکل شده، از پذیرش طلباب جدید، جلوگیری به عمل آمد، ولی همان طور که عرض شد، حضرت آیه الله دستغیب به هیچ وجه راضی نشد که این طلباب جدید را پذیرش نکند؛ زیرا عقیده ایشان بر این بود حال که جوانان با استعداد حاضر شده‌اند یک سلسله منافع و درآمدهای دیگر را رها نموده و با زحمت طلبگی بسازند و احتیاجات ضروری و لازم را از لحاظ مشکلات دینی بر طرف کنند، چنانچه آنان را نپذیرد، مسؤولیت الهی متوجه ایشان است. این بود که دستور فرمود چند خانه در محله سرباغ خریداری شود و به طور موقت، طلباب جدید در آن جا اسکان یابند و مشغول درس خواندن شوند تا بعداً فکر اساسی برای آنان بشود. از جمله خانه‌ای که خریداری شد، خانه مرحوم حاج محمدحسن ایمانیه بود که قبلاً ذکر خیر ایشان رفت.

گویی این خانه هم در اثر عبادات و اخلاص آن مرد با تقوا و پرهیزگار، قابلیت پیدا کرده بود تا به یک محل تربیت دینی، تبدیل شود. مدتی طلباب در آن جا مشغول شدند و چند خانه مجاور همین خانه نیز خریداری و تصمیم گرفته شد آنها را خراب و به صورت یک مدرسه علمیّه در آیند.

در اثر کوچه پس کوچه بودن خانه‌ها، خدمت شهید بزرگوار پیشنهاد شد که از این خانه‌ها صرف نظر نموده، محل دیگری را که برای بردن مصالح ساختمانی آسانتر باشد در نظر بگیرند، ولی ایشان

نبوت، ص: ۲۴۰

موقعیت محل را مناسب دانسته و صلاح دانست که همان کوچه پس کوچه‌ها برای طلب، با ارزش‌تر است، هر چند مخارج زیادتری را به دنبال داشته باشد.

بالأخره، بعد از شور و مشورت‌های زیاد، تصمیم گرفتند دست به کار شده و هرچه زودتر، مدرسه آبرومندی را بسازند. جناب آقای حاج جلال رجا معمار مسجد جامع عتیق به کمک دامادشان جناب آقای جمشید فیضابی، نقشه بسیار جالبی را تهیه و ساختمانی را که از هر نظر، صورت مدرسه طلب را داشته باشد، ارائه نمودند و با تصویب شهید ارجمند، کار خراب کردن خانه‌ها شروع شد و طلب عزیز در چند خانه جا داده شدند تا آنان به موازات ساختمان مدرسه، از درس خواندن عقب نمانند.

مدرسه شهید آیه الله دستغیب (خانه ایمانیه) در مساحتی حدود ۱۶۰۰ متر مربع ساخته شد، با این که برای آوردن مصالح ساختمانی

از قبیل: تیر آهنهای ده و دوازده متری و دیگر مصالح، زحمت فوق‌العاده‌ای کشیده شد؛ گاه می‌شد که مصالحی را چندین بار جابه‌جا می‌کردند تا به مدرسه می‌رسید، با این وصف تشویق و ترغیب آن پدر روحانی، از خسته شدن مسؤولین جلوگیری می‌کرد. سطح حیاط مدرسه تقریباً ۵ / ۲ متر از سطح کوچه پایین‌تر بود که با حمل مقدار زیادی ماسه و مخلوط، کف مدرسه، همسطح کوچه گردید و در بعضی جاهای مدرسه، از گودی آن‌جا استفاده نموده

نبوت، ص: ۲۴۱

و سردابهایی برای ضروریات مدرسه اختصاص داده شد.

اتمام ساخت مدرسه شهید دستغیب رحمه الله

سرانجام، مدرسه‌ای دو طبقه که در چهار سمت آن حجره‌های ۳* و ۴ و ۵ / ۳* ۶ حاوی حدود هشتاد حجره و دو مدرس بزرگ و آبرومند در شمال و جنوب مدرسه بود، ساخته شد.

این مدرسه، دارای حمام، رختشوی خانه، آشپزخانه و همچنین کتابخانه با قفسه بندیهای منظم و آبرومند ساخته شده. مدرسه، دارای حوض بزرگ و باغچه‌هایی است که بر زیبایی آن می‌افزاید.

اولین حجره‌ای که در این مدرسه آماده و قابل استفاده شد، تحویل شهید عزیز و گرانقدر سیدمحمدتقی دستغیب نوه شهید آیه الله دستغیب و فرزند جناب حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج سیدمحمدهاشم دستغیب گردید که به اتفاق برادر ارجمندشان جناب آقای سیدعلی نقی دستغیب در این حجره مشغول فراگیری علوم دینی شدند و بعداً که دیگر طلباب پذیرفته شدند، از وجود ایشان استفاده کامل می‌بردند و حضورشان در این مدرسه، باعث تشویق و ترغیب دیگران می‌شد.

افتتاح مدرسه با حضور آیه الله دستغیب رحمه الله

وقتی به حضور آیه الله عرض شد کار ساختمان مدرسه هنوز تمام نشده ولی حجره‌ها کاملاً تکمیل و قابل استفاده است، با یک

نبوت، ص: ۲۴۲

دنیا شوق و شکرگزاری، فرمود:

«مدرسه را افتتاح می‌کنیم و طلباب مشغول به درس شوند، کار ساختمان را هم انجام دهید.»

این بود که در روز پانزدهم شعبان سال ۱۳۶۰ هجری شمسی،
مدرسه رسماً افتتاح شد و از این که باز وجودشان منشأ خیر شده بود،
خدای را فراوان شکرگزاری نمود.

آخرین درس اخلاق از معلم اخلاق

مدتها بود که در اثر گرفتاریهای گوناگون، حضرت آیه الله نتوانسته
بود به ساختمان مدرسه سرکشی نماید و علت این که کار ساختمان
هم قدری طولانی شد، همین جهت بود. روز پانزدهم شعبان، مدرسه
با سخنرانی اخلاقی آن معلم اخلاق افتتاح شد و طلبایی که در آن
روز حضور داشتند، برای اولین و آخرین بار سخنان درر بار آن
عالم ربّانی را شنیدند و توشه‌ای از آن همه خرمین علم و معرفت
برای راه طولانی - که باید سالیان دراز طیّ طریق نمایند - ذخیره
خود ساختند و اینک با یک دنیا تأثر، جملات و بیانات ایشان را بازگو
و اشک حسرت از دیده فرو می‌ریزند.

خدایا! چه حکمتی در کار است که یک فرد، این همه در قلوب
واعماق دلها جا می‌گیرد و هرچه گذشت زمان طولانی‌تر، درد
حسرت و ناراحتی و بار فراقش سنگین‌تر و زجر دهنده‌تر می‌شود.

خدایا! تو شاهد و گواهی که این همه علاقه به خاطر تو است.

نبوت، ص: ۲۴۳

بزرگ مردی که عمری هر نفسش به یاد تو و برای تو سپری شد، پس جا دارد که هر آن، او را غریق رحمت بی منتهایت فرموده و او را پاداشی بس نیکو دهی.

حضور طلباب جوان در جبهه‌های نبرد

از آن جایی که نیت شهید بزرگوار برای خوب تربیت شدن طلباب، زیاد مؤثر بود، جوانان در مدت بسیار اندک، بهره زیادی از ایمان بردند به طوری که چند نفر سر از پا نشناخته و خود را به جبهه جنگ رسانده و به تشویق و تقویت روحی جوانان برای جهاد در راه خدا پرداخته و چند نفر از آنان نیز شهید شدند، به طوری که همیشه در این دو سال جنگ، بین بیست تا چهل نفر از طلباب آن بزرگوار در جبهه‌ها بودند و تاکنون بیش از ده نفر شهید و چند نفر نیز زخمی شده‌اند.

۵- مسجد الرضا علیه السلام

شهید آیه الله دستغیب رحمه الله بعد از شروع به ساختمان مسجد جامع عتیق و پیشرفت اساسی در کار ساختمان این مسجد، پیوسته مردم را به تعمیر و ساختن مسجد تشویق و ترغیب می نمودند.

محقق شدن پیش بینی شهید دستغیب رحمه الله

آن عالم ربّانی و با تقوا می فرمود: «روزی که مسجد مملو از مردم

نبوت، ص: ۲۴۴

برای خاکبرداری و تنظیف مسجد بود و با جدّیت و سعی و کوشش، به هر طرف می دویدند، این حدیث از پیغمبر اکرم به نظر آمد و روی منبر هم عنوان کردم که روزی پیغمبر گرامی هنگامی که مسلمین مشغول حفر خندق به دور مدینه بودند، ابزارهای که در دست آن حضرت بود، به سنگی خورد و نوری ساطع شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

در این نور دیدم که کاخهای سلاطین ایران و روم به دست مسلمین افتاده، بنده هم این شور و شوق را که در مردم دیدم، حس کردم بعد از سالها که مردم از مسجد و معبد رو گردان و حکومت بیست ساله کفر پیشه پهلوی، به مردم فرصت نمی داد تا به مساجد و معابد

خود برسند، اکنون که آن دستگاه سرنگون گردیده، دیری نخواهد پاید که کلیه مساجد شیراز، تعمیر و آباد و مساجد متعددی در این شهر ساخته خواهد شد (و همین طور هم شد)».

همت و تلاش مردم در عمران و تعمیر مساجد شیراز

بعد از شروع مسجد جامع، دیگر مساجد ویرانه و خرابه نیز رو به آبادی گذاشت و مردم همت نموده، مساجد و معابد را از آن صورت متروکه بیرون آورده، مساجد آباد و آبرومندی بنا نمودند، همان طور که در آن روز به پیغمبر گرامی طعنه می زدند که پیغمبر در حالی که از ترس، به دور خود و شهر مدینه، خندق حفر می کند، نوید تسخیر کاخهای سلاطین با اقتدار روم و ایران را می دهد. وقتی شهید بزرگوار هم روی منبر این مطلب را اظهار نموده بود،

نبوت، ص: ۲۴۵

عده‌ای که وضع ناهنجار مسجد جامع را می دیدند، قدری به سخن ایشان با دیده تمسخر می نگریستند! ولی مدتی نگذشت که این پیش بینی ایشان تحقق یافت و در شیراز، مساجد زیادی تعمیر و ساخته

شد مخصوصاً بعد از مسجد جامع به وسیله خود ایشان تعداد زیادی مسجد، ساخته و تعمیر گردید.

از جمله مسجدی که شخصاً در ساختن آن اقدام نمود «مسجد الرضا علیه السلام» است.

به خاطر دارم بعضی از اوقات که در خدمت آن بزرگوار بودیم و از خیابان لطف علی خان زند^{۱۷۲} رو به خیابان قصرالدشت^{۱۷۳} در حرکت بودیم، ایشان از چهار راه مشیر - که همیشه مملو از جمعیت جوانان برای رفتن به سینما بودند - و چند صد متر بالاتر، چهار راه خیرات، باز با جمعیتی این چنین رو به رو می شد، سپس در چهار راه پمپ بنزین به سینمای دیگری که روزی حسینیه بوده و آن را به سینما تبدیل کرده بودند برخورد می نمود، با حسرت و ناراحتی، مطالبی می فرمود. هنوز گفتارشان تمام نشده بود که به چهار راه سینما سعدی می رسیدند و باز جمعیتی را در کنار خیابان زیر آفتاب سوزان جلو سینما مشاهده می نمود.

بعضی از اوقات سؤال می کرد از چهار راه مشیر تا این جا که به دو کیلومتر نمی رسد، چهار سینما ساخته اند، هر سیصد یا چهار صد متر،

^{۱۷۲} (۱) و

^{۱۷۳} (۲) - ممکن است این اسامی، بعد از انقلاب تغییر کرده باشد.

(۲) - ممکن است این اسامی، بعد از انقلاب تغییر کرده باشد.

نبوت، ص: ۲۴۶

یک سینما. بگوئید بینم چند مسجد و چند کتابخانه در این خیابان دیده‌اید؟ شنونده مجبور بود بگوید: آقا یک مسجد و یک کتابخانه از اول فلکه مشیر تا فلکه قصرالدشت وجود ندارد.

این موضوع در نظر آن شهید به قدری اثر منفی می‌گذاشت که هر وقت مناسبی به دست می‌آمد، روی منبر طیّ یک سخنرانی - که با یک دنیا حسرت و اندوه همراه بود - این وضع را بازگو می‌فرمود و مطالب را چنان با حسرت ادا می‌نمود که شنونده را تحت تأثیر قرار می‌داد، روی این جهت، عده‌ای تصمیم گرفتند در مقابل این سینماها، مساجدی بنا نمایند و گوشه‌ای از مسؤلیّت خود را ادا نمایند.

روز تولّد با سعادت حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام به دست مبارک شهید آیة‌الله دستغیب رحمه الله کلنگ مسجدی به نام «مسجد الرضا علیه السلام» در خیابان بیست متری زده شد و در چند

بانک نیز حسابهایی باز نموده و با تشویق و ترغیب ساختمان مسجد را شروع و با نقشه‌ای که جناب حاج جلال رجا، معمار مسجد جامع عتیق ارائه نمودند، موافقت و کار ساختمان انجام گرفت.

و از آن جایی که از اطراف به ایشان فشار می‌آوردند که مسجد ساختن آسان است؛ ولی امام جماعت از کجا بیاوریم! ایشان همشیره زاده خود حجّه الاسلام آقای سیدعلی اصغر دستغیب را - که تازه معمم شده بودند - به امامت جماعت این مسجد انتخاب

نبوت، ص: ۲۴۷

و شبی شخصاً مسجد را افتتاح نمودند که بحمدالله از برکت نیت آن شهید، مسجد محلّ اجتماع جوانان انقلابی گردید که در انقلاب اسلامی، نقشی مؤثر داشتند و بعداً قسمتهای دیگری نیز به ساختمان مسجد اضافه شد.

۶- مجتمع خاتم الاوصیاء علیه السلام

زمانی که شهید عزیز ما آیه الله دستغیب در گوشه و کنار شهر، مردم را به ساختن و تعمیر مسجد تشویق و ترغیب می‌فرمود و در محلهایی که مسجد وجود نداشت، با کمک و همیاری مردم، مساجدی را بنا

می‌نمود، بانویی با فضیلت و فرزندی دلسوز و همفکر مادر که عمری در مکتب اسلام تربیت یافته بود، به نام غلامعلی خان شمس – که علاقه‌ای بس شایان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام داشتند – برای ذخیره آخرت، قطعه زمینی به مساحت پنج هزار مترمربع در اختیار آن عالم ربّانی، با تقوا و دلسوز خلق گذاردند تا مجتمعی دینی بنا کنند و نام مجتمع را هم «مجتمع خاتم الاوصیاء» بگذارند.

زمین در محل قصرالدشت، آخرین قسمت از باغهای این محل که به نام «معالی آباد» ثبت شده، می‌باشد.

مجتمع دارای مسجد و حسینیه، کتابخانه، خانه و تعدادی مغازه و آپارتمان – که موقوفه مسجد است – بوده و برای این که به قول خودشان تا چشمشان باز است، ببینند که این کار شروع شده، مبلغ

نبوت، ص: ۲۴۸

یک میلیون ریال هم در اختیار آن بزرگوار گذارد تا پی کنی مجتمع را شروع نماید.

شهید آیه الله دستغیب رحمه الله هم که همیشه آماده چنین اموری بود این گونه امور را وظیفه خود می دانست، برای انجام این کار نقشه هایی به وسیله آقای حاج جلال رجا و مهندسین تهیه شد و برای دریافت پروانه ساختمان از شهرداری عصر طاغوت، به شهرداری مراجعه ولی شهرداری، ساختن مسجد و خانه های یک طبقه مجاور با ساختمانهای چند طبقه پنج هزار دستگاه، مجاز ندانست و از ساختمان مجتمع جلوگیری به عمل آورد و مدتها تلاش و کوشش دوستان، بی نتیجه ماند.

از خصایل نیک آن شهید بزرگوار این بود که هرگز با سران، مسؤولین و استانداران و حتی وزرا تماسی حاصل نمی کرد و به هیچ وجه حاضر نبود خواهشی از آنان بکند و عقیده شان بر این بود چیزی که آنان در مقابل خواهش ما از ما می خواهند، به مراتب گرانتر و با ارزش تر است. آنان می خواهند ما در مقابل منکرات و اعمال خلاف اسلام آنان ساکت باشیم تا به خواهش ما که مثلاً پروانه ساختمان یک مجتمع دینی و امثال آن است، تن در دهند، این بود که هیچ گاه از آنان خواهشی نکرد و کوچکترین تماسی هم با آنان نگرفت.

و از دیگر منطق آن بزرگوار این بود که می فرمود: «در اثر تلاقی و برخورد با ظلمه و چشم در چشم آنان انداختن، اثری در وجود

نبوت، ص: ۲۴۹

انسان باقی می گذارد که انسان نمی تواند مفاسدشان را بازگو کند و در مقابل آنان احساس حقارت می کند».

و وقتی به ایشان عرض شد: «با یک تلفن شما، کار مجتمع درست می شود»، فرمود: «سهل است؛ خداوند کمک می کند و احتیاج به تماس و تلفن ندارد».

اتفاقاً بعد از چند روز، در سال ۵۵ در ماه مبارک رمضان استاندار وقت روزی به مسجد جامع عتیق آمد و شهید آیه الله دستغیب رحمه الله بدون هیچ گونه التفاتی بعد از نماز ظهر و عصر به منبر تشریف بردند و طبق روال همیشگی با موعظه های شداد و غلاظ، امر به معروف و نهی از منکر، مطالب خود را بیان داشت و در آخر منبر فرمود: «مثل این که می گویند امروز آقای استاندار در مجلس ما شرکت کرده و این خود از عجایب روزگار است که استانداری در این زمان به مسجد بیاید. امید است که بعد از سالها دوری از مردم،

متوجه اشتباهات خود شده باشند که باید با مردم باشند و به گرفتاریهای آنان پی ببرند.

ما که به حمدالله کاری با ایشان نداریم، تنها بانویی مسلمان و خیراندیش مایل بوده که در زمین خود مسجد و حسینیه‌ای ساخته شود و چند مدتی است که شهرداری و مقامات از این کار جلوگیری می‌نمایند، اگر ممکن است این کار را آقای استاندار انجام دهند.»
بدون هیچ‌گونه تماسی، مجلس تمام شد. بعداً خود استاندار کوشش فراوانی نموده بود که اگر بتواند این کار را انجام دهد ولی

نبوت، ص: ۲۵۰

موفق نشد و سال ۵۶ پیش آمد و مقدمات انقلاب اسلامی فراهم شد و با سرنگونی دستگاه ظلم و ستم، شهید آیه الله دستغیب قدس سره بدون کوچکترین تأخیر در امر ساختمان مجتمع، اقدام نموده و کار ساختمان در اسرع وقت شروع گردید.

مجتمع، متشکل است از یک مسجد به مساحت ۱۵۰۰ متر مربع که با بتون آرمه دارای بالکن برای بانوان، بسیار محکم و بادوام ساخته و با سقف سبک، پوشش داده شده است.

شهید بزرگوار قبلاً مایل بود در آن جا مدرسه‌ای هم برای طلبان علوم دینی بسازند و تعداد ده خانه را هم برای آنان شروع کرد تا طلبانی که متأهل هستند از لحاظ مسکن در مضیقه نباشند تا بعداً خانه‌های دیگری برای آنان ساخته شود، ولی با درخواست اهالی محل، زمینی که اختصاص به مدرسه داده شده بود، برای کتابخانه و حسینیه در نظر گرفته شد، امید است که بتوان نظر آن بزرگوار و درخواست مردم را در آینده انجام داد و روح آن شهید عزیز را شاد نمود.

برای این که مسجد، درآمدهایی داشته باشد تا بتوان نواقص آن را رفع نمود و در آینده هم چنانچه تعمیراتی پیش آید، بلافاصله بتوان اقدام نمود، از این جهت تعدادی مغازه و آپارتمان به نام «موقوفه مجتمع» ساخته شده که تقریباً همگی قابل استفاده و بهره‌برداری شده است.

نبوت، ص: ۲۵۱

با این که انتظار می‌رفت مردم آن محل در ساختمان مجتمع حضور فعال داشته باشند و امر ساختمان با سرعت پیشرفت نماید، ولی شهید

بزرگوار به انتظار آنان نماند و شخصاً عمده مخارج را به عهده گرفته، کار ساختمان را راه اندازی کرد.

۷- مسجد شهید خلیل دستغیب

در خیابان ولی عصر از خیابانهایی که از خیابان قصر الدشت منشعب می‌شود، در سر چهار راه، مسجدی بس آبرومند در دست ساختمان است که نقشه و طرح آن به وسیله آقای حاج جلال رجا انجام گرفته و شخصاً بر امر ساختمان نظارت دارد.

اما چرا نام مسجد را «مسجد شهید خلیل دستغیب» گذاردند؟

پانزده خرداد، نخستین تیشه به ریشه خاندان پهلوی

روز پانزده خرداد در تاریخ انقلاب اسلامی ایران روزی تاریخی و فراموش نشدنی است؛ روزی است که سلسله پهلوی، اولین تیشه به ریشه هستی خود و حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران زد. بعد از آن که دولت استعماری انگلیس در زمان مصدق ضربه کاری از ملت ایران خورد و از شرکتهای نفتی و دیگر امور، دستش کوتاه شد، دولت غاصب و استعمارگر آمریکا، با حرص و ولع زاید

الوصفی، پا جای پای بریتانیا گذاشت و با سرنگونی حکومت مصدق،
روز به روز عرصه را بر ملت ایران تنگتر نمود و امتیازاتی

نبوت، ص: ۲۵۲

را در این کشور کسب نمود. در مدت ده سال چنان ریشه استعماری
خود را محکم نمود که در تمام شؤون مملکت، حاکم مطلق العنان
بود و به وسیله محمد رضا پهلوی و خانواده ننگینش، تمام مقاصد
شوم را که انگلیسیها در سالهای قبل، پی ریزی نموده بودند، با
امتیازات بیشتر، پس گرفتند و روزگاری سیاه و تاریک - که به کلی
نقطه روشنی از آینده در آن دیده نمی شد - برای مردم این آب و
خاک فراهم نمودند.

هر چه غارتگری به انواع مختلف از ایمان و هستی و ناموس و ذخایر
کشور زیادتر می کردند، هل من مزیدشان فزونی می گرفت و فشار
بر جامعه به اوج خود می رسید.

در آن تاریکی و ظلمت که هیچ امید نمی رفت، برقی زده و نوری
ساطع شد و رهبری عزیز و دلسوز از قم، کنار مرقد منور خانواده
عصمت و طهارت ظاهر گردید و عاشقان منتظر وجودش چون پروانه
بر گرد شمع عارضش جمع شدند.

نخستین خروش در فارس توسط شهید دستغیب رحمه الله

در فارس، اولین کسی که ندای آن رهبر الهی را لبیک گفت، شهید دستغیب رحمه الله بود. ایشان با همیاری چند نفر از علمای راستین - که مورد علاقه مردم بودند - قد علم کرده و از زمستان سال ۱۳۴۱ مجالس متعددی در شبهای جمعه در مسجد جامع عتیق بر پا کردند و اعلامیه‌ها و دستورات رهبر را با مردم در میان گذارند.

نبوت، ص: ۲۵۳

منبرهای آتشین و انقلابی شهید دستغیب در شیراز و دیگران در استانهای دیگر، زمینه انقلابی بس عظیم را پیش بینی می نمود. بالأخره در روز پانزده خرداد سال ۴۲ دستگاه ظلم و ستم تاب مقاومت نیاورد و رهبر عظیم الشأن حضرت آیه الله العظمی امام خمینی را از قم به زندان تهران منتقل نمود!! وقتی که این خبر منتشر شد، شهید آیه الله دستغیب با دیگر علمای اعلام - که از اولین روز نهضت با هم بودند - شدیداً به این عمل وحشیانه اعتراض نموده و طی یک منبر و خطابه شدید اللحن، مردم را دعوت به راهپیمایی و اعتراض نمودند و روز شانزده خرداد را برای این کار تعیین نمودند

ولی دستگاه جبار، شبانه به خانه علما هجوم آورده عده‌ای را زخمی و عده‌ای را دستگیر نمودند. منزل شهید دستغیب را به میدان نبردی خونین تبدیل نمودند که عده‌ای زخمی و مجروح به جای گذارد و عده‌ای را هم دستگیر و به زندان بردند.

روز شانزده خرداد که مردم از جریان شب با اطلاع شدند، به خیابانها ریخته و درگیری بس عظیم بین قوای دولتی و مردم در گرفت و عده‌ای شهید و عده کثیری حدود هفتصد نفر دستگیر و روانه زندان‌ها شدند و عده مجروح نیز بی حساب بود.

از جمله کسانی که به درجه رفیع شهادت رسیدند، همشیره زاده شهید آیه الله دستغیب به نام «خلیل دستغیب» بود که به دست افسری ناجوانمرد کشته و در خاک و خون غلتید.

نبوت، ص: ۲۵۴

شهید خلیل دستغیب، جوانی بسیار با هوش و با استعداد بود و امید می‌رفت که در آینده بتواند خدمات ارزنده‌ای به جامعه خود نماید. اگر چه بعد از شهادت این جوان عزیز، آن افسر ستم پیشه به سخت‌ترین و دردناکترین دردها مبتلا و زمینگیر شد و دیری هم نپایید که فرزند خود را با ماشین زیر گرفت و طعم تلخ فرزند از

دست دادن را چشید، ولی این بار گران بر دوش فامیل دستغیب بس گران و سخت می آمد تا این که در سال ۵۷ که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، شهید آیه الله دستغیب مسجدی به نام شهید خلیل دستغیب در بهترین نقطه از خیابان قصر الدشت بنا نمود و اولین کلنگ آن را به دست مبارک خود بر زمین زد.

این مسجد دارای شبستان آبرومند و بزرگ در دو طبقه ساخته شده و مغازه هایی هم به نام موقوفه مسجد در دست ساختمان است.

۸- مسجد المهدی

به همان اندازه که مردمان دنیا پرست از مال اندوزی و ذخیره مالی سیر نمی شوند، شهید آیه الله دستغیب رحمه الله هم از مسجد، مدرسه، بنای خیر ساختن و نام خدا را بلند کردن هرگز سیر نمی شد. هر چه بیشتر می ساخت، شوق و علاقه اش به ساختن خانه خدا بیشتر می شد. منبر می رفت و تشویق می کرد و هر کس به دیدارش می رفت، چنان محو گفتارش می شد که بی دریغ به خواسته هایش تن در می داد.

نبوت، ص: ۲۵۵

در میان خانه و باغهای قصر الدشت شیراز، زمینی را به اختیار آن بزرگوار گذاردند، فرمود: «بهترین مصرف این زمین، ساختن مسجد است» و بی درنگ وقف نامه آن را به نام «مسجد المهدی» ثبت نمود و اولین کنگ ساخت آن را به این نام بر زمین زد.

آن شهید عزیز! هر کجا را که جهت مسجد اختصاص می داد و کنگش را بر زمین می زد، بلافاصله عباي خود را پهن می کرد و در آن جا دو رکعت نماز بجا می آورد.

چند ماه قبل از شهادتش بود که این مسجد را در این محل شروع کرد و حسابی هم برای مخارج آن باز نمود. نقشه شبستان و متعلقات مسجد به وسیله آقای حاج جلال رجا تهیه شد، ولی از آن جایی که کارهای نیمه تمام زیادی از آن شهید باقی مانده بود، فعلاً به این مسجد زیاد نرسیده است.

۹- مسجد روح الله

مشهورترین خیابانهای شیراز، خیابان کریم خان زند است که از حیث طول و عرض و موقعیت، اولین خیابان شیراز را تشکیل می دهد. در این خیابان سینماهای متعدّد و محلّ تفریح و آمد و رفت مردم و مسافرین است و اغلب ادارات دولتی در این خیابان واقع شده است.

از فلکه شهدا (فلکه شهرداری سابق) تا آخرین قسمت این خیابان –
که به بیمارستان نمازی منتهی می‌شود و حدود چند کیلومتر فاصله
دارد – حتی یک مسجد به چشم نمی‌خورد.

نبوت، ص: ۲۵۶

شهید آیه الله دستغیب رحمه الله می‌فرمود: «مردم اطراف
استانداری و آن قسمتهای شهر، نمازشان را در کجا اقامه می‌کنند؟
چرا مردم بالای شهر، از نعمت جماعت محروم هستند؟ با این که
مردمان نسبتاً مرفّه در این قسمت از شهر سکنی دارند».

همیشه این مطلب را می‌گفت و در این فکر بود زمین مناسبی در این
خیابان به دست آورد و مسجدی آبرومند بسازد؛ ولی اولاً: زمین
مناسب این کار نبود و ثانیاً: دنیا پرستان و سینما سازان به هیچ وجه
راضی به این کار نبودند.

بالآخره انقلاب پیش آمد و زمین مناسبی نزدیک دانشکده مهندسی،
کنار هلال احمر در اختیار شهید آیه الله دستغیب گذاردند.

با این که می‌شد میلیون‌ها تومان از آن برداشت نمود و با سود
جویان ساخت و در آمد هنگفتی به دست آورد، ولی آن عالم ربّانی،

چنان با اشتیاق اولین کلنگ مسجد روح‌الله را بر این زمین زد که به قول خود آن بزرگوار: «میلیاردها ارزش معنوی داشت».

نقشه و برنامه مسجد پیاده شد و حسابی در بانک دانشگاه باز نمود و طرح شبستان و کتابخانه به وسیله آقای حاج جلال رجا با مشورت مهندسین ریخته شد و این شاء الله به زودی این مسجد هم مانند دیگر مساجد شهید دستغیب، شروع به ساختمان خواهد شد و از آن جایی که شهید عزیز به امام امت و نام امام عشق می‌ورزید، نام مسجد را روح الله گذارد مثل این که در این اواخر در امام امت بیشتر

نبوت، ص: ۲۵۷

محو می‌شد و می‌خواست نام او تا ابد زنده‌تر بماند.

هر چه می‌پرسیدند نام فلان محل و فلان مسجد و غیره را چه بگذاریم، می‌فرمود: «خمینی و روح الله».

روانت شاد ای معلم اخلاق! مهدب نفوس و متعهد به پیروی از خط راستین امام!

روانت شاد ای شهید گرانمایه! و ای عالم ربّانی! کمتر کسی است که کارنامه زندگانی‌اش این طور روشن و وجودش تا این اندازه برای خلق سودبخش باشد و به خدا و خانه خدا این اندازه عشق بورزد.

۱۰- مسجد فرج آل رسول

از جمله مساجدی که شهید آیه الله دستغیب رحمه الله تشویق و ترغیب نمودند و شخصاً اولین کلنگ آن را بر زمین زدند «مسجد ورامینی (مسجد فرج آل رسول)» پشت میدان تره بار می‌باشد که به وسیله یکی از دوستان و یاران قدیمی جناب آقای حاج اصغر ورامینی بنا شد و کلیه مخارج مسجد و متعلقات آن هم به وسیله خود آقای ورامینی انجام گرفت، خداوند خیر دارین به ایشان و رحمت بی پایان به روان آن شهید بزرگوار عطا فرماید.

۱۱- مسجد المهدی (خیابان سیبویه)

باز هم «مسجد المهدی» دیگری در شیراز در خیابان سیبویه نزدیک فلکه خاتون ساخته شد که با تشویق و ترغیب آن بزرگوار، اولین کلنگ

نبوت، ص: ۲۵۸

آن را شخصاً بر زمین زد و برای ساختمان آن سفارش و اقدام نمود.

۱۲- کوی شهید دستغیب

به خدا جای فریاد زدن و ناله کردن است! جای رسوا کردن طرفداران دروغین خلق است! جای آن است که از مردم کنجکاو و بیدار و آنان که غرض و مرضی ندارند دعوت شود تا به این محل (کوی شهید آیه الله دستغیب) سری بزنند؛ خانه به خانه بگردند و از وضع این جماعت با اطلاع شوند و ببینند اینان کیانند و در روی کره زمین چه دارند و چه داشته‌اند و چه کسی محرم راز آنان بوده و به درد دل آنان گوش می‌داده است، این طبقه که بوده و چه کسی با تمام وجود از آنان پشتیبانی می‌کرده است، بی اختیار فریاد می‌زند:

«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ».

«به کدامین گناهت تو را کشتند (و وجود پر ارزشت را از این طبقه گرفتند)».

قبل از پیروزی انقلاب، شهید آیه الله دستغیب رحمه الله به موازات مسجد و مدرسه ساختن جهت طلاب علوم دینی - که آن را جزء

وظیفه اصلی خود می‌دانست - و برای این منظور منبرها رفت و سخنرانی‌ها نمود، گوشه و کنار شهر زمینهایی را به حضورش عرضه کردند. از جمله قطعه زمینی به مساحت حدود شانزده هزار مترمربع در سمت شرق میدان تره بار از موقوفات حسن انجیره با ارشاد و راهنمایی جناب آقای حاج اصغر ورامینی - که شخصاً در آن زمین

نبوت، ص: ۲۵۹

زراعت می‌کردند - به اختیار آن بزرگوار نهاده شد. از آن جایی که این محل دارای مسجد بود و مناسب مدرسه هم نبود، تصمیم گرفت برای یک طبقه واقعاً محروم - که هر روزه این طرف و آن طرف برای دو اتاق اجاره‌ای بودند - خانه بسازد و این فکر را عملی نموده به وسیله آقای حاج جلال رجا، معمار مسجد جامع، نقشه خانه‌ها و خیابان کشی انجام گرفت.

مراجعین برای دریافت زمین به وسیله دو نفر کاملاً شناسایی می‌شدند و وضع و حال آنان روشن می‌شد و ثبت نام می‌کردند. شاید بتوان گفت از ۱۰۳ خانواده که این زمین بین آنان تقسیم شد، واقعاً استحقاق داشته‌اند و قطعه زمینی بین ۱۲۰ تا ۱۸۰ مترمربع تحویل آنان داده شد و به هر کدام به اندازه میسور از مصالح

ساختمانی، بنا و غیره کمک شد تا توانستند یکی دو باب اتاق بسازند و بعد از سالها در به دری صاحب خانه شوند. چند نفر هم که قادر بودند از جاهای مختلف قرضهایی بگیرند، شخصاً اقدام نمودند.

از آن جایی که مردم این محل به شهید ارجمند عشق ورزیده و علاقه زاید الوصفی به آن بزرگوار داشتند، این محل را به نام «کوی شهید آیه الله دستغیب» نام نهادند.

برای خدمات شهری این کوی، چند قطعه زمین در نظر گرفته شده که ان شاء الله با کمک و یاری آقا زاده آن شهید جناب آقای سید محمد هاشم دستغیب بتوان بهداری مجهزی برای این طبقه محروم تهیه نمود.

نبوت، ص: ۲۶۰

۱۳- مسجد امام حسین

یکی دیگر از مساجدی که شهید آیه الله دستغیب با برپا کردن جشن مفصلی، کلنگ آن را بر زمین زد، مسجد امام حسین واقع در خیابان فلسطین است که به همت آقای حاج احمد عربزاده- که یکی از مریدان قدیمی آن بزرگوار هستند و مسجد ساختن را در مکتب آن

شهید آموخته - به صورت بسیار آبرومندی ساخته شده و سخنرانی آن بزرگوار در آن روز یکی از سخنرانیهای انقلابی آن شهید در دوران خفقان است.

خداوند به بانی مسجد توفیق بیشتر دهد و آن شهید بزرگوار را نیز غریق رحمت بی پایان خود سازد.

۱۴ - شهرک شهید آیه الله دستغیب رحمه الله

این شهرک و مجتمع، انسان را با یک دنیا خاطرات، به یاد چند سال بعد از پیروزی انقلاب می‌اندازد. به یاد می‌آورد که در این مدت، چگونه هر روز، دهها نفر از گوشه و کنار استان فارس برای رفع ظلم و ستم، یا رفع حاجت و گرفتاریهای گوناگون، به درب خانه آن شهید هجوم می‌آوردند.

شاید بتوان گفت: اگر به حساب دولتی بود، باید یک اداره چند صد نفری، تنها برای پاسخگویی برای خلق ستم دیده و رنج کشیده ستم شاهی، در کنار این خانه پر برکت، دایر می‌نمودند و کارمندانش

نبوت، ص: ۲۶۱

یک دنیا صبر و حوصله به خرج می‌دادند تا کسی از این در، محروم و ناامید نرود.

باید بانکی با سرمایه هنگفتی در کنار این خانه ساخت تا بتواند جوابگوی خلق محروم و اجتماع دردمند و بی‌کار بود و چقدر در مقابل آن همه داد و فریادها و اعتراضها و درخواستهای بجا و بی‌جا حوصله می‌خواست تا از کوره به در نرفت.

اخلاق نیکو و خدمات قابل تحسین شهید محمدرضا عبداللّهی

بزرگی رؤوف، مهربان و دلسوز خلق، شهید آیه الله دستغیب رحمه الله مسؤول و سرپرست دفتری همچون شهید محمدرضا عبداللّهی را لازم داشت؛ شهیدی که از سالها قبل از پیروزی انقلاب و چند سال بعد از پیروزی انقلاب، لحظه‌ای از آن بزرگ جدا نشد و کار و زندگی را به خدا سپرد و برای خدمت به خلق و پاسخگویی به مردم، درب خانه شهید دستغیب رحمه الله را رها نکرد.

اخلاق و رفتار آن عزیز نسبت به مردم به قدری انسانی و اسلامی بود که درشت خوترین افراد هم نتوانستند او را عصبانی و از کوره به در کنند؛ همه را نوید داد و آنچه می‌توانست انجام می‌داد. به هر کجا که امکان داشت، نامه نگاری می‌کرد و به هر کجا که صلاح بود

تماس می‌گرفت تا گره‌ای از درمانده‌ای باز کند و اگر لازم می‌شد از جیب فتوّه و جوانمردی خویش نیز هزینه می‌کرد. برای خدا و انقلاب اسلامی، قدمهای مؤثر بر می‌داشت.

نبوت، ص: ۲۶۲

شهری که محل هجوم جنگ زدگان شده بود و هر کس با ناراحتی ویژه‌ای به درب خانه امام جمعه شهر رو می‌آورد و با کوچکترین درنگ در بر آوردن حاجاتشان، فریاد بر می‌داشت، تنها کسی که با صبر و حوصله، مرحمی برای دردمندان بود، شهید عبداللّهی بود؛ چرا که سالها در مکتب درس اخلاق و انسان ساز شهید آیه اللّهی دستغیب رحمه الله تربیت یافته بود و همه را با زبانی نرم و ملایم، آرام می‌کرد و مرتّب می‌گفت: «یک طوری می‌شود، ناراحت نباشید» و بالأخره طوری شد و توانست به عده‌ای که وعده داده بود، تا اندازه‌ای به آن وعده‌ها وفا کند.

یکی از ملاکین محترم، قطعه زمینی به مساحت پنجاه هزار مترمربع به حضور رهبر عظیم الشان امام خمینی تقدیم کرد تا به مصرف خیر رسانده، هر طور صلاح می‌داند اقدام فرماید. امام عزیز و با فراست نیز آن را به آیه اللّهی شهید دستغیب واگذار نمود.

آن بزرگوار با مشورت کردن با افراد مختلف، تصمیم گرفت آن زمین را محل کاری برای یک عده افراد بی کار که مرتب درخواست کار می نمودند، آماده سازد.

با تقسیم بندی آقای حاج رجا، زمین بین پنجاه کارخانه کوچک از جمله کارخانه چوب بری، سنگبری، تابوک زنی، مرغداری، موزائیک سازی، کاشی زنی، تهیه دانه مرغ و غیره تقسیم شد و تعدادی از بی کاران مخصوصاً دیپلمه های بی کار، مشغول به کار شدند.

نبوت، ص: ۲۶۳

آن شهید بزرگوار - که همیشه رفاه خلق را در نظر داشت - مقدار دویست هزار متر مربع زمینهای اطراف آن جا را اجاره و در اختیار آنان گذاشت و با کمکهای گوناگون، وسیله ساختن خانه، مغازه و محل کسبی را فراهم نمود. از کارهای نیمه تمام آن شهید همین شهرک است که به تدریج پیش می رود و هر روزه، احتیاج عده ای از بندگان خداوند را برطرف می نماید.

آنان که خود را طرفدار خلق می دانند و از پشت تیشه به ریشه خلق می زنند، برای خدا سری به آن جا بزنند و ببینند خلق کیست؟

و دلسوز خلق کیست؟ تا پی ببرند چه آتشی برای خود پیش فرستادند و مظلومی چون شهید دستغیب - که به خاطر خلق سوخت - را به خاک و خون کشیدند و عده‌ای را در به در و سرگردان کردند.

۱۵ - مجتمع علی بن ابی طالب علیهما السلام (مجتمع مرد اول)

مردی خیر اندیش، مسلمان و دلسوز نسبت به جامعه و با هوش در امر اقتصاد، سالها عده‌ای را به دور خود جمع کرد، هم برای آنان کار فراهم نمود و هم خود از در آمدی که به دست می آورد، علاوه از بهره دنیوی، بهره اخروی را برای خود می خرید.

خدمات ارزشمند مرحوم عباس نیک اختر

همه مرحوم عباس نیک اختر را خوب می شناسند. این مرد - که چند ماه است دار فانی را وداع گفته - در آخر عمر تصمیم گرفت

نبوت، ص: ۲۶۴

مجتمعی دینی و بهداشتی برای رفاه حال مردم بسازد؛ چه او تربیت شده مسجد جامع عتیق بود.

ماه‌های رمضان اغلب کنار ستون این مسجد از موعظه و پند و اندرز آن شهید عاشق خدا بهره‌گیری می‌کرد و در گوشه و کنار، با کارهای خیر آن شهید بزرگوار، آهسته و بدون سر و صدا و خالی از هرگونه ریا و عجب، کمک‌های شایانی می‌کرد، به ویژه در سال‌های قبل از مرگ، آمادگی کامل پیدا کرده بود و به هر خیری دست می‌زد؛ به عنوان مثال:

در مدت اعتصاب کارگران در راه انقلاب اسلامی، کمک‌های نقدی بی‌حسابی به انقلاب کرد، به بیشتر دوستان و رفقا سفارش کرده بود که هر جا درمانده‌ای را پیدا کردند به او معرفی نمایند و به اندازه لازم احتیاجات آنان را برطرف می‌نمود، از جمله خود حقیر بارها اشخاصی را به سوی او راهنمایی کردم و همه را با خوشرویی پذیرفت و رفع حاجت آنان را نمود. چند صباحی بنده کسی را به سراغش نفرستادم، اعتراض نمود که چرا مرا از عمل خیر محروم کرده‌ای. خدایش رحمت کند و باز ماندگانش را هم قبل از مرگ بیدار و هوشیار گرداند. او تربیت شده آن معلم بود که تا آخرین واپسین درب خانه‌اش به روی همگان باز بود. موعظه‌های کوبنده و مؤثر آن شهید، اثری ژرف در وجود او گذارده بود لذا قبل از مرگ، به فکر توشه آخرت افتاد.

سال اوّل پیروزی انقلاب بود، قطعه زمینی به مساحت حدود شش هزار مترمربع در کنار فلکه فرودگاه جدید شیراز برای ساختن مجتمعی از مسجد، بهداری، درمانگاه، مدرسه و تعدادی مغاز جهت موقوفه مجتمع، به حضور آیة الله شهید دستغیب رحمه الله عرضه نمود و مبلغ دو میلیون تومان هم به حساب مجتمع ریخت و نقشه‌ها نیز فراهم و تهیّه شد؛ ولی از آن جایی که شهید عالیقدر، بعد از پیروزی انقلاب واقعاً کارهای روزمره‌اش به حدّ انفجار رسیده بود و لحظه‌ای آسایش نداشت، این بود که دستور فرمود هیأتی به نام هیأت امنای مجتمع تشکیل شود و کار ساختمان را شروع کنند و جناب حجّه الاسلام آقای ادیب؛ امام جماعت محترم «مسجد الرجاء» را به ریاست این هیأت انتخاب فرمود و اوّلین کلنگ آن را به دست پر برکت خود بر زمین زد و از هیأت امنای خواست تا در این امر خیر، خدمت نموده، توشه و ذخیره‌ای برای آخرت خود، فراهم سازند.

۱۶- کمک به تمام مساجد

درود به روان آن شهید پاک باخته‌ای که تا واپسین نفس، پیغمبر گونه
در مقابل هر نوع کفر و شرکی استقامت ورزید و بالأخره جان خود
را هم در این راه داد.

آن شهید عزیز معتقد بود نیروی که توانسته در مقابل ضربات

نبوت، ص: ۲۶۶

سهمگین و کشنده‌ای که بر پیکر انقلاب اسلامی از شرق و غرب و
داخل و خارج وارد می‌شود، استقامت نموده و چون کوه استوار و
پابرجا بماند، نیروی با ایمان و تربیت شده در مساجد است، پس باید
مساجد را تقویت نمود. و پیوسته به گفته رهبر عظیم الشان حضرت
امام خمینی تکیه می‌فرمود که امام امت می‌فرمایند:

«مساجد سنگر است، سنگرها را باید حفظ نمود» بنابر این، باید
سنگرها توسعه و در هر کوی و برزن جوانان پاک نیت – که هنوز
فطرت اولیّه آنان آلوده نشده – به سوی مساجد کشیده شوند.

هر مسجدی که دایر و ساخته می‌شود؛ چنانچه امام جماعت انقلابی،
ناطق و با تقوا داشته باشد، این محل، هم محلّ عبادت و هم دانشگاه،
هم دادگستری، هم سرباز خانه و غیره است، هر مسجدی که با این

وصف دایر شود، گوشه‌ای از زندان، از افراد منحرف خالی خواهد شد و روی این حساب در گرماگرم مراجعات، رفت و آمدهای شبانه روزی، ملاقاتهای پی در پی و مشغله‌های گوناگون، به فکر ساختن مساجد و تعمیر آنها در شهر و آبادیهای اطراف، دهات و قصبات بود و هنگامی که مصالح ساختمانی از سیمان، تیر آهن، آجر و دیگر وسایل ساختمانی در بازار کمیاب و به سختی فراهم می‌آمد، آقای حاج جلال رجا؛ معمار مسجد جامع عتیق را مأمور می‌کردند تا به نمایندگی از طرف ایشان در هیأت توزیع مصالح ساختمانی شرکت نموده و برای رفع احتیاجات مساجد و حسینیه‌ها در اسرع وقت

نبوت، ص: ۲۶۷

اقدام نمایند و احتیاجات آنان را رفع کنند تا محلی بدون مسجد نباشد، از این رو، آقای حاج رجا از دو سال قبل مرتب قسمتی از وقت خود را صرف این موضوع نموده و با بازدید و تعیین مقدار مصالح ضروری، تیر آهن و سیمان مورد لزوم را در اختیار متقاضیان می‌گذارد که تعداد آنان از صد هم تجاوز می‌نماید، مختصری که در ذهن باقیمانده به شرح زیر است:

مسجد محمود آباد قره باغ، حسینیه لامرد لار، مسجد عربزاده جاده
کترک، امامزاده اسماعیل قریه خرک، مسجد آقا لر، حسینیه
کامفیروز، مسجد فیضیه ۳۵ متری جدید قرآن، مسجد سید ابوالوفا،
امامزاده سید عبدالله، مسجد حجه بن الحسن عسکری، پشت روغن
نباتی، مسجد جامع قصرالدشت، مسجد علوی، قبرستان جدید،
شاهچراغ، حسینیه علی بن موسی الرضا علیهما السلام واقع در فلکه
خاتون، سید علاءالدین حسین، مسجد باقر آباد، مسجد سنگبری آقای
مرادی، مسجد امام محمد باقر علیه السلام، مسجد الصادق، مسجد
صاحب الزمان کرامکان بالا، مسجد آقا باباخان، مسجد الزهرا علیها
السلام قلعه شاهزاده بیگم، مسجد علی بن ابی طالب علیهما السلام
خیابان جهانگردی، مسجد جواد الائمه احمد آباد کشن، مسجد قریه
انجیره، مسجد صاحب الامر علیه السلام جاده بوشهر، امامزاده
سید علمدار علیه السلام دروازه اصفهان، مسجد جبلی خیابان زرهی،
حسینیه سعادت شهر، مسجد علی بن الحسین علیهما السلام عادل
آباد، سید میر آخور، مسجد آجر فشاری شیراز جاده بوشهر،
امامزاده سید محمد علیه السلام احمد آباد چغا، مسجد سیدان،
مسجد مهدی شهر، مسجد مزارعی، مسجد آذربایجانیها، مسجد
جواد

الأئمة هفت تن، مسجد و حسینیه سربازان انقلاب در خیابان بریجستون، مسجد المهدی علیه السلام کوشک قوامی، مسجد دشت چنار، مسجد بنی هاشمی، سیدمیر محمد علیه السلام مسجد عباس بن علی علیهما السلام در خیابان تحویلی، مسجد شوشتری، امامزاده شاه حرم نام لار و دهها مورد دیگر.

موارد فوق، گوشه‌ای از کارنامه روشن عالمی ملکوتی و پیشوایی زاهد و با تقوا بود که به قلم ضعیفی که قادر نیست خدمات ارزنده شخصیت یگانه و بزرگی را به رشته تحریر در آورد، نوشته شده و اگر خدمات ارزنده و راهنمایی‌های آن انسان پرهیزگار و متقی را نویسنده توانا و با ایمانی کامل - که هنگام نوشتن حقایق، تأثرات قلبی و ناراحتی‌های درونی، او را از نوشتن باز ندارد و آه و حسرت از فقدان شخصیت ملکوتی، او را متوجه خود نسازد و توانایی آنرا داشته باشد که اثر وجودی آن شخصیت را در قالب لغات و الفاظ به روی صفحات کاغذ در آورد - آن وقت معلوم می‌شود که عمر با برکت چیست؟ و انسان کامل طرفدار خلق کیست؟

بخشی از خدمات معنوی شهید دستغیب رحمه الله

خدمات آن شهید اصولاً در الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و نمی‌توان اثری که از بیاناتش بر شنونده باقی می‌گذاشت و تا چه اندازه در اعماق دل انسان اثر می‌بخشید را بیان کرد.

چه خانواده‌هایی که در اثر گفتار و نصیحت‌هایش از پاشیدگی

نبوت، ص: ۲۶۹

نجات یافت و چه محبت‌هایی که بین فامیلهای ایجاد کرد که اگر می‌شد با قلم توانایی بر روی کاغذ آورد، گوشه دیگری از خدماتش آشکار می‌گردید.

صدها بار و هزارها بار بین زن و شوهرها صلح و صفای دائمی برقرار کرد؛ مادر شوهرها و عروسها را از کدورت و نقار و ضدیت با یکدیگر، با ذکر مصایب آخرت تنبیه داد و درباره صلح رحم آن قدر گفت و نوشت که در اجتماع اثر کلی و چشمگیری بجا گذاشت.

ذکر قیامت و برزخ را با بیانی پر از همّ و غم بیان فرمود که سخت‌ترین و غلیظترین دلها را به ترس واداشت. برای رفع اختلاف مردم آن قدر موعظه نمود که بیشتر اوقات در همان مجلس، مردم

دست در گردن هم و از یکدیگر پوزش می‌طلبیدند و رفع کدورت و
نقار می‌شد.

افرادی که سالها با هم اختلاف داشته، پرونده‌ها در دادگستری
تشکیل داده بودند، چند صباحی که پای منبر آن معلّم اخلاق و
مهدّب نفوس می‌نشستند، علاوه بر آن که رفع اختلاف می‌کردند،
جبران مافات نیز می‌نمودند.

شرح کتابها و نوشته‌هایش که گوشه دیگری از کارنامه آن شخصیت
کم‌نظیر را روشن می‌کند، نویسنده قادر و توانا می‌خواهد تا بتواند
اثر آن استاد سخن و مؤلف توانا را به رشته تحریر در آورد.

اگر بخواهیم خدمات آن عالم و محقق اسلامی را با خلاصه‌ترین
جملات ذکر نماییم باید بگوییم:

نبوت، ص: ۲۷۰

کتابها نوشت، سالها موعظه نمود، مسجدها ساخت، مدرسه‌ها بنا
نمود، طلبه و عالم تربیت کرد، مردم را به سوی خدا سوق داد، در
اجتماع شبهای جمعه‌اش مردم را به توبه واداشت، به امور دنیوی و
اخروی مردم و رفع گرفتاری آنها از هر کوششی، خودداری نکرد.

همچنین انسان و آدم تربیت کرد، پدری برای فقرا و درماندگان بود، محل کسب و کار برای بی کاران و خانه برای بی خانمانها ساخت، از خوف خدا اشک ریخت و دلها را آتش زد، انقلاب کرد و در راه انقلاب جان سپرد و هزاران عمل خیر که بر خلق پوشیده مانده است.

درب خانهاش به روی همه باز بود و شاید بتوان گفت قاتلش هم از این موقعیت سوء استفاده نمود و او را به سخت‌ترین وجه به شهادت رسانید.

مرثیه سرای با ذوق و عالم دوست - که در عزایش اشعار و مرثیه سرود و دلها را بریان نمود - اگر می‌خواست حقیقت را بگوید، می‌بایست به جای: «دستغیب صد پاره شد، دیگر نمی‌آید»، بگوید: «دستغیب هزار پاره شد، دیگر نمی‌آید»، خطبه‌های جمعه را دیگر نمی‌خواند، ولی برای این که وزن مرثیه سست نگردد، «هزاران» را به «صد» تبدیل کرده، خدایش اجر خیر عنایت فرماید.

پرواز تابر دوست

آری، روحی آن چنانی و بزرگ که هفتاد سال در تمام عوالم، سیر

و سیاحت نمود و از کران تا کران عالم را برای مشاهده آثار خالقش طی طریق نمود و هر چه به عالم اعلیٰ نزدیکتر شد، قدرت روحانیتش عظیمتر و نیرومندتر گردید، حال که می‌خواهد از قفس تن و جثه‌ای بس کوچک و استخوانی، خارج شود، روح نیم مرده و ضعیفی نیست که بتواند از کنار قفس تن بیرون رود، با سخت‌ترین و شدیدترین ضربه‌ها باید این قفس شکسته شود و آن چنان روح عظیمی خارج و به عالم اعلیٰ پرواز کند، این قفس آن چنان باید خرد شود که در تمام گوشه و کنار قتلگاهش لابلای آجرها و دیوارها پخش شود تا بتواند روح آزاد گردد، دستی که سالها بر سر یتیمان کشیده شد و بوسگاه عاشقان راهش بود، باید از تن جدا شود، امعاء، احشا، سر و صورتش باید آتش بگیرد و متلاشی شود تا روحش بتواند خارج شود. در فقدانش باید میلیونها انسان اشک بریزند و به سر و سینه بزنند تا قاتلش و بهتر بگوییم قاتلینش را رسوا سازند و داغ ننگ ابدی بر پیشانی و چهره کریه دشمن خلق زده شود تا در قیامت زیر علم منافقین صدر اسلام جمع شوند و طعم آتشی را بچشند که هیزم آنرا خود تهیه و افروختند.

خداوندا! پروردگارا! تو خود بهتر می‌دانی و شاهدی که گفته و نوشته‌های دوستان این مرد بزرگ، اعتراض به درگاه کبریایی تو نیست، دل می‌سوزد و آتش می‌گیرد و جملاتی را می‌گوید و یا می‌نویسد، شاید بتوان آبی به روی آتش درونی

نبوت، ص: ۲۷۲

خویش بیاشد و قدری تسکین یابد.

خداوندا! توفیقی به اجتماع و جامعه ما بده که بتوانند گوشه‌ای از حق آن مرد فضیلت و اخلاق را ادا نمایند.

خداوندا! رحمت بی پایانت را به روان آن شهید و زاهد کم نظیر مستدام بگردان. روح پر فتوح نوه عزیزش سید محمدتقی دستغیب را - که تا آخرین نفس به جدّ بزرگوارش عشق ورزید و او را تنها نگذاشت تا در آرمگاهش هم در کنارش خفت - غریق رحمت بی پایانت بگردان، دوستان و پاسدارانش - که هر یک خود دارای فضایل اخلاقی و همخوی با آن بزرگ مرد بودند و باید مجالی باشد که درباره هر یک کتابی نوشت - غریق رحمت خویش بفرما.

چطور می‌شود با یک کلمه اسم اکتفا نمود و فقط نوشت:

عبداللّهی، جبّاری، منشی، رفیعی، سادات، جوانمردی، جعفری و حبیب زاده، با شهید راه محراب، در یک آن به لقاء الله شتافتند و کردار و رفتار خداپسندانه آن جوانان عزیز – که امید ما به شفاعت آنان است – به رشته تحریر در آورد؟

خداوندا! توفیقی عنایت فرما که بتوان حقّ آنان را ادا نمود.

نبوت، ص: ۲۷۳

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

«ب»

۲- بحار الأنوار / مجلسی / محمدباقر / مؤسسه الوفاء - بیروت /

۱۴۰۳ هـ. ق / چاپ سوّم.

«ت»

۳- تفسیر کنزالدقائق / مشهدی / میرزا محمد / دفتر انتشارات
اسلامی - قم / ۱۴۰۷ ه. ق.

«ج»

۴- الجواهر السنیه / شیخ حرّ عاملی / محمد بن الحسن / انتشارات
طوس - مشهد.

نبوت، ص: ۲۷۴

«س»

۵- سفینه البحار / قمی / شیخ عباس / انتشارات فراهانی.

«ش»

۶- شجره طوبی / حائری / شیخ محمد مهدی / المكتبة الحیدریّة /
۱۳۸۵ ه. ق. / چاپ پنجم.

«ع»

۷- عوالی اللئالی / احسائی / محمد بن علی بن ابراهیم / ۱۴۰۳ ه.
ق / مطبعة سیدالشهداء - قم / چاپ اول.

«غ»

۸- الغدير / علامه امینی / احمد / دارالكتاب العربی - بیروت /
۱۳۸۷ هـ. ق / چاپ سوّم.

«م»

۹- مجمع الزوائد / هیشمی / علی بن ابی بکر / دارالکتب العلمیّه -
بیروت / ۱۴۰۸ هـ. ق.

۱۰- مستدرک الوسائل / طبرسی / میرزا حسین / مؤسسه آل البيت -
قم / ۱۴۰۷ هـ. ق / چاپ اوّل.

نبوت، ص: ۲۷۵

«ن»

۱۱- نهج البلاغه / صبحی صالح.

«و»

۱۲- وسائل الشیعه / شیخ حرّ عاملی / محمد بن الحسن / مؤسسه آل
البيت - قم / ۱۴۱۶ هـ. ق / چاپ اوّل.

التماس دعا

تبدیل به pdf در ۱۴۰۰/۰۸/۰۱

توسط وب www.i20.ir
